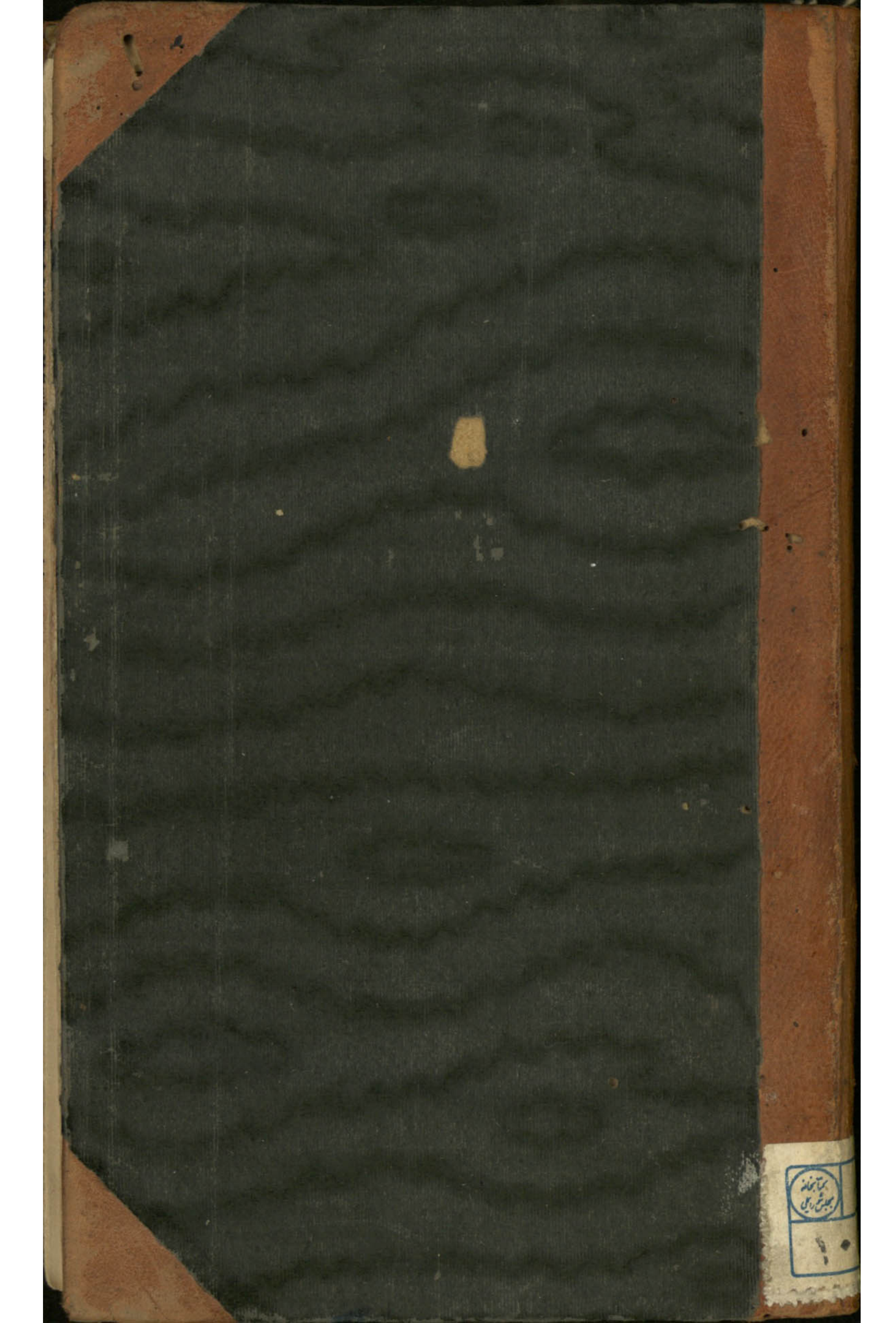
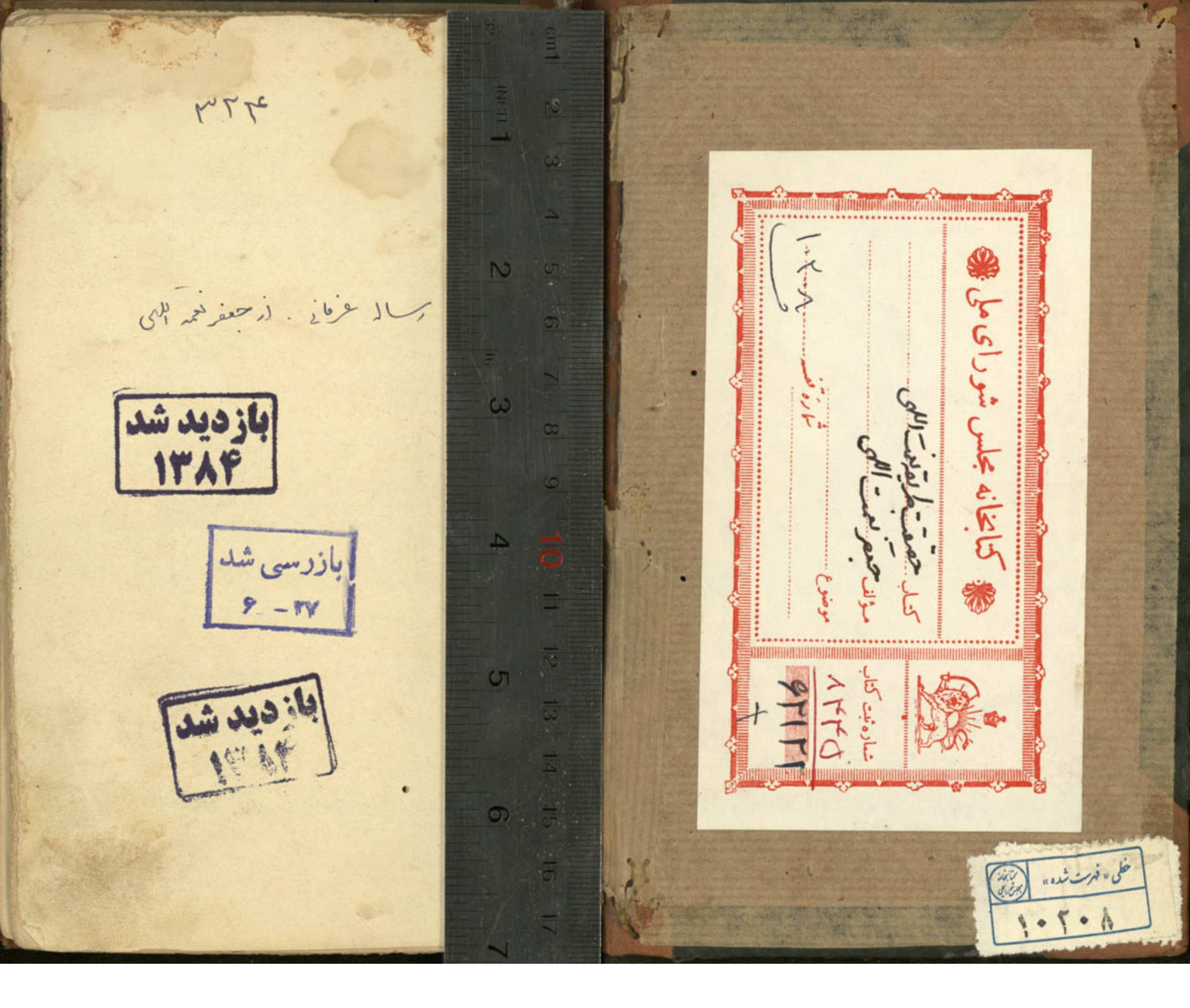
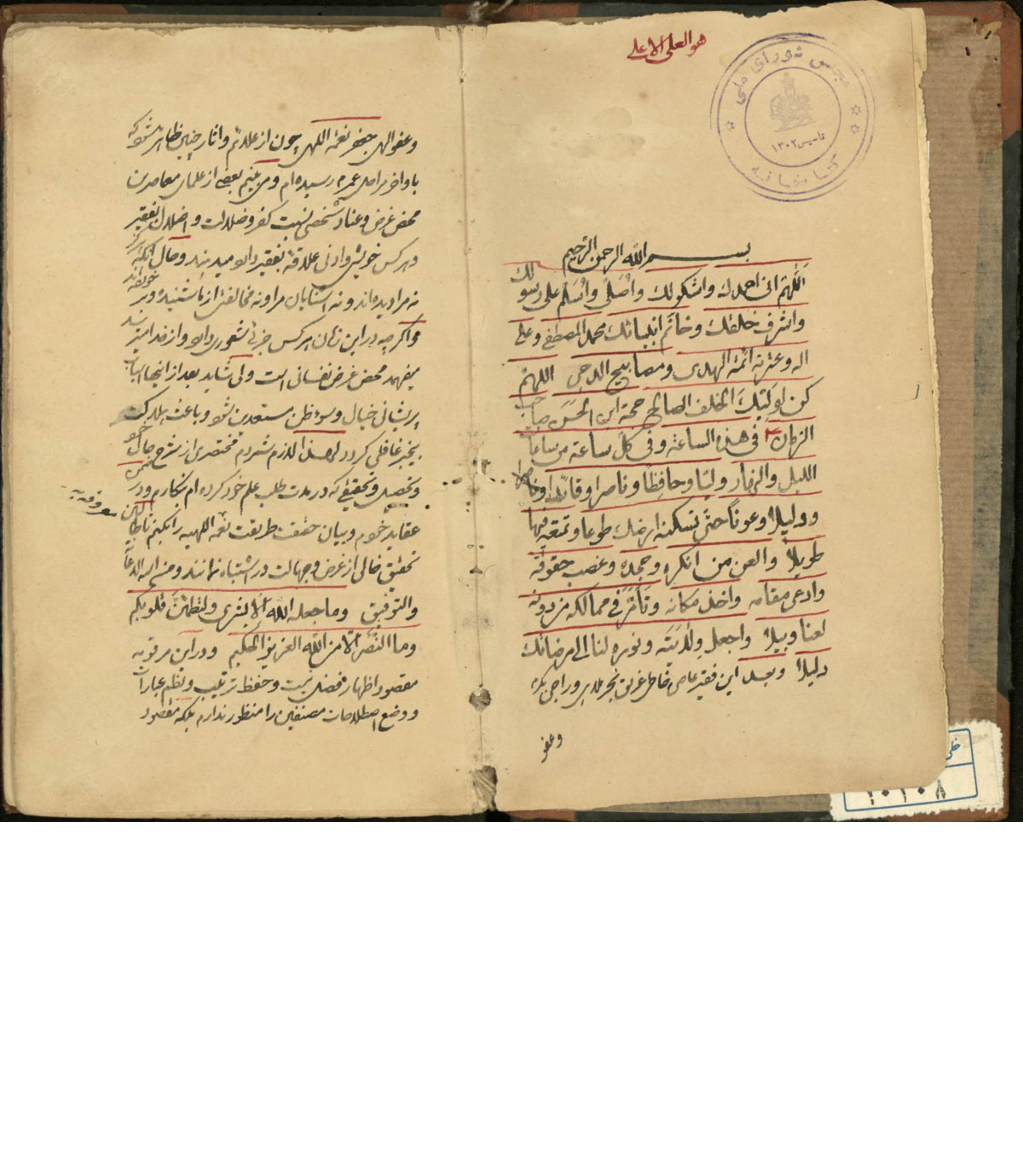

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۰



۳۲۴
رساله عرفانی. از جعفر نعمة اللهی
بازدید شد
۱۳۸۴
بازرسی شد
۶ - ۳۷
بازدید شد
کتابخانه مجلس شورای ملی

بلکه بحکم عقل صریح باید در همه ازمنه علمائی باشند که استنباط
احکام الهی را از آیات و اخبار معصومین علیهم السلام بکنند
و بقواعد کلیه که از آن بزرگواران ماثور است عمل کنند
که انها را راویان اخبار و محدثان احادیث و مجتهدین جامع
الشرایط میگویند و سایر عوام مکلفند که متابعت آن علما را
بکنند و چون محقق است که علما مقام عصمت ندارند
و از برای ایشان نزول ملک و وحی نیست و مشاهده جمال
مقدس امام علیه السلام برای ایشان ممکن نیست که اخذ احکام از
او کنند و ناچار در بعض مطالب بظنون خود باید عمل کنند
و ظن اگرچه حجت و معمول به است لکن من جمیع الجهات
مثل علم قطعی و حال الهی نیست بلکه استعمال ظنون بعد از [illegible]
حجیت آن [illegible] باید از قبیل آشامیدن آب شور گرم است
در جائی که آب شیرین سرد نباشد بلکه نظیر اکل میته در مخمصه
است پس بنابراین خود علما باید همیشه در مقام خوف
و خشیت باشند و استغاثه و استعاذه بدرگاه حق تعالی



هو العلي الاعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اني احمدك واشكرك واصلي واسلم على رسولك
واشرف خلقك وخاتم انبيائك محمد المصطفى وعلى
آله وعترته ائمة الهدى ومصابيح الدجى اللهم
كن لوليك الخلف الصالح حجة ابن الحسن صاحب
الزمان ع في هذه الساعة وفي كل ساعة من ساعات
الليل والنهار وليا وحافظا وناصرا وقائدا وعونا
ودليلا وعونا حتى تسكنه ارضك طوعا وتمتعه فيها
طويلا والعن من انكره وجحده وغصب حقوقه
وادعى مقامه واخذ مكانه وتأمّر في ممالكه من دونه
لعنا وبيلا واجعل ولايته ونوره لنا الى مرضاتك
دليلا وبعد اين فقير عاصي خاطر غريق بحر ملاهی و راجی کرم

وعفو

وعفو الهی جعفر نعمة اللهی چون از علامات و آثار چنین ظاهر شود که
باواخر مراحل عمر رسیده ام و می بینم بعضی از علمای معاصرین
محض غرض و عناد شخصی نسبت کفر و ضلالت و اضلال بفقیر
و هر کس خویش و ادنی علاقه بفقیر داشته میدهند و حال آنکه هرگز
نه مرا دیده اند و نه آشنایان مرا و نه مخالفی از ما شنیده و در خوانده اند
و اگر چه در این زمان هر کس جزئی شعوری داشته و از خدا میترسد
میفهمد محض غرض نفسانی است ولی شاید بعد از اینجا ...
برای خیال و سوء ظن مستعدین شود و باعث هلاکت
بخبر غافلی گردد لهذا لازم شمردم مختصری از شرح حال خود
و تحصیل و تحقیقی که در مدت طلب علم خود کرده ام بنگارم و در
عقاید خود و بیان حقیقت طریقت نعمة اللهیه را بکلمه ناطق الآن معروفه است
تحقیق خالی از غرض و جهالت در اشتباه نمانند و من الله الاعانة
والتوفیق وما جعله الله الا بشرى ولتطمئن قلوبکم
وما النصر الا من الله العزيز الحكيم و در این رقیمه
مقصود اظهار فضل نیست و حفظ ترتیب و نظم عبارات
و وضع اصطلاحات مصنفین را منظور ندارم بلکه مقصود

اینست که همه اصناف و افراد عالم وعارف وعامی هر یک بقدر
همت وطلب خود مجهول نتوانند ازان معلوم نمایند پس
عرض میکنم اشخاص سالکین که در پی طلب وتحصیل علم وتحقیق
دین ومذهب بر می آیند از اول بر دو صنفند صنف اول
مقصودشان از تحصیل علم وصول بعزت واعتبار واموال
دنیویه است واخرت در نظر ندارند وهر یک بقدر همت خود
مرتبه از مراتب منصب وعزت ومال دنیا را منظور دارند
که اوایل آن اینست که ملای دهکده باشند وعقد وطلاق
امامت روضه خوانی ختم قرانی زکوة فطره کاغذ نویسی اجرت
صوم وصلوة مرده نهادن بدستشان بیاید واعلای رتبه
آن نفاذ امر وجریان حکم بر کافه خلق وتصرف تام در همه امورات
وجمیع مراتبش نوعی از کسب وتحصیل معاش است
مادامی که ورع وتقوی نباشد واین صنف از طلاب علوم
بعضی بصورت علوم اصولیه وفقهیه وتعلم وتعلیم وفهم ونشر
احکام هستند وبعضی بصورت علم حکمت وتدارس کتب

حکمیه

حکمیه یا عرفانیه وارشاد وصحبت حال وشعرهای عرفانی خواندن
وگفتن وخلوت گزیدن واذکار واوراد خواندن وا
وداعیه شیخیت واظهار کرامت وصاحب نفس بودن بعبارة
اخری یکقسم باسم طلبه ومجتهد معروفند یک قسم باسم
درویش وعارف وصوفی وقطب وشیخ ومرشد واین
صنف از طلاب علوم وعلما وعرفا بهر مرتبه برسد ملتفت
فائده اخرویه نبوده اند وموافق اخبار کثیره وفرمایشات جمیع
علمای اعلام این مطلب بدیهی است یعنی بر فرض آنکه بعضی
باشد که عالم از اول طالب دنیا ومتبع هوا نبوده واخرت
منظور نبوده اند حالش اینست که گفتیم وفساد عقاید این دو
قسم نزدیک است بخصوص بقسم دویم که از جهة درویشی
وعرفان وارشاد باشند که همه قسم از عقاید فاسده در ایشان
واقع ومتصور ودر معاد بعضی متحقق است از اباحه والحاد ووحدت
وجود وانکار معاد یا از جهة یا جسمانی آن وانکار مهدی موعود
آن هم یا از جهة یا قول بمهدویت نوعیه مختصر انتظار فرج
صرف صرف نکنند وعقایدشان مأخوذ نبوده ودر فکر تصحیح نیستند

در مقام تکلم هرچه هوا اقتضا کرد و بزبانشان آمد میگویند غالبا
قصدی هم ندارند هر وقت هرچه پیش آمد میگویند و باعتقاد
فقیر اینها با عوام فرقی ندارند و نمیتوان نسبت عقیده بطایفهٔ
بخصوص داد بواسطه قول یکی از اینها و تالی این دو قسم از این
صنف عوامی که تقلید یا ارادت را بقصد دنیا و تفاخر
بر یکدیگر یا اذیت بیکدیگر یا ترخص در معاصی یا ایمنی دانستن
خود از عقوبات الهی یا غافل بودن از قبر و برزخ و میزان و
صراط و دوزخ یا محتاج نبودن بعلما و فقها و امثال این امور
بجا آورند که داعی بر تقلید یا ارادتشان ادراک حظوظ و
اموال دنیویه نفسانیه باشد و تمام افراد و اقسام این صنف
را که طالبین دنیا هستند از تابع و متبوع و مرید و مراد
در ابیات و اخبار اوصاف و شئونشان مفصلا ذکر شده
و در کتب علمای اعلام و عرفای کرام نثرا و نظما عربی و فارسی
شرح حالات و علامات و تحذیر از بودن از اینها را بیان
فرموده اند کار به نیک و بد اینها اصلا نداریم حضرت خامس

آل العبا

آل العبا جناب سید الشهدا ابو عبدالله الحسین ارواح العالمین فداه
فرموده اند الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم یحوطونه
ما درت به معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون
صنف دویم از طالبین علم و تحقیق کسانی هستند که مقصود
اصلیشان اینست که بعد از آنکه اجمالا دانستند که خالق
و موجدی دارند و بعد از مرگ برای انسان هلاک و نجات
و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخی هست و تحصیل نجات
و ثواب و بهشت و خلاص از عقاب و دوزخ را باید در
این نشاه دنیا کرد و آن موقوفست بمتابعت شریعت مصطفوی
و هدایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ادای تکالیف و ارتکاب
طاعات و ترک معاصی و تصحیح عقاید و تهذیب اخلاق
و اخلاص نیات و تمام اینها بر ایشان مجهول است و باید تحصیل
علم معتبر شرعی نمود باینها که تقلید صحیح و ظن معتبر شرعی هم داخل
آن میشود در بعض موارد پس کسی که عازم بر طلب علم شد باین قصد
و نیت او را طالب علم میگوییم و بهر اندازه و درجه که علم یا ظن

معتبر حاصل نمود صدق عالم براو میشود خواه این قصد و عزم
از ابتدای تحصیل باشد چنانکه در تحصیل علم عربیت وصرف
ونحو قصد این باشد که چون کلام الله تعالی وفرمایشات حجج
شریعت مطهره صلوات الله علیهم وکتب علمیه علمای امت
رضوان الله علیهم بلسان ولغت عربی است وفهم آن موقوفست
بعلوم عربیت تحصیل آنرا میکنم وخواه در ضمن تحصیل متنبه شود
وقصد خود را برای اینامر خالص کند و در هر صورت طالبین
علم وتحقیق ما را اجمالا قصدشان این باید باشد ومیباشد
که در عقاید ومعارف وعلوم واخلاق واعمال از انمرتبه
که از پدر ومادر وامثال واقران خود شنیده اند وتقلیدا
قبول کرده اند وعمل درستی بآن نکرده اند بالاتر وبهتر
وصحیح تر حاصل نمایند نه آنکه آنچه در دست دارند هم ترک
کنند ولی بعد از آنکه در صدد تحقیق برامدند وملتفت
شدند که بعض یقینیاتشان یقین واقعی نبوده بلکه بعلم
عادی بوده ووثوق واعتمادشان بمسموعات خود کم
شد

شد وبعض مستدللاتشان ناقص بنظرشان آمد وبعض مسلمات
وبدیهیات را دیدند در نظر بسیاری خلافش مسلم وبدیهی
نماید سبب میشود که در تمام عقاید تردید بلکه انکار عارض
میشود پس در اینجا باز برچند صنف میشوند صنف اول آنهایند
که توفیق الهی شامل حالشان است وفطرتشان صحیح است و بالفطره
تابع عبودیت وولایت ومحبت محمد وآل محمد علیهم السلام و
الصلوة شد وعقد موهوب الهی ولطیفه آنها ثابت وجنبه عبودیت
که ودیعه الهیه است مانعشان است از اینکه منکر مبدا یا معاد
شوند یا تردید در نبوت حضرت خاتم الانبیاء ص وامامت ائمه
اثنی عشر علیهم الصلوة والسلام پیدا کنند بلکه در این امور تزلزل
عارضشان نمیشود واشکال وتردید وجهلی که دارند در طریق
اطاعت وپیروی آن انوار مقدسه است وسعیشان در تحصیل
زیادتی معرفت وولایت وتکمیل ایمان وعمل نمودن بر وفق
رضای مولای خودشان است صنف دوم اشخاصی هستند
که شک وتردیدشان سرایت میکند بجمیع عقاید اصولیه

حتی در اصل مبدأ و توحید اله و نبوت خاصه یا عامه و امامت و ولایت
ائمه علیهم السلام و حشر و معاد و بقای نفس بعد الموت یا عود
آن و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و سایر عقاید و معارف
بکم و زیاد و شدت و ضعف و این صنف هم باز بر دو قسمند
اول آنکه تردید یا انکارشان از جهة بطلان فطرت و شدت
غفلت اصلیه است که از اول طالب یقین نبوده و از زیر بار عبودیت
و تکلیف بیرون رفتن طلبیده اند و علامتش آنست که از شک
و تردیدی که در هر امری از اصول و فروع عارضشان میشود
وحشت و اضطرابی پیدا نمیکنند بلکه بالطبع فرحناک میشوند
و آن حالت را غنیمت میشمارند و از کسیکه بخواهد رفع تردیدشان را
بکند متنفرند و کسی اگر ببینند که در اسلام اظهار یقین و ثبات
در دین اسلام میکند او را تخریه و ملامت میکنند و این طایفه
کارشان چاره ندارد الا ان یشاء الله و ناچار یا دهری یا طبیعی
یا بابی یا قلندر اباحی میشوند یا بجهة حفظ خون و مال و عرض
خود بنا بر مصلحت دنیوی از ظاهر اسلام خارج نمیشوند بلکه

بحسب

بحسب ظاهر در زمره علما یا عرفا مینمایند اما در باطن معتقد بمبدا
و معاد و شرع نیستند قسم دوم آنکه تردیدشان
باعث ازدیاد وحشت و قلق ایشان میشود و نفوسشان
از جهة این تردید در صدمه و اضطراب است و در صدد رفع
آن آرام ندارند و از هر جا کمکی دارند که رفع شود بدون ملاحظه
در جستجو و طلب یقین بر می آیند اگر چه باعث بدنامی و مورث
ضرر دنیوی باشد و این قلق و اضطراب از جهة لطیفه انسانیت
است و علامت آنست که فطرت باطل نشده و چنین اشخاص
چاره دردشان نمیشود مگر باینکه در باطن عنایات الهیه
یاری کند و در ظاهر وجود بعالم اهل الله کامل مکمل شوند که آن
طبیب روحانی و بصیر باحوال انسانی هر فردی باشد و دوائی
که مناسب مزاج او است علاج مرض جهالتش را بکند و قاعده
و قانون و تکلیفی برای او نمیتوان مقرر نمود مگر اینکه عقل خودش
که رسول باطن او است حاکم و هادی او باشد که این مرض از
پیش خود رفع نمیشود دست از طلب معرفت عالم [illegible]

وجهل و نقص خود را ملتفت و معترف باشد و توسل و استغاثه
بموجد و مبقی و ممکن وجود ناقص خود نماید که فطرت و
عقلش شاهد بر وجود او است بهر حال چون خود فقیر
از اول تمیز و بلوغ الی الآن داخل صنف اول بوده ام
و بعنایت و توفیق الله و فضل و کرم و توجه اولیاء الله اصلا هرگز
انی تردید در عقاید اصولیه عارض نشده و نبوت حضرت خاتم
انبیا و ائمه هدی مخمر در طینتم بوده و معاد و حشر و بعث و صراط
و میزان را علاوه بر آنکه تردید نداشته ام همیشه در نظر
داشته ام و خائف و راجی بوده ام و هرگز مایل بقبول اقوال
حکمای فلسفیه و عرفای صوفیه و طائفه قلندریه نکرده ام
و مخصوصا در باب حضرت حجة الله امام ثانی عشر عجل الله فرجه
که حی و قائم و غائب و منتظر است ابدا شک ننموده ام
و باقوال منکرین و مستبعدین و معتقدین بمهدی نوعیه
گوش نداده ام یعنی ملتفت بوده ام که انکار و استبعاد از جهة
انکار و محجوبیت از حد عالم غیب و ملکوت و اسرار قدرت اله

و مقامات

و مقامات امامت و ولایت است و چون میخواهند این انکار شان را
ظاهر نشود تاویل میکنند و الفاظی میگویند مردم خود هم معنی آن را
نفهمند و این فقیر از نظر رحمت و شمول کرم و تجلی نور محبت
خودشان چنان یقین بوجود و غیبت آن بزرگوار علیه السلام داشته
و دارم و منتظر ظهورشان هستم نظیر کسیکه خدمت معشوق
و محبوب خود نرسیده باشد و بعد محروم و مهجور مانده باشد
و یقین بداند که از دنیا رحلت نفرموده اینقدر دعای ندبه را
در اعیاد اربعه و سرداب مقدس خوانده ام و میخوانم و فقرات آنش
در نظر است که کمتر شیعه اینقدر متذکر آنست و از جمله ادعیه
که شبانه روزی چند دفعه میخوانم دعای اللهم کن لولیک الخلف
الصالح است که در اول [illegible] ذکر شد خودستائی مقصود نیست
غرض آنست که چون حال خودم اینست همان صنف اول اسلام
منظور دارم که شکی در اصول مذهب شیعه اثنا عشری عارض شان
نیست و غرضشان در طلب علم یا معرفت عالم تصحیح
طریق متابعت و تولای اهل بیت عصمت علیهم السلام و تکمیل ایمانست

و تشیع است کار هیچیک از دو قسم صنف ثانی هم ندارم اگرچه
قسم دوم از آن صنف هم نادرست از طلب برنداشته داخل
صنف اول است از بسیار جهتها نهایت مرضش سخت‌تر
و تکلیفش از بعض جهات دشوارتر و از پاره‌ای جهات سهل‌تر و
کلیه بوضع دیگر است لهذا عرض میکنم که در زمان غیبت امام ع
چون از برای شیعه تکالیف و عمل بمقتضای آن فی الجمله تفاوتی
با زمان حضور امام ع دارد بالضروره و هیچیک از اصناف و افراد
علمای حق قائلین بانفتاح باب علم مثل اخباریین نمیگویند هیچ
فرق ندارد با اینکه امام ع حاضر باشد و شخص دسترس باو
داشته باشد پس اختلافی که مابین علمای شیعه هست در طریقه
تعیین تکالیف و کیفیت تفاوت آنست با زمان حضور که
بعضی میگویند که وضع تکالیف و تحصیل کمال ایمان و ولایت و
معرفت عالم و وجوب اطاعت عوام از او و بلوغ بمقام مطاوعت
و امثال آن با زمان حضور تفاوت کلی پیدا کرده و شخص شیعه
نباید در خیال مجاهده و تحصیل معارف حقه بطور یقین باشد

وطریقی

و طریقی را باید اختیار کند و عالمی را واجب الاطاعه داند که
عامه خلق او را بمطاوعیت قبول کرده باشند در اصول و فروع دین
و هرگاه تردیدی عارضش شود یا در مطاوعیت آن عالم در حکمی یا فتوائی
یا قولی از آن چه در اصول و چه در فروع و چه در تعیین موضوعات
مثل اینکه یک شخصی یا اشخاصی را بگوید خوبند یا بدند یا مسلمند
یا کافرند و آن تردید باعث بدنامی شود نباید دنبال آن
تردید برود و اگرچه در تعیین موضوع مثلا یک شخصی را
عالم بگوید بر من ثابت شده که تارک الصلوة است و عامی خود
بطور یقین مشاهده کرده باشد که کمال مواظبت بر ادای الصلوات
دارد یا بگوید مخالف شریعت است و عامی منتهای معاشرت
با او نموده باشد و دیده باشد که در جمیع آداب واجبه و مستحبه
ترک دقیقه از آنها نمیکند در جمیع این موارد برای عامی جایز
نیست چون و چرا کند و شخص محکوم علیه هم باید تمکین
از فرمایش آن عالم بکند و اگر بگوید آنچه در حق من گفته‌اند یا
نوشته‌اند خلاف واقع و حال من است و یا اشتباه نموده

یا از روی غرض بجهه و در هر صورت مخالف قواعد قضاوت
بجهه که از شریعت مقدسه مقرر است محض این قول اگر مرتد هم
نباشد مرتد میشود چرا که ذم و توهین عالم است که این حکم
یا فتوی یا تعیین موضوع از او صادر شده و ذم علما
موجب کفر است و اینگونه مطالب در زمان حضور امام علیه السلام یقینا
نبوده که از برای غیر امام علیه السلام این شئونات را شیعه قائل باشد و اینکه
در مقبوله عمر بن حنظله فرموده اند هر کس رد بر حکم حاکم
و قاضی منصوب از جانب ما کند رد بر ما و بر خداوند
کرده و استخفاف بحکم الله نموده دخلی باین وضع نداشته
و حکم مرتد و خروج از دین ظاهری جاری نفرموده اند
چنانکه برای خبیر واضح است و بیان این مطلب بتفصیل آنکه
که در مقام خود ذکر شده و بعضی دیگر از علما و فقها و
مجتهدین میفرمایند چون در زمان غیبت امام علیه السلام
باب علم قطعی باحکام فروع و بعضی از جزئیات مطالب اصول
مسدود است و یقینا تکلیف از بندگان ساقط نیست و مطلق
العنان نیستند و موافق اخبار متواتره اقلا من حیث المعنی

بلکه

بلکه بحکم عقل صریح باید در همه ازمنه علمائی باشند که استنباط
احکام الهیه را از آیات و اخبار معصومین علیهم السلام بکنند
و بقواعد کلیه که از آن بزرگواران علیهم السلام ماثور است عمل کنند
که اینها را راویان اخبار و محملان احادیث و مجتهدین جامع
الشرائط میگویند و سایر عوام مکلفند که متابعت آن علما را
بکنند و چون محقق است که علما مقام عصمت ندارند
و از برای اینها نزول ملک و وحی نیست و مشاهده هیکل مقدس
امام علیه السلام برای احدی ممکن نیست که اخذ احکام از خدمت او کنند و ناچار
در بعض مطالب بظنون خود باید عمل نمایند و ظن اگر چه حجت و معمول
به است لکن من جمیع الجهات مثل علم قطعی و وحی الهی نیست بلکه استعمال
ظنون بعد از احراز حجیت آن از قبیل آشامیدن آب شور است
در جائیکه آب شیرین سرد نباشد بلکه نظیر اکل میته در مخمصه است
پس بنابراین خود علما باید همیشه در مقام خوف و خشیه باشند و
استغاثه و استعاذه بدرگاه حق تعالی نمایند که خطا و تقصیری از ایشان
صادر نشود و بالذات ظنون و علومشان در سداد باشد

یعنی قناعت کلیه بمرتبهٔ از آن نداشته باشند و پیوسته طالب
اشتداد و ازدیاد آن باشند و نخواهند ظن علم شود و علم یقین
و یقین در تزاید باشد و از جمله علامات ظاهره اش برای خود
عالم اینست که هرچه علمش زیاد شود خضوع و خشوع و ترس از
خداوند و شفقت و ترحمش بخلق زیاده شود و نتیجهٔ که از
این مطالب و امثال آن گرفته اند اینست که عالم و مجتهد وجوب طاعت
خود را بر عامی مثل وجوب طاعت امام علیه السلام و اطلاع بالاتر از آن باید
بداند و هرگاه هرکس چه عامی صرف چه طالب علم و محقق در امر
معروف و چه عالمی دیگر بهر اسمی باشد شک در اجتهاد یا اعلمیت
یا عدالت و تقوای او یا هر مجتهدی کند بلکه هرگاه بحد انکار رسد
بلکه هرگاه شخصی بگوید من مثلا چهل سال از عمرم گذشته و هنوز
هیچ عالمی را نیافته ام که خاطر جمع باشم که تقلید و متابعت او بر من
واجب و باعث رستگاری است یا بگوید هنوز شک دارم که طریقه
اصولیین صحیح تر است یا اخباریین یا بگوید طریقه اخباریین را
اقرب باحتیاط و صحت میدانم در تمام اینها او حکم بکفر و ارتداد او

بلکه در غ

بلکه در اغلب صور حکم بفسق و خطای یقینی او نمیتوان کرد و [illegible]
هرچند معلوم شود که این تردید و انکارات از جهت کج سلیقگی و فساد
خیال و سوداویت دماغ و وسواس است نهایت اینست که در بعض
صور یقین میدانند و معترف نیستند که این سوء ظن و اعوجاج ذهن
بسیار بد حالتی است و بسا منجر بهلاکت بلکه مقدمه خروج از دین
میشود و اغلب اینگونه تفاوت و اختلاف عمده که در میان این دو
طائفه از علماء هست اینست که طائفه اولی بعض احکام و فتاوی را
که میدانند موافق قواعد علمیه خودشان صحیح نیست من باب مصلحت
و حکمتهائیکه بخاطرشان میرسد اظهار مینمایند از قبیل اینکه هرگاه
کسی اظهار تردید یا انکار در بارهٔ بعض علما بکند یا خوب تشریح
اعلمیت بکند که هر مدعی اجتهادی مجتهد نیست و از شرایط عمده
اجتهاد بلکه تقوی و خلوص نیت در افتاء و قضاوت و زهد در دنیا
و مخالفت هوا است و هرکس متصف باضداد این امور باشد
تقلیدش جایز نیست و احادیثی که در این باب وارد است ذکر کند
یا در مقام تدریس ادله اخباریین و ایرادهای ایشان را بر اصولیین

نقد کند و بگوید شخص محقق باید این ایرادها را درست گوش بدهد و بفهمد و از روی تحقیق و انصاف جواب آنها را بگوید و بطلان رو رو تهمت و فحش از جهة تعصب بر نیاید و از این قبیل مطالب اظهار کند که مشعر بر این باشد که بعضی از مدعیان علم عالم واقعی نیستند و ممکن است یکی مشهور و معروف باشد نزد عوام و در واقع شأن همین است و تعلیم و قضاوت من عندالله نداشته باشد و یکی گمنام و فقیر و منزوی و بدنام باشد و فقیه صالح و عالم متقی باشد و برای عامی اهم مطالب این است که خیلی احتیاط کند که مبادا یکی را نفهمیده صاحب این ولایت و عصمت داند و یکی را ندانسته اهانت و اذیت رساند پس چنین کسی که از اینگونه کلمات از او اظهار شود طائفه اولی از فقها میگویند اگرچه این مطالب موجب کفر نیست بلکه صحیح و مطابق است با فرمایشات معصومین علیهم السلام و کلمات اخیار و اجله علما و استماع کلمات حقه و صدق هم از برای عوام نافع است لکن هرگاه او را بحال خود واگذاریم و عوام را

هم از معاشرت و مصاحبت او منع نکنیم باعث سستی عقیده و سوء ظن عوام بعلماء میشود و جری میشوند بر اینکه هر عالمی را که طالب دنیا بنظرشان می آید سلب عالمیت از او کنند پس صلاح در این است که این شخص را و هر کس را با او موافقت و مصاحبت کند تکفیر کنیم و نجس بخوانیم و خارج از ملت اسلام شماریم تا این مطالب میان مردم شایع نشود و چون عازم بر این امر شدند می بینند محض صدور این کلمات یا کناره جستن این شخص را از اهل دنیا نمی توان دلیل کفر و ارتداد قرار داد پس میگویند این کناره جستن از خلق و کنایه گفتن در حق بعض افراد علماء ناشی است از اینکه اعتقاد بملت اسلام یا مذهب تشیع ندارد و میخواهد بدعتی در دین گذارد و مخالفت شریعت کند و این را هم جزو ش مر کنند که هرگاه کسی اهل بدعت شد میتوان تهمت و بهتان کند هم عیب ندارد و چون این مطالب بذهن عوام القا شد نفس بالذات دروغ و بهتان را دوست دارد پس هر

از نسبت فساد عقیده یا عمل باطل قبیح که بطور قصه از هر کجا بگو
خواهد و از اهل هر مذهب شنیده اند هر کس کم و زیاد
برای تحصیل ثواب با نفقیر بیچاره مظلوم میدهند و بطایفه
از علما هم هر کدام بیک اندازه گوش میدهند و بر ظهور آن
تکفیر و ارتکاب میفرمایند ولی مقصود اصلی انجام الحکمت
و مصلحت است که اساسش حفظ بیضه اسلام و صیانت سنت
از بدعت است و اما طایفه حریم از اینگونه صلاح بینیها بسیار
محترزند و میفرمایند تجویز این قسم احکام و اقوال استعمال
قیاس و استحسان و متابعت نفس و هوا است و چگونه
میشود کسی جرأت کند که بکفر مسلمی یاد آور بود و مخطی و جاهل
باشد باو نسبت کفر دهد و کسیکه اثنی عشریست شیعه امامی
بخواند و کسیکه تولا بعلی ع و ائمه اطهار ع داده و پیوسته ذکر شان
را بر زبان و مهر شان را در دل داده بگوید تو علی اللهی دیگر
مقصود تست و کسیکه مواظبت بر صلوات فریضه
و نافله داده بگوید تو معتقد بنماز نیستی یا در نماز خدا را

بجود

معبود خود نمیدانی و کسیکه مکرر صریحا باشنایان خود میگوید
و بدوستان خود تعلیم میکند که معجزه و خوارق عادات از
غیر امام علیه السلام و انبیاء ع چشم داشتن غلط است و هر کس
باسم مدعی کرامت و خارق عادت باشد ص کسیکه
صریحا بگوید من مستجاب الدعوه هستم و از قبیل این دواعی
داشته باشد که مثلا بمریض تو به کن بگوید برو دیگر تو به
نخواهی کرد یا بکسیکه دشمن داده بگوید برو آسوده باش
دشمنت را فنا کردم یا با ثالهما و دیگر کارت خوب میشود یا
قرضت ادا میشود و امثال اینها اعتقاد بچنین کسی داشته
باشید اگرچه قولش با خارج مطابق شود چه جای اینکه
خارق عادت مدعی باشد چنین کس را نسبت خارق عادت
باو بدهند و بعد حمل بسحر کنند و بعد طریق سحرش را
معین کنند که بطریق اعمال هندو او زنادقه و ابلیسیه
عمل میکند کر چنین اکاذیب و اباطیل و تهمتها را در حق
مسلمان بما داده و قبول کنند که میخواهم کسی گوش بحرف

نموده که شاید عقیده اش درباره بعض علما سست شود کمال
تجری علی الله و ظلم علی العباد است دیگر آنکه جمعی از مسلمانان
را که بعض عالم و عابد و زاهدند بدنام و خوار و ذلیل کند
چگونه کسی جرأت کند و حال آنکه چون نیک تأمل کنی مصالحیکه
منظور میدارند از بعضی عکس آن حاصل میشود چراکه بسیاری
از مردمان مستعد بغرض بعد از آنکه دروغ بودن این نسبتها
یا بعض از آنها فهمیدند جمیع عقایدشان مختل و مشوب
میشود و اگر از کلمات این شخص مفروض سوء ظن ببعض
افراد علما پیدا میکردند از آن اقوال و اظهار سوء ظن در
درباره تمام نوع علما عارضشان میشود و بعضی دیگر بعد از آنکه
دیدند که جمعی که اعمالشان بقانون شریعت است و علوم
و معارف و اقوالشان مطابق است با آنچه سایر علما
میفرمایند و عمل و اخلاق و زهد و ورع و تذکرشان
مثل سایر علماء و مؤمنین بلکه زیاده تر است و مع ذلک
ایشان را مرتد و نجس و خارج از دین میخوانند بخیال می افتند

که پس من

که پس من چه اطمینان بمسلمانی خودم و سایرین داشته باشم
و میزان اسلام و ایمان را چه قرار دهم و بسا منجر باین میشود
که وثوقی که محض صدق و سلامت فطرت باصل دین قویم
و صراط مستقیم دارند تمام میشود و مقدمه این میشود که بتلبیسات
شیطانی و هوای نفسانی و استماع وساوس شیاطین
بصورت انسانی طرق باطله را اختیار میکنند یا لامذهب
صرف میشوند پس طایفه دیگر از علماء با احتمال خطاءات و
ملاحظات صحیحه دیگر باین زودیها کسی را تکفیر نمیکنند بلکه
بهمان طریقه که از موالی ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام
رسیده عمل میفرمایند و عوام جاهل را بموعظه و اشفاق
و مدارا براه خیر میدارند و بر جهال رحم میکنند و خودشان
بیش از تمام عوام و جهال از خداوند میترسند و کمال احتیاط
را بجا میآورند و در مقام هر حکم و فتوائی خائفند که مبادا
خطائی واقع شود و نفس ملاحظه را داشته باشند و مثلاً آنکه
منکر طریقه اخباریین هستند هرگاه فقیه اخباری بیابند که

که زاهد و متقی باشد از او احترام میدارند و چون از حیثیت
اطلاع بر اخبار او را از خود برتر ببینند بکتبشان رجوع مینمایند
مثل اینکه کتاب وافی مرحوم فیض ره که اخبار کتب اربعه مرجع
فقهای مجتهدین است و هرگاه عامی تابع اخباریین را
ببینند اذیت و اهانتش را جایز نمیشمارند و همچنین
عرفا هر یک را ببینند اهل ذکر و مجاهده و ریاضت
است و از زوا از خلق دارد حرمتش را منظور میدارند
و اهانت و رعایت میکنند بلکه صحبتش را دوست میدارند
و هرگاه یکی از آنها یا از اخباریین را ببینند که طرار و شیاد
و دکان دار است و مردم را دور خود جمع میکند محض ریاست
و ذم علمای ظاهر را بطور مبالغه میکند که شامل اخیار میشود یا
باعث جرأت جهال بر ترک صورت عبادات شود مردم را
اعلام مینمایند که مصاحبت و معاشرت با او بطوریکه احتمال
فریب خوردن باشد حرام است بلکه هرگاه بموعظه و نصیحت و
تهدید ترک وضع خود را نکند تا نفی از بلد بلکه قتل او را

ممکن است

ممکن است حکم نمایند اما در صورتی و بهر اندازه که قواعد شرعیه
در حق او اقتضا کند با کمال احتیاط نه آنکه محض اینکه مردم
ارادت شدیدی پیش او دارند و احتمال است عزتی پیدا
کند و مخل عزت و ریاست من باشد پس صلاح در اینست
که هر کس بدیدن او برود خودش و عیال و اطفالش را
نجس بخوانیم تا باین وسیله دفع ضرر محتمل بشود یا حرمت مرد
و زن اظهار حرمتی و التماس دعائی از او میکنند و حسن
ظنی باو دارند چنانکه عادت عوام با صداقت است و
هیچ جهتی معلوم نیست مگر اینکه از هر کدام میپرسی که چه از او دیده
میگوید آدم خوبی وارسته از دنیائی مشغول بذکر و نماز
و دعا و تلاوت قرآن و خوش اخلاقش میدانم یا آنچه
غلو میکند میگوید او را از همه کس بهتر میدانم و معلوم است
مقصودش از همه کسانیست که خودش با ایشان
معاشرت نموده و غرضش از بهتر میدانم اینست که حسن
حالات او را خوشتر فهمیده ام و صحبتش را برای خود

نافع تر دیده‌ام نه آنکه طوری این عبارت را ملتفت باشد که
معتقد بولایت یا امامت یا نبوت یا الوهیت او باشد مع ذلک
خوب است یک تهمتی بزنیم مثل اینکه او و آشنایان او زن
و مردشان از هم حجاب نمی‌کنند تا این تهمت باعث
خفت و بدنامی شود دیگری ایشان را نبرد و از آشنائی
و دوستی او پرهیز کنند نعوذ بالله من شر الوسواس باری این مطالب
معترضه است غرض اینست که میان اصناف و افراد علما
اختلافات مذاقات و مشارب و سبک و سیاق از
جهات کثیره هست که منافی اتحاد ملت و دین مینماید
و طایفهٔ دیگر از علما اخباریین هستند که هر کدام کمی از نظر
دقت و بصیرت و خبرت به بلندی همت و ایراد و طعن
و قدحشان بطایفهٔ اول از علما که ذکر شده است
و محققین خالی از تعصبشان با اتقیا و محتاطین از
مجتهدین چندان مخالفتی ندارند لکن بر بحث ظاهر
بر متعصبین از آنها وارد است اول اینکه بعضی از اعمال

و اطوار که از اهل هوا و تابعین دنیا از مجتهدین ملاحظه میشود
از آثار قواعد علیهٔ اجتهاد قرار میدهند و میگویند عقل
و سلیقه و قیاس و استحسان و مظنونات خود را از هر چه
پیدا شود و رای هر که پیدا شود قائم مقام وحی الهی و علم
حقیقی میدانند و ظنون و آراء مختلفه را متبع و معمول به
میشمارند و بر مردم حتم میکنند عمل بآنها را و قبیح میشمارند
اجتناب عمل بمتضادات را و این در حقیقت تهمت و افترا
باخبار از مجتهدین است با اینکه در افراد مدعیان اجتهاد
در مقام عمل همین چیزها ظهور میشود لکن این مقتضای
قواعد اجتهادیه نیست بلکه از جهة هوای نفس و راجع بآن است
که مجتهد واقعی نیستند یا از حیثیت علم یا تقوی بحث دوم
اینکه همین طعن و قدحی که بر مجتهدین دارند که آراء و ظنون
آنها با اختلاف است و هر یک از آنها بخود حجت و حکم اله میدانند
بعینه همین عیب در میان خود آنها هست و اگر چه در این
جزو زمان اخبار معروف نیست که در افرادشان معلوم

شود که در مذاق و مشرب و فتوی چه قدر مختلفند لکن
بر متتبع متامل بصیر از مطالعه کتب و شرح حالات ایشان
معلوم و مشهود نهایت است که مجتهد در مقام اختلاف
استنباط حکم یا تحصیل ظن بآرای یا استفاده از شهرت
و شیاع و شاهر و سایر ادله اجتهادیه میکنند و اخبار
مفاد و مفهوم از اخبار لکن اشخاص و افراد ایشان در فهم
اخبار تفاوت و اختلاف کلی دارند و در مطالب اصول دین
و معارف حقه و فروع احکام از جمود بر لفظ بحد تعطیل و
و مفتوح دانستن باب تاویل بحد افراط و اقتصار بر صورت
صرف و طلب معنی و حقیقت و سایر مراتب همان اختلافات
که میان مجتهدین است در کلیه میان اخباریان نیز
هست تفاوتی که هست اینست که مجتهدین را عذری هست
که باب علم مسدود است و لازمه انسداد اختلاف است و
برای اخباری این عذر هم نیست پس در مقام اختلاف تخطئه
صریح تر از یکدیگر کنند و از جمله موارد اختلاف ایشان

مسئله

مسئله خوب و بد دانستن عرفا است که بعضی ایشان را
تمجید میکنند بلکه خود از اکابر عرفا بوده اند و بعضی منکر بوده اند
و مذمت نموده اند بمراتبی تا بحد تکفیر بعینه مثل مجتهدین و بعضی
اطلاع بر طریقه عرفاء حاصل نموده اصناف و افراد ایشان را شناخته
و خوب و بد و محق و مبطل ایشان را از هم تمیز داده و باسم
تنها قناعت و اعتنا نکرده خوب و محق ایشان را معتقد و محب
و منکر ایشان را منکر شده اند و بعضی بمحض اسم و گمان مخالفت
تخطئه و تکفیر نموده اند و کسانیکه بعد از تکمیل علوم طالب عرفان
شده اند که کمال مرتبه علم است و کتب علمیه ایشان ظاهر است
که هم مجتهد بوده اند و هم از اخبار اطلاع کامل داشته اند و
هم مقام یقین تحصیل نموده اند ایشان را ندانسته و نشناخته
از زمره علماء هم خارج شمرده اند محض اینکه مردم ایشان را
صوفی میخوانند و بعض افراد صوفیه در اخبار مذمت شده
یا از خارج معلوم شده که سنی یا اباحی یا فاسد العقیده از جهات
دیگر بوده اند یا در فلان کتاب مذمت از تمام صوفیه نوشته اند

دیگر فکر نکرده اند که هرگاه شخص باین شدت مقصور النظر بصرف
لفظ و از معنی بیخبر باشد در بعض اخبار و هم در کتب اجلهٔ علما
بسیار مذمت از علما فرموده اند و حال آنکه به هیچ تاویل و تنزیلی
ممکن نیست که علما مورد ذم واقع شوند مگر آنکه شخص خبیر بصیر
واضح می بیند که مقصود از علما در مقام ذم کسانی هستند که
سماهم اشباه الناس عالما یا عالمی که بر خلاف علم خود عمل کند
یا عالم بعلمی باشد که جهت شباهت بعلم است نشد علمای عامه که همه در
حقیقت جاهلند پس شخص مومن عالم منصف عذار نیس باید سعی
کند که مومن عالم و آدم خوب پیدا کند بد بسیار است و هرگاه
کسی هزار بد را بنیک انگارد و حرمت بدارد باید بیند که در ضمن
آن یک نیک [illegible] عند الله محمود و ماجور است و اگر
صد هزار بد را بیازارد که در ضمن آن یک مومن اذیت موهون
و شکسته خاطر شود معاقب و مغضوب است الحاصل تخالف و
تفاوت و تنافر در میان علما و عوام شیعیان از جهاتیکه ذکر شد
وجهات بسیار دیگر باعث اضطراب و اغتشاش خیالات

وعقاید

وعقاید مردم است و بجائی رسیده که هر صنفی و فردی چه از
علما و چه عوام با سائر سلب الاسلام و تشیع از یکدیگر می کنند
حتی بعضی از علمای بی اخلاص بیکی از بستگان خود را بجائی
میرسانند که موجب کفر و مخالفت شریعت و خروج از دین
میشمارند و یکی از نتایج اینگونه اختلافات این شده که دین
بآن محکمی در نظر خارجین از آن سست و بی اعتبار مینماید و
تجربه می کنند مسلمین را این را میتوان گفت نقلی نیست
واگر چنین هم نشود مسلمان نمیشدند از این بدتر اینست که
هرگاه مسلمی بخواهد در صدد تحقیق برآید و از تقلید قدمی بیرون
نهد اینها توضیح راکه دید جمیع تقلیدات و مسلمیاتش مشکوک
میشود و حسن ظنش بهمه اصناف و افراد علما تمام میشود و
چون می بینند در صدد رفعش برآمدن اسباب ضرر و خطر
کلی است داعی برای انها نمانده بر طلب علم پس اگر کسی که هر
قطاع الطریق افتادند اگر داعی نفسانی بر قبول اباطیل او
باشد قبول می کنند حتی اینکه بسیاری از مسلمین بی درد

بلکه بعضی هم باور دمیروند ملت نصاری را اختیار کنند
واگر داعی نفسانی بر قبول هیچ مذهبی نباشد محض حفظ ابروی
دنیوی و مختل نشدن امر معاش مراعاة ظاهر اسلام میکنند
ودر باطن معتقد باخرت ومعاد از اهل نیستند واگر
گاهی فطرت صحیح که برای انها باقی مانده منبه و محرک ایشان شود
بر تحصیل علم و معرفت وجستجو وشناختن عالم عذر ایشان
این میشود که این وضع خطرناک وبدنامی وخرابی بنیان
معاش که درکار است فوق طاقت است پس باتقصیر را
بکردن علما میاندازند یا العیاذ بالله نسبت جبر وظلم بخداوند
تعالی میدهند با همین اغتشاش واختلاف را هم دلیل این
قرار میدهند که معلوم است مبدا و معادی نیست خود فقیر
تمام این اقسام را در اشخاص مسلمانان دیده ام که بعضی از انها
درد دین وطلب هم دارند ودر حقیقت سالک و مجاهد
بوده اند ودر این عقبه گرفتار مانده اند که رحم بحال انها بنمو
دن حقیقی وسیله برای همه بسا نمو سبحانک ما اضیق

الطریق

الطریق علی من لم تکن دلیله وما اوضح الحق عند من هدیته
سبیله قرب علینا البعید وسهل لدینا العسیر الشدید
باری تا باینجا مقدمه بود وحاصل مقصود اینست که بعد از
انکه معلوم شد در اول مقدمه که اولاد علما وتابعین ایشان
بر دو صنفند صنف اول متبوعین و تبعیت ایشان
للدنیا و محض مرمت معاش است پس این صنف را
اصلا و مطلقا کار به نیک و بدشان نداریم و احتمال
اینکه از کلام ما تفاوتی در اقرار و انکار و قبول ورد وحب
وبغضشان پیدا شود این بنده که نبیدهم ونه از عداوت
وایذای انها شاکیم الا الی الله الذی اشکو بثی وحزنی الیه.
ونه تجنب وحمایت ونفع انها مایل وطامع واما صنف
دویم که طالب علم وایمانند به و محض خوف از حق تعالی
ونجات از جهنم وعقوبت اخرویه خیال وعقیده فقیر در
باره انها اینست یعنی از اخبار وفرمایش بزرگان چنین معلوم
شده که هرگاه یکی از ایشان بواسطه قول وفعل وجه

رفیق ایشان شود و اجبار
وصلاح ایشان و حش

ضعیف نابود حقیر قدمی بطرف هدایت ونجات نزدیک شود
از تمام دنیا نفعش بیشتر واز همه عبادات ناقصه خودم بهتر است
وهرگاه بر عکس یکنفر از انها یا از جهة جرئت حقیر یا بسبب عداوت
حقیر بطرف جهل وهلاک مایل شود وبخسارت اخروی
مبتلا گردد از هر ضرری بالاتر است واگر بهلاکت یکی از
ایشان چه از جهة جرئت یا درشتی اختیار یا قول وفعل
یا سکوت وترک حقیر را دران مدخلیتی باشد برای خود
از اعظم معاصی میدانم چراکه غرض اصلی از خلقت انسان
ومنظور نظر حق تعالی واولیاء او این صنف از مردمند
هر قدر کم وگمنام ومختفی ودر نظر خلق خار وبی اعتبار
باشند هر یکی از انها که رو باخرت کند از همان قدم اول
سالک شود ودر نظر خدا واولیا عزیزند هر یک بقدر همت
وعزمی که در طلب دارند چه عالم وعامی یا امیر وسلطان
باشند چه بزرگ وشبان پس لهذا محض ادای تکلیف و
خدمت بفقرا وطالبین تحقیق عقاید فقرای سلسله نعمة اللهیه را

بدون

بدون ملاحظه اصرح از انچه تا بحال اظهار فرموده اند ذکر
میکنم ودر ضمن سر اختلافات ورفع تهمتهای عوام واثبات
برائت اهل این سلسله از ان افتراها ومظلومیت ایشان
معلوم میشود لیهلک من هلک عن بینه ویحیی من حی
عن بینه پس عرض میکنم از زمان حیات جناب شاه نعمة الله
ولی علیه رضوان الله تا این اوقات معروف ومسلم مابین
خواص وعوام بوده که اهل این سلسله علیه مواظبتشان در
اعمال شرعیه هیچ نقص واهمالی نداشته وممتازند از دیگران
بذکر خفی واوراد شرعیه ومجاهدات وریاضات وتحصیل
معارف وتهذیب اخلاق وانقطاع از عادات ورسوم
زائده وجمعی از علمای اعلام وعامه خلق که اطلاع تامی از حقیقت
نداشته اند چنین حساب میکرده اند که متابعت ایشان اسباب
تکمیل نفس وصفای قلبی میشود لکن واجب نیست وشاید
در ضمن مجاهده وریاضت اسباب خطری هم پیش بیاید نظیر سفر
تجارت دریا وجمعی دیگر میگفته اند که چون مدعیان این طریقه

معتقد و مختلفند و مدعیان کاذب بسیارند اطمینان پیدا نمیشود
که کدام صادقند و بعضی از اهل ظاهر صرف ایراد میکرده اند
و بنای این طریقه را تجویز نمیکرده اند لکن با این تقریبات که
مثل ذکر خفی ایشان در اخبار تصریح بان نشده و شاید
بدعت باشد یا اجازه که مدعی هستند سندش معلوم نیست
یا بعضی از کسانی که در قدیم بوده اند و منتسب بفقر بوده اند سنی یا
وحدت وجودی یا صبری بوده اند پس شاید در عقاید
تمامشان نقصی باشد و بالجمله در اینکه اهل این سلسله اقلا
بحسب ظاهر داخل در ملت اسلام و شیعه اثنی عشریه هستند
احدی شبهه نداشته بلکه ایراد بعضی از علما منحصر بوده اند
که اهل این سلسله مدعی هستند که اذن ارشاد را حضرت ثامن
الائمه علیه السلام جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بشیخ
معروف علیه الرحمة والرضوان داده اند و این سلسله از او
جاری شده پس در این صورت ائمه اربعه علیهم الصلوة
والسلام که بعد از آن حضرت بوده اند چه اعتقاد در حق

انها

انها خواهند داشت و اگر میگویند اسرار خود را بجناب شیخ معروف
سپرده اند پس یقین معتقد و قائل بامامت ائمه بعد نخواهند
بود و این ایراد را بطریق اشکال ذکر میکرده اند یعنی منتظر
جواب میبوده اند نه آنکه بطور جزم بگویند که اعتقادشان
چنین است و ناشی شده است این اشکال از تمیز ندادن
میان امر اجازه و نصب شیخ و نایب و راوی اخبار که از
برای هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام بوده و امر امامت
و از تمیز ندادن اسرار ارشاد و اخذ بیعت و طریق تربیت
و تکمیل طالبین که هر یک از انبیاء و اوصیا سلام الله علیهم
بکرامی اصحاب و مؤمنین ممتحنین میسپرده اند و میان
اسرار ولایت و وصایت کلیه خلاصه مطلب اینکه تا این
زمانها چنین مطلبی هرگز نبوده که عالمی قائل شده باشد
که هر کس منتسب بطریقه نعمة اللهیه باشد بلکه هر کس را
درویش یا فقیر یا عارف خوانند خارج از دین و محکوم
بنجاست است بلکه اشد از سایر کفار است و احکامی

برای نجاست آن قرار دهند که شارع مقدس حکم در هیچیک از
اقسام کفار و نجاسات قرار نفرموده و هیچ برهانی و قاعدهٔ
هم بدست ندهند مگر آنکه بگویند چنین بگوییم جمیع درویشها
نجسند و هر چه ادعا و اظهار اسلام بکنند و صحت عقاید
خود را بگویند نباید قبول کرد مگر آنکه تبری از درویشی
و محبت کسی که او را موجب عالم اهل الله میدانند و بجز صحت
عقاید و حسن اخلاق و مواظبت بر طاعات از او ندیده اند
بکنند و از کسانیکه انها را دارای اوصاف متقین میدانند
بیزاری جویند و ایشان را طعن و لعن کنند پس لهذا
تا عامه خلق این وضع را نمی دیدند و نشنیده بودند چندان تکلیف
را نهانبود و نمی توانستند با نخیال اینکه ذکر شد بگویند
ما بعبادات ظاهره که مجمع علیه جمیع طرق و طوایف شیعه
اثنی عشریه است عمل میکنیم کفایت می کند اگر فقرا بدی در
عقیده و عمل شان است ما چه کار بجزئیات عقاید همه کس داریم
فساد عقاید در جزئیات معارف و در حق هر فردی از مسلمین

محتمل است

محتمل است و بانکه هر مطلبی را یکی بطور خلاف واقع بفهمد
از دین خارج نمی شود و فاید شفاعت شافعین روز جزا است
و اگر خوبی و کمالی در علم و معرفت و طریقه مجاهده و اذکار
ایشانست از اهم کار نداریم زیرا که ما از عهدهٔ ظواهر بلکه
اقل واجبات و تکالیف خود بر نیامده ایم و اینکار فقرا
هم تکلیف ما نبود زیرا که اطاعت و اعتقاد بطریقت
و اعمال خود را بر کسی بجبر و اکراه که نمی کنند و مدعی دین
و ملت تازه و مخترع اعمال و شریعت مغایر شریعت مقدسه
نیستند بلکه می گویند هر کس همتی دارد که کمالات نفسانیه
و ترقیات انسانیه و مراتب ایمانیه را حاصل کند و از جرگه
اهل هوا و منغمرین در دنیا بیرون اید بکند و الا اکراه و اجبار
نیست منبه از خواب غفلت مواعظ و نصایح و نقل اخبار
و احادیثی است که منصب علمای اعلام و مجتهدین عظام و
ناقلان اخبار و واعظین نیکو گفتار در مجالس و منابر مقرر کنند [?]
احتیاج باینست هر کس بیدار شد خودش دیگری بحال این دشمن

درونی نفس و شیطان میکند و اگر در خواب باشد که نه او کار
بکسی دارد نه کسی با او و ایضا این مطلب در میان مردم با فهم
معروف بوده و بگوش عوام مردم هم میرسیده که همیشه در میان
شیعه و تمام امت در زمان غیبت حضرت حجه عج و حضور ائمه علیهم السلام
و در میان امم جمیع انبیاء ع در عرب و عجم علماء و راهنمایان
و اوصیا و نواب انبیاء و ائمه علیهم السلام دو صنف بوده اند
یک صنف حفاظ و مبلغین احکام شریعت و راویان
اخبار و عبارات احادیث و یک صنف دیگر دیانان و مربیان
و راهنمایان بطریقه مجاهدات و ریاضات و تهذیب اخلاق
که مستعدین از امت را بملازمت و اشفاق و تصرف باطنی
راه بعزم و مخالفت با نفس و معرفت نفس و خصایل و
رذایل آن و امثال آن هویدا کنند و هر کسی را مثل طبیب
بانچه مناسب حال او است مداوای مرض جهالتش را بکنند و
این دو صنف گاهی از هم جدا بوده از حیثیت مصداق و
گاهی یکنفر صاحب هر دو شان بوده و در هر صورت باهم موافق

ومتحد

و متحد و معاون بوده اند و در صورت تفرقه از یکدیگر نصرت
میجستند و از هم کسب فائده میکردند و در هر زمانی اهل یک
را باسمی میخوانده اند از عالم و عارف و مشایخ روایت و مشایخ
ارشاد و اهل شریعت و اهل طریقت یا عابد و زاهد یا
فقیه و فقیر یا اهل نبوت و اهل ولایت و گاهی هم در بعض
از منه و اصطلاحات این صنف دویم را صوفی هم میخوانده اند
و حال آنکه همه این اسماء اطلاق میشود و در هیچ زمانی مخالفت
و مضادت میان این دو طائفه اتفاق نیفتاده مگر اینکه جهة
نفسانیه و اغراض شیطانیه باعث آن شده یا از هر دو طرف
یا یک طرف آن که کسانیکه معنای هیچکدام را نداشته اند و صورت
یکی از آنها را اسباب معاش و حظوظ نفسانیه برای خود خواسته
محض شهرت و عداوت شخصی مخالفت و دشمنی بطرف مقابل
کرده اند چه طرف مقابل هم مثل خود شان بوده یا دارای
حالتی بوده و در این زمان معاندت و مخالفت بجائی حد
رسیده که حتی این مطلب که معنی و حقیقت و طریقت و معرفتی

در عالم بصره انکار نموده اند و قول آنانکه معنی و حقیقت و طریقت
و عرفانی هست مخالفت با شریعت و خروج از ظاهر اسلام
و بدعت در دین میشمارند و دلیلشان اینست که اگر
چنین چیزها می بود همه کس میدانست پس در اینصورت
و باین جهة تکلیف عامه خلق در این باب سخت تر شده
یعنی واجب است که اقلا تحقیق کنند که مسلمانان بجهت
تا خود اطمینان باسلام خود داشته باشند و از امتیازان
از برای اسلام دیگران از اهل ملت خود قرار دهند و هر وقت
میشنوند که نسبت خروج از اسلام و مخالفت با شریعت
بعموم اهل این طریقت یا باشخاص مخصوصه از انها میدهند بهمان
میزان معلوم کنند که در چه امری با اسلامی که خودشان دارند
مخالفت دارند پس اگر مخالفتی نیافتند بدانند که این
نسبت ظلم است و بر فرض که در یک امری مخالفت و تفاوتی
دیدند باز معلوم کنند که ان امر از اصول دین اسلام است
یا فروع از ضروریات دین یا مذهب است یا غیر ضروری از

اجماعیات

از اجماعیات یا از مسائل مختلف فیها یا داخل بهیچیک از این
امور نیست و از عادات و رسوم ظاهریه است یا آنکه در
مقام اعتقاد و قول فقیر و غیر فقیر متفقند در مقام عمل فقیر
یا بد می کند دلیل نقص شخص او است یا خوب میکند دلیل کمال
او است و در هر صورت مخالفت مذهبی نسبت با این طریقت
که یکی میداند یکی نمیداند و این اختلاف هم در میان اهل ظاهر
ممکن است پیدا شود و ایضا معلوم کنند که اگر عقیده یا عملی از
فقیری دیده شود که باطل دانند ان عقیده و عمل ناشی از اصل
این طریقت است که تمام اهلش را باید منسوب بان دانست
یا خطا و جهلی است که در این شخص یا اشخاص پیدا شده و هکذا
و از برای فقیر هم شاید تکلیف در این باب از جهتی زیادتر شده
باشد یا بمعنی که هرگاه تهمت و نسبت جهل و خطا و هر عیبی
بفقیر بزنند و بدانند که ضرر و از نیش عاید خودم شود بخصوص
در صورتیکه یقین بدانم که از روی غرض و عناد شخص است میتوانم
بگویم سکوت و تحمل اذیت و آزار و بدنامی شدن اصلح و احوط است

از برای خودم بوجوهی که اظهر از همه است که منی که میدانم انواع
نقایص و عیوب و خطاها در نفس خودم هست و اصلح از هر
چیز بحال نفس خواری و بی اعتباری نزد خلق و مظلومیت است
و بر عکس اقرب اسباب برای هلاک نفس و بعد او از جهة عبودیت
عزت و مرجعیت و شهرت خوبی است در نزد عوام پس چون
خودم باختیار ریاضت و خلاف نفس متحمل نمیشوم در اینمورد
صبر کنم و بجهة رفع تهمت و اذیت از خودم در مقام مجادله
و مخاصمه برنیایم و بکلی تفویض امر باابصر الناظرین و احکم الحاکمین
نمایم اقرب برضای مولا و اوفق بمجاهده با نفس خواهد بود
در توانمردی نمیبینم که کافرشکنی شکن از مردی هوای النفس
کافر کیش را و اگر این سکوت باعث ضرر غیر شود بانمعنی که
بعضی ندانسته خیال بدی یا حرف زشتی یا اذیتی در حق خودم
معمول دارند و باعث خسران و وبال آنها شود از آنها هم خودم
از آنها میگذرم بلکه استغفار و دعای خیر در حقشان میکنم
فاما در صورتیکه تهمت و افترا و نسبت خروج از دین بسلسله

وطائفه

وطائفه از علما و عرفا و مومنین و متقین و اخیار باشد و اذیت
و وبال آن سرایت بجمعی از مومنین بلکه عامه مسلمین نماید چه
کسانیکه تابع یا محب این طریقتند یا منسوب بآنها باشند از جهة
دوستی و چه کسانیکه در صدد اذیت و اجتناب بر می آیند یا سوء
ظن و غیبت می کنند از جهة دشمنی یا بر فرض آنکه بعکس باشند بزعم منکرین
و هلاکت عاید تابعین باشد از جهة جهل بحقیقت حال و عاید مخالفین
باشد از جهة اهمال در اذیت مومنین پس حق اینصورت سکوت
کلی و ثبات و ظاهر نکردن برائت ذمه خود از اتهامات مذکوره روا
نیست و این اثبات برائت ذمه از تهمت مخالفت شریعت
موقوف است بذکر اصول عقاید خودم و نشان دادن مواضعی که
اختلاف و امتیاز واضح است تا هر کس آن اختلافات سبب
مخالفت با دین خودش میداند فقیر را مخالف در دین داند
و هر کس مراد آن عقاید مختلطی میداند نه بحد مخالفت دینی بحکم آن
عمل کند و هر کس آن عقاید را عین مفاد اخبار و آیات و عقل
و نقل و وجدان میبیند رفع اشتباه از خودش و تابعینش کند

وهر کس بعد از آنکه دانست که فسادی و خلافی در عقیده فقیر نیست
واین دانستن رفع کینه و عداوتش را نکند پناه بخداوند برد
و اندیشه از یوم الجزاء و موقف حساب کند تا انشاء الله از شر نفس
خلاص شود پس اولا اعتراف میکنم و شهادت میدهم و شاهد
میطلبم خداوند سبحانه و ملائکه مقربین و انبیای مرسلین خصوصا
حضرت خاتم النبیین صلعم و اوصیائه المرضیین صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و عباد الله الصالحین را بر آنکه
انشاء الله تعالی مرید و معتقد طریقه علیه علویه رضویه شاه
نعمة اللهیه هستم و امروز قطب این سلسله و متمکن بر
مسند ارشاد و سالار این طریقه حضرت مولانا و مرشدنا
جناب مستطاب سلطان الحاج ملا سلطانعلی الخراسانی
الکنابادی ارواحنا فداه را میدانم و بارادت و اخلاص
و محبت و متابعت او راجی بخداوند و ملتجی برسول
مختار و مستظهر بولایت ائمه اطهار علیهم صلوات الله العلی
الاعلی هستم و این عقیده را ابتداء علاوه بر تیمن بدان

جهة ذکر نمودم که معلوم باشد که آنچه بعد از این میگویم
یا پیش گفته ام از جهة رفع نسبت فقر از خود العیاذ بالله
و ترس و تقیه نیست بلکه آنچه میگویم و می نویسم دل و
زبان موافق است تا آنکه حضرت عالم السر و الخفیات را
گواه میگیرم که معترف و موقنم بوحدانیت خداوند تعالی
و رسالت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و
خاتمیت او و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و حضرت
محمد بن الحسن امام ثانی عشر را حی و قائم و غائب و
منتظر میدانم بحیث لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لطول الله ذلک الیوم حتی یظهره و یملاء به الارض قسطا و
عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا و هیچ طلب اشکال
و استبعادی در آن نمی بینم نه تاویل و توجیهی میکنم بلکه آنچه
در این باب خبر از معصومین علیهم السلام رسیده مثل این
میدانم که بگویند فردا آفتاب طلوع خواهد کرد و همچنین معاد
و بعث و حشر نفوس و عود ارواح بسوی اجساد و قبر و

برزخ و میزان و صراط و حساب و بهشت موعود برای مومنین
و دوزخ مهیا از برای کافرین و منافقین بهمان طوری که
خبر داده اند بدون استبعاد و تاویل چنان معتقد و
موقنم مثل اینکه یقین بمرگ خود دارم و تاویلاتی که
بعضی در این امور کرده اند مثل آنچه در تاویلات
مرحوم شیخ عبد الرزاق کاشانی که بعضی نسبت بمحیی الدین
اعرابی میدهند از هر کس هست ذکر شده آن نحو از
تاویلات را خیالات و بی اصل میدانم و معتقد بآن نیستم
و احدی را غیر از ائمه اثنی عشر ع دارای شأن امامت
و صاحب علمی که مثل علم آن بزرگواران باشد نمیدانم
بلکه مقام آن انوار مقدسه را چنین میدانم که لا یلحقه
لاحق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه
طامع بلکه نزدیک بمقام ایشانهم ممکن نمیدانم
احدی برسد بلکه هر کس از اولیاء و مقربان و
مخلصین بهر درجه از کمال برسد سایه و عکس و شعاعی

از انوار

از انوار مقدسه آن بزرگواران باو تابیده و از نظر مبارک
ایشان آن مقام و درجه را یافته و ایضاً ممکن نمیدانم که
و قائل نیستم که در زمان غیبت کسی مشاهده هیکل مقدس
حضرت حجة عجل الله فرجه را بکند که هر وقت هر چه میخواهد
از او بپرسد و جواب بشنود و اما حکایات و قصصی
که نقل شده که فلان شخص در فلان مقام خدمت رسید
و مشاهده ایشان را کرد و بعد که غایب شد دانست
که او بوده یا در وقت حضور شناخت نه اعتقاد
بصدقش دارم نه انکار و استحاله میکنم نه خودم
چنین توقعات در حق خود دارم بلی مشتاق معرفت
او و نورانیت و حضور نور ولایت او در دل بقدریکه
توفیق الهی و عنایت خودشان اقتضا فرماید هستم اللهم
عجل فرجه و سهل مخرجه اللهم ما عرفتنا به من الحق فحملنا
و ما قصرنا عنه فبلغنا و دیگر آنکه نسبت ولایت که بکسی
میدهم غیر از ائمه معصومین ع که او را ولی و دارای

شأن ولایت و ولایت مرتبت و امثال آن از اهل
این طریقه که اطلاق میکنیم آن معنی و رتبه را اراده میکنیم
که امام علیه السلام خطاب بشهدای کربلا میفرماید که السلام
علیکم یا اولیاء الله و احبائه و آن وصول باعلای مرتبه
تولای صاحبان ولایت مطلقه صلوات الله و سلامه
علیهم است و این کلام که فلان مؤمن یا عالم از اولیاء الله
بعض یا همه بیان هر علما متداول است پس اگر اراده
بمعنی است که فقرا مقتدای خود او ولی میدانند و اگر هر کس
مقتدای خویش احراز شود ولی با معنی که گفتیم باید
بدانندش و انسان کامل که میگوئیم مقصود است
که آن مرتبه که انسان از برای بلوغ با آن مرتبه خلق شده
و استعدادش را داده ادراک آن مرتبه را کرده باشد
که وصول با آن مرتبه از کمال محال است مگر بکمال تولا و متابعت
امام علیه السلام بعبارة اخری انسان کامل کسیست که آنچه در او
بالقوه مودع است بمقام فعلیت رساند پس هرگاه بعضی
بگویند

بگویند انسان کامل غیر از نبی و امام علیهم السلام نیست
این تعبیر اصطلاحی خواهد بود اراده نمیشود دیگر آنکه کسی که
با آن مرتبه که گفتیم برسد یعنی کمال مرتبه خود را در تولا
و متابعت امام علیه السلام حاصل نماید بلکه کسیکه سالک در طریق
تحصیل آن مرتبه باشد و مستقیم و ثابت در سلوک
شده باشد بعبارة اخری مقصد را ببیند و از روی
بصیرت و یقین کامل بطرف مقصد بشتابد آنچه شخص
در علو مقام او بگوید و محبت او را بر خود فرض بداند غلو در
باره او نکرده بلکه حق او را بجا نیاورده مادامیکه معتقد
بالوهیت یا نبوت یا امامت او نشود نه بطور حالت و نه
بطریق شرکت پس ازینها که بگذرید آنچه در اوصاف
شخص مفروض بگوئی و هر قدر محبت باو داشته باشی
و بهر اندازه رضای او را منظور داری بآنچه در اخبار
معصومین علیهم السلام در اوصافش فرموده اند و سفارش
در حق او فرموده اند نمیرسد چنانکه بر اهل حدیث و روایات

معصومان علیهم السلام واضح است و احدی از علما انکار
نمیفرمایند پس اگر کسی بگوید شخصی که یک فقیری با او
محبت و ارادت دارد مجتهد نیست پس اطاعت او من
جمیع الجهات جایز نخواهد بود منحرف نباش ازین فکر باطل خلاف
فرض است زیرا که قبول داریم که در بعض موارد و
مصادیق شخص مراد مجتهد و باسواد نباشد لکن
آنکسی که فرض شد که مؤمن و اهل السه و متقی است
اگر مجتهد نیست داعیه اجتهاد هم ندارد و اگر اهل فتوی
نیست فتوی هم نمیدهد اما امر میکند باخذ فتوی از مجتهد
و تحصیل مسائل عبادات از اهل علم با آن و انسب نظیر
است که فرزند خلف جوانی پدر پیر پرهیزکاری دارد
و حرمت و مطیع پدر است پدرش او را امر و
وصیت میکند که مواظب عبادات شرعیه خود باش
و مسائلش را از مجتهد بیاموز و تقلید کن و من تتبعها
کرده‌ام و از هر کجا باید تحقیق کنم کرده‌ام فلان مجتهد را در علم

وزهد

وزهد و تقوی از همه احیاء مجتهدین بالاتر یافته‌ام و علاوه
بر آن فتاوی او را موافق احتیاط دیده‌ام و تقلید او را
اختیار کرده‌ام تو هم بالفعل روی رساله او عمل کن
تا خودت بتوانی تحقیق بکنی و تمام شکنی آنفرزند از
جهة محبت و تعلق و اعتمادی که بپدر خود دارد در کمال
وثوق مواظب عبادات خود میشود و اخذ مسائل از
رساله و قول آنمجتهد میکند روز بروز ورع و تقوای
او زیاد میشود و اما هرگاه جاپدر باشد یا پدرش فاسق
باشد یا متقی باشد لکن فرزند محبت و اعتنا بقول
او نداشته باشد و از اول جوانی طالب خیره سری و خود
پسندی باشد اغلب بلازمه نفس جوان مغرور است
که عذرهای نفسانی و جاهلانه پیش میکشد هر روزی
بشکلی خود را مشغول میسازد و نه عبادت میکند
و نه مسئله میاموزد پس آنفرزند خلف محب و مطیع
پدر صالح هم عبادت حق تعالی را کرده هم تقلید عالم متقی

وهم رضای پدر را منظور داشته وهمه در همه مندرج است
وبیک امر است و فرض میکنیم که ان پدر مجتهد و معتقد است
لکن از جهة بصیرتی که بحال نفس خود و فرزند خود
دارد شاید بگوید فتوی می بیند فرزندش بقدری خیالش
دنبال تطهیر رفته که منجر بوسواس میشود باو میگوید.
اینقدر نگاه برساله نکن مثل همه مردم تطهیر کن یا می بیند
در عباداتش قصد ریا دارد یا عجب عارض او میشود میگوید
اینقدر باین عبادات مطمئن و مشغول نباش برو
کسب کن نان پیدا کن هزار نوع تکلیف داری غیر از این
طهارت و نماز تا ادم نشوی نیکوکاری باین نمازت برتری
بر دیگران پیدا خواهی کرد یا اداب معنویه نماز را
از خضوع وحضور و پاک نمودن نفس از نیات فاسده
وصفات رذیله بگوش او میزند که مغرور نمیشود و انها را
از جهة بی اعتنائی بصورت عبادات یا ادعای اینکه بالا
تر از مجتهد هم هست نمیدانم اینها را فقط هم میخواهد با نه فقیر
که پندارم

که پندارم بر هر منال منصف واضح است و ثانیا بعض مطالبیکه
محل اختلاف است میان اکابر این طریقه نعمة اللهیه با بعض
علمای صرف ظاهر ذکر میکنیم تا موافق و مخالف بر بصیرت باشند
وهر کس نسبت مخالفت میخواهد بدهد بسبب وجهتش اهم بداند
و بتابعین و منتسبین بفهماند اما کسی نگوید اقرار بمخالفت با علما
کردی من نمیگویم جمیع علما در انچه میگویم با عرفا موافقت دارند
از حیثیت علم و هر یک مخالفت اظهار میکنند در مقام عدم مخالفت
با علم خودشان کرده اند و بعضی هم از جهة اینست که علمشان از
این درجه قاصر است چنانکه بعد از مطالب معلوم خواهد شد واین
منحصر بانطرف نیست بلکه هر مدعی فقر وعرفانی هم که در مقام عدم
مخالفت کند باید در تعیین موضع خطا کند همین حال را خواهد
داشت پس میگوئیم بر سر مطالب اول اینست که اهل این طریقه
از فقرا هیچ مطلبی را بطور استدلال منطقی و ترتیب صغری و کبری
بعقل خود تاسیس قاعده تازه نمیکنند بلکه حجت را در اصول
عقاید و فروع کلام الله و احادیث معصومین علیهم السلام میدانیم و
که رسول باطنی است بالاستقلال یعنی بعنایات الهیه حجت و حاکم

بمعرفت توحید و ایمان بالله و برسوله و اوصیائه ع و الیوم الآخر
و ما جاء به من عند ربهم میدانیم و دیگر در جزئیات معارف و علوم
و احکام بقدریکه حجیتش از جانب ایشان محقق شده و معین
در فهم کلمات ایشان میدانیم و ظنون معتبره شرعیه را بقدریکه
صاحبان شریعت علیهم السلام امضای عمل بان فرموده اند معمول
به میدانیم چه از برای عالم چه عامی هر یک بحسب حال خود و در مقاماتیکه
تجویز عمل بان رسیده و در تمام این امور طریقه علما و مجتهدین
محققین با جامع شرایط را داریم و متبع میدانیم و نه مثل اخباری
ها تحقیق باب علم را مطلقا مفتوح و عمل بظن را مطلقا حرام
و اخبار کتب اربعه را مفید علم میدانیم نه مثل بعض اصولیین
خشک مطلق ظنون خود و هر مدعی اجتهادی را حجت و آراء
مشوبه باغراض خود را یا هر متشبه بعالم را متبع میدانیم و دیگر
هر اختلافی که در حق اهل این سلسله نظر بعض میآید و نسبت
میدهند ناشی از همین مطلب است که ما عقل و سلیقه خود را
مستقل در ادراک امور شرعیه غیبیه الهیه نمیدانیم و معترف و بینا
بنقص و جهل و عجز خود هستیم تا هر مرتبه و میان علم حقیقی و علم

عادی

عادی که جهت شباهت بعلم است تمیز میدهیم و تمام همت و نظرها
باتباع فرمایشات و کلمات الله تعالی و خلفاء الله ع است و تاسیس
قاعده از نزد خود نمیکنیم و از فرمایشات معصومین علیهم السلام
انچه مطلب بطور علم و یقین بتحقیق پیوسته که در معارف حقه
و امور اخرویه و مراتب ایمان و یقین و تقوی و سایر شئون
توحید و ایمان و ولایت اشخاص و افراد مؤمنین تفاوت غیر
محصوره دارند و نمیتوان همه کس را بیکطور تکلیف کرد پس هیچ
وجه بکسی نمیگویند اعتقاد تو با همه کس باید چنین و چنان باشد
و اگر غیر از این باشد کافری مگر در کلیات مطالب اصول دین
بطریق اجمال بطوریکه در اخبار تعیین شده که اقل مراتب ایمان
چیست شناختن آنکه میگویند در باب معرفت و توحید اله همین قدر
خداوند را یگانه و بی شریک و متصف بجمیع اوصاف کمالیه و منزه
از جمیع نقایص مخلوقات و از زمان و مکان بدانند و او را در
ایجاد و ابقاء موجودات محتاج بعلت و آلت و کمک و مایه
ندانند و مخلوقات را محتاج باو و از همه جهة بدانند و لی توقع

و تصور معرفت کنه ذات و کیفیت صفات و ایجاد و افعال حق تعالی را
نداشته باشید و نکنید و از ابتدا اجمال درک و تمیز اقسام وحدات
را استدلال نکنید اما هر قسم وحدت بفکر تان میرسد وحدت حق را
غیر از آن بدانید یعنی بدانید که ادراک شما قاصر است از درک
حقیقت آن و طریق تکمیل معرفت را همین عجز از معرفت و
سعی و مجاهده در عبادت و عبودیت رانید که بواسطه آنها یک
قرب معنوی پیدا و چیزی حاصل میشود که بدون اختیار او را
حاضر و ناظر و ولی و ناصر و نزدیک می بینید اما هرگاه بر عکس
بغفلت و معصیت مشغول دنیا و خودپرستی باشید هر قدر
بطریق علم فلسفه و کلام تحصیل معرفت کرده باشید باطنا محجوب
و دور بلکه عند الله مشرک و منکر مبدأ و معاد خواهید بود
و مثلا در باب معاد باکیفیت قبر و حشر میفرمایند همین قدر
بدان که خداوند ترا عبث نیافریده و بعد از مردن فانی و معدوم
نخواهی شد و روح تو مهمل نخواهد ماند بلکه بازگشت خواهد نمود
بجهة مجازات ضرور شود و از اول روز یکه از دنیا بیرون روی

اول

اول سؤال و جواب و مجازات عمل است و بعض دخول در قبر گرفتار
اعمال خواهی بود و از صحت و فساد عقاید و نیک و بد اعمال
مسئول خواهی شد دیگر فکر ابطال آنکس که پس آنکس که در آب
غرق شود یا در صحرا بدنش بماند یا جانور بخورد که دخول در قبر
برای او نباشد چه خواهد شد یا کسیکه امانتش میگذارند و بعد از
مدتها نقلش میکنند سالمت قبرش در شب اول امانت گذار
است یا در وقت دفن بعد چرا که این خیالات نفسانیه و
وساوس شیطانیه است که شخص را بشک اندازد در امور غیبیه
معادیه تزیین یعنی و مجد حاجتش داشته باشد جز باش
محال است کاهی علوم شد که تحصیل آن بصورت اختیاری کم موتوا قبل
الموت مجبر از آنست پس آنچه اسباب باعث این هرزه کم بکشته تغییر
معرض عجیبی حمد برای میکند که در اصول معارف و مسائل
مبدأ و معاد تفاوت و اختلاف ما بین عرفا و فقها است خلاصه
باز معترضه پیش آمد پس حاصل مقصود اینست که اصل اختلاف
میان عرفای اهل این طریقه با عامه مسلمین و اقعاهست در معنی

علم و مقدار و کیفیت احتیاج جاهل بعالم و تعیین عالمی که محل حاجات است
و اوصاف او و کیفیت کسب فیض طالب علم از عالم و فواید وجود
عالم برای جاهل است و بعض از اینها را در چند فقره بیان میکنیم
و ملتمسم که ناظران از روی انصاف و دقت و تامل نظر کنند
در هر فقره که موافق است رفع خلاف شبه و در هر فقره که به
مخالف است یا بعد از تامل موافق خواهد شد یا اگر خلاف و
خطا از طرف ما بنظر آید همان خلاف را نسبت دهد و بحکم آن عمل کند
فقرهٔ اولی بعد از آنکه بحکم عقل صریح و شهادت آیات محکمه و دلالت
اخبار متواتره و اتفاق جمیع اصناف و افراد علما محقق شد که انسان
جاهل در امور معاشیه و معادیه محتاج است بعالم و از برای شیعه
در زمان غیبت حضرت امام عصر عجل الله فرجه واجب است که
در مجهولات دینیه یا تحصیل علم یا ظن معتبر شرعی بعلوم الهیه
کند بوجوب کفائی یا رجوع نماید بعالمی که شیعه اثنی عشری
صحیح العقیده باشد و معلوم باشد که بنای او در تحصیل علم
و نشر علم و مسائل بمتابعت اخبار و آثار معصومین علیهم السلام

و موافق

و موافق اذن و اجازهٔ آن بزرگوار آنست نه آنکه بعقل خود
مسائل دینیه را بخواهد تحصیل کند مثل حکمای فلسفی صرف یا
مدعی مکاشفه کلیه باشد یا شیعی که بگوید من جمیع مسائل و
مطالب اصول و فروع را بمکاشفه میدانم و محتاج بکتاب الله
و اخبار معصومین علیهم السلام نیستم و مطابقه کشف خود را هم با مدلول
آیه و حدیثی شرط نمیدانم و ایضا عادل و متقی باشد نه آنکه بحسب
علم کرده باشد اما معلوم باشد که فاسق و متبع هوا و طالب
دنیا است حال بعد از ضرورت و اتفاقی بودن این امر اشکال
و اختلافی که پیدا می شود در اینست که در مقام تعیین مصداق عالم
علمش بچه مرتبه باشد و تقوی بچه اندازه شرط است و عامی
بچه علامت بشناسد و معرفتش بچه درجه باشد و بعضی
درجه امری و چه قدر باید باشد و تارک متابعت عالم و مطلع
و مجتهد در معرفت آن و مبغض فرد یا صنفی از علمای
امامیه اگر جاهل است از جهت اهمال عارف بحق او نباشد اعانه یا ورزد
از جهت غرض نفسانی عارف بحق او باشد و جحود و عناد ورزد

و بالعکس محب و تابع فردی که متشبه بعلما باشد که بمتابعت او
خطاهای کلی از او سرزند مثل مخالفت شریعت یا اذیت اهل الله
و قتل مؤمن هر یک از اینها چه حکمی دارد و در مقام اختلاف و
اشکال و حیرت چه باید کرد هر اختلافی پیدا میشود در این
مقامات که در حقیقت همه راجع باختلاف در تعیین موضوع
است و در اینکه عرفا خود را محتاج تر بعالم میدانند و محبت
بعالم بیشتر دارند دیگر هر نسبتی میدهند یا از جهالت است یا غرض
و از جمله اقسام جهالات در اینموقع اینست که یک مدعی فقر
و عرفانی را دیده اند یا کلامش را یا شرح حال و عقایدش را
شنیده اند یا کتابش را دیده اند که فاسد العقیده و باطل العقد
بنظر آمده پس هر منتسب بفقر را قیاس باو میکنند بدون
ملاحظه اینکه علاوه بر اینکه احتمال است آنچه بنظر آمده خلاف واقع
بوده باشد شاید از یک سلسله و دو اهل در یک طریقه هستند
یا یکی مدعی طریقتیست بر باطل و دیگری بحق یا یکی جاهل است
و مدعی علم و دیگری عالم و قیاس باطل است بخصوص در اینموقع

کم عاملین

کم عاملین بقیاس هم باطل میدانند پس میگوئیم اما در مقام تعیین
مصداق عالم علمای طریقت نعمة اللهیه بر طبق آیات قرآنیه و احادیث
نبویه و ولویه میگویند عالم کسی است که ادراکات تحصیلیه نموده باشد
و بر طبق آن عمل کرده باشد بطوریکه اخلاق کسبیه و تعلیمیه در
نفس او حاصل شده باشد که جهات سفلیه سجینیه و جهلیه
نفس که تعبیر از آن بجنبه بهیمیه و سبعیه و شیطانیه هم میشود
ضعیف و مغلوب جهات علویه و ملکوتیه و عقلیه او باشد
بعبارة اخری علمش باعث قرب او بدرگاه اله شده باشد تا دیگران
بواسطه تبعیت او تقرب جویند بخداوند و آن عالم بتواند خلاصی
بخشد تابعین خود را از آنچه خود از آن خلاص شده پس اگر بعض
علوم و ادراکات را از راه درس و مطالعه کتب تحصیل کرده باشد
لکن اسباب غرور و غفلت و خودپسندی و محرک بسوی حرص
در دنیا و حب جاه و بغض احباء الله و سایر صفات رذیله مهلکه
باشد و تنها در عنوان علمای بمعنای مقصود نیست و متابعت و
تقلیدش نافع برای غیر نخواهد بود چه علمش صورت اصول و فقه

واسمش قاضی ومفتی باشد وچه صورت مطالب عرفانیه واخلاقیه
وعملش صورت اعمال فقریه واسمش مراد ومرشد باشد ودر
این مطلب اگرچه تمام علمای اعلام ومجتهدین عظام موافقند
اما بعضی در مقام عمل برخلاف این امر وعمل میکنند ومیگویند
هرکس مسائل شرعیه فرعیه را فی الجمله از روی کتب یا از امثال خود
آموخته ومی‌آموزند باید داخل علماء شمرد واطاعت وقبول قول
وحکمش بر عوام حتم است ورد براو رد علی الله وباعث ارتداد است
واگر عمل او با خلاف شرع بد باشد وحریص در دنیا ومتبع هوا باشد
این تکلیف ومدح وذم درحق خود اوست دخلی بدیگران ندارد
ومانع از تقلید وطاعت عامی نمیشود بلکه بعضی میگویند کسیکه
نشسته وقضاوت مسلمین را میکنند هرخطا ومعصیتی بکند
صواب است ونسبت نقص وعیب باو دادن خطا است بلکه بعضی از
عوام معتقد بآن هستند که او تکلیفی ندارد آنچه بکند صحیح است
واما در باب اشتراط تقوی عرفا اعتقاد اینست که رکن اعظم
صحت علم وجواز تبعیت وتقلید غیر است از عالم که بدون تقوی

نه علم

نه علم صحیح برای انسان حاصل میشود نه نفع علم او بغیر میرسد ونه
تقلید از او جایز است اذا رایتم العالم محبا للدنیا فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب ودر هرجا اوصاف
وشئون علما را ذکر فرموده اند صفات زهد وتقوی واخلاق
حسنه وکمالات نفسانیه وخشیت وخضوع ایشان را بیان
فرموده اند وآنچه از دلیل واضح‌تر اینست که شبهه نیست که عمل
نمودن هر فردی از افراد ناس بظنون خود در امور دینیه جایز
نیست ودر باب علم هم که فرض اینست که مسدود است پس بادله
معینی فرموده اند که استثنا شده ظن مجتهد که هم برای خودش
معمول به است وهم بر دیگران واجب میشود متابعت ظنون
او پس باید کیفیتی در نفس او متحقق شود که ظنونش قائم
مقام علم قطعی باشد ووجود وقوتش مغز ومایه وقوامی
پیدا کرده باشد که مغز بخش وجود واعمال غیر تواند شود
واین مغز ومایه را نتوان فرض کرد مگر بملکه تقوی وایمنی
از آیات واخبار بسیار مستفاد میشود واقلّ اهل علم جواز

تقلید مجتهد غیر متقی است و ملکهٔ تقوی که در مجتهد شرط است اقل
مراتبش اینست که بنای او بر مخالفت نفس باشد و در هر امری
رضای خداوند را منظور دارد چنانکه از حدیث شریف
فأما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً
علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه و بسیاری
از احادیث دیگر مستفاد میشود پس هرگاه از کبایر و فواحش
ظاهره اجتناب کند لکن بحیلهٔ شرعیه تحصیل مشتهیات نفس
و درک حظوظ دنیویه نماید و در اموال مشتبهه بلکه محرمه راه اباحه
و تحلیل ابجدی مفتوح داند که مثلا بگوید پس اگر نخواهم اجتناب
کنم از کجا گذران بشود آخر شان ما اینست که امتیازی از مردم
داشته باشیم نوکر میخواهیم اسب میخواهیم عمارت و اسباب تجمل
میخواهیم با حکام و امراء و اعیان باید مراوده داشته باشیم
عیال و اقوام و منسوبان داریم کسی هم که باختیار حقوق
حقوق الهیه خود را نمیدهند و قدر ما را منظور ندارند پس بهر
نوع و بهر اسم باشد یک چیزی از مردم باید گرفت و اقلا یک شخص

متمول

متمول و متمکنی که مرده و وصیت باید بکند نکرده و یا کرده
و وصیش میخواهد درست بجا نیاورد یا بما مداخله ندهد ما اگرچه
بحسب ظاهر حقی نداریم اما دست اندازی میکنیم یک چیزی میگیریم
بمنسوبان و آشنایان که فقیر و مستحقند میدهیم خود هم صرف
میکنیم در واقع حق بذی حق میرسد اینها منافی ملکهٔ تقوی است
و در اینفقره نیز بعض مجتهدین اختلافی با عرفاء دارند بخصوص
مجتهدین ظن مطلق یا نمیعرفه اولا تقوی را رکن اجتهاد نمیدانند
بلکه شرط کمال آن میدانند نظیر اینکه بگویند طبیب باشد خوش
رو و خوش خو و خوش لباس باشد و مقصود این نیست که
هرگاه پیر و زشت و بدخو و بدلباس باشد و در علم طب و معالجه
مرض ماهر باشد نباید در معالجه رجوع باو کرد و ثانیا در صورت
اشتراط طریقهٔ علم بان را از برای عامی حسن ظاهر میدانند یعنی
همین قدر معصیت کبیرهٔ ظاهری از او دیده نشود و حرام بینی
نحو و احکام ناحق واضح خیلی از او صادر نشود و زیاد متکبر و
متبختر نباشد و بطریقهٔ جباران رفتار نکند دیگر هر صفت

مذموم در او باشد یا هر عملی از او صادر شود که بتوان محملی برای آن
قرار داد منافی تقوی نیست و سبب اینکه تقوی را بقدر عرفا شرط
نمیدانند اینست که حجیت ظن مجتهد را باینطوریکه ذکر شد ثابت
نمیدانند که کفهم اخبار و عقل و وجدان دلالت دارد برانکه
کسی که ظنونش قائم مقام علم میشود در وجوب عمل بان برای خودش
و غیر باید بواسطه حصول کیفیت و بروز فعلیت کمال و قوت ایمان
و تقوی و یقین و علم حقیقی در نفس او باشد بلکه میگوییم شاید
دلیل حجیت ظن که از همه ادله معتبرتر است برهان انسداد
باب علم است در زمان غیبت که عقل حکم میکند که چون تحصیل
علم باحکام شرعیه برای هیچ مکلفی ممکن نیست باید بظن عمل کند
که نزدیک بعلم است بلکه بعضی از محققین اصولیین از آن تعبیر
هم تجاوز نموده میفرمایند اصل جواز عمل بر مکلف است بظن
خود مگر هر کجا که دلیلی بر حرمتش باشد و جهة اختصاص
و انحصار ظن مجتهد حیثیت اجتهاد فقط نیست بلکه ظن عامی
هم معتبر است اگر ظن واقعی حقیقی پیدا کند و عدم اعتبار ظن

از جهة

دارد که قبول نکند و حجت از او بخواهد و هرگاه گوش بادعا و حجت مخالف
ندهد و محض ظهور مخالفت انکار عقیده و دعوای او را بکند مؤاخذ
و مقصر در ادای تکلیف و اکمال تحقیق خود خواهد بود و اما در باب
احتیاج شخص جاهل بعالم و مراتب حاجت و درجات تبعیت که در چه
امر و بچه اندازه باید باشد در اینفقره نیز میان عرفا و عامه خلق
تفاوتی هست بلکه میتوان گفت عمده تمایز ایشان در اینفقره است
پس میگوییم انسان در باب امور شرعیه و دینیه در سه مقام جاهل
و محتاج بعالم است اول در امور متعلقه بمعاش است از قبیل عقد
نکاح و طلاق و بیع و شراء و قرض دادن و گرفتن و دفع خصومات
و نحو موارث و داد و ستد بها و امثال آن از امور یکه لازمه
زندگانی دنیا است و از برای برو فاجر و مؤمن و فاسق مساوی
است در محل حاجت بودن بلکه غالبا طالبین دنیا و غافلین از آخرت
بیشتر حاجت میدارند و در این مواقع اغلب یاد آخرت منظور نمیباشند
هر چند جهة اخروی هم در همه هست از برای اهل آخرت و در این مواقع عامه
افراد انسان محتاج میشوند بعالم از حیثیت اینکه دانا است باشند و

احکام آن باشد و شرط مطاعبت او را در این سید لند که عملش بطور
باشد که بعد اسباب عرف و خسارت دنیوی نباشد پس از جمله
شرایطش مقبول بودن قول و فعل او نزد حکام و امراء و عوام خواهد
بود چه بطور جهالت که مجتهد و نافذ الحکمش دانند چه بطور تبعیت
که قولش نزد حکام شرع مقبول و عملش ممضا باشد و تقوی و ورع
معنوی ایمانی از انجهت شرط نخواهد بود مگر همان قدر که مسلم و شیعه
اثنی عشری باشد بحسب ظاهر مقام دویم در امور متعلقه باخرت
از برای کسیکه اخرت در نظر داشته لکن از امور اخروی بجز ثواب و
عقاب و اعمالیکه موجب ان میشود ادراک نمی کند یا ادراک فوق
این مرتبه را هم می کند لکن اهمیت را منظور داشته که کاری بکند که موجب
ادراک ثواب و خلاصی از عذاب اخروی بوده باشد بعبارة اخری
در اعمال ظاهره میخواهد واجبات و مستحبات شرعیه را بداند که بجا
اورده و محرمات و مکروهات را بشناسد که از ان اجتناب کند
و در اینمقام محتاج است بمجتهد و فقیه و عالمی که از روی بصیرت عالم
باین مطالب باشد یا از جهة علم یا ظن معتبر شرعی که تعلیم کند و شرایط

جواز

جواز تقلید در او متحقق باشد که از جمله عدالت و تقوی و اجازه است
مقام سیم در امور متعلقه بامور معنویه قلبیه و نفسیه است از تصحیح
عقاید و معارف و اصلاح خیالات و اخلاص نیات و تهذیب
اخلاق و تصفیه سر و تطهیر قلب و نفس و تحصیل مراتب معرفت
و ایمان و ولایت و اوصاف و اثار آن از یقین و رضا و تسلیم
و توکل و حب فی الله و بغض فی الله و معرفت نفس و شئونات ان
و طریقه مجاهده با ان دشمن درونی و امثال اینها که حد و حصر
و نهایت نداشته و در اینمقام حاجت انسان بعالم شدیدتر میشود و
معرفت او واجبتر میشود و تمیز و تشخیص او دشوارتر میشود و کیفیت
متابعت و کسب فیض و رفع حاجت از او وضع دیگر پیدا می کند و اگرچه
تمام افراد مسلمین بلکه کافه اصناف و اشخاص انسانی این گونه حاجات را
بعالم دارند اما از جهة تنبه و تذکر و التفات بان اختلافات و تفاوت
مراتب کلی در میان خلق است که میتوان گفت که هیچ دو نفس من جمیع
الجهات بیک طریق نیستند و هر قدر تنبه و تذکر و فکر اخرت
زیاده شود و قرب معنوی پیدا شود حاجات زیادتر میشود تا بجائیکه

آنی و در هیچ امری خود را مستغنی از عالم نمی بیند و آن تنبه
و تذکر و ملتفت احتیاج بعالم بودن و محل تفضل و سوال و نداء
بموقوف بعنایت الهیه و کم بودن علاقه نفس بدنیا بل البته
مطلع بودن بر اخبار معصومین علیهم السلام و آگاهی بر مذاهب
و مشارب و ملاحظه و مطالعه اقوال و کتب علما و عرفا و متذکر
بودن بشئون نفس و مراتب سلوک متعین و محرک انسان
میشود بطرف معرفت حقایق و اسرار اینمطلب لکن مبرهن و ظاهر است
بانکه موانع نفسانیه از غفلت و حرص دنیا و حب مال و جاه
حجاب او نشود و بسا میشود که همان دانستن الفاظ و عبارات
اینمطلب بیشتر از هر چیز حجاب معنی و مانع از ادراک حقایق
آن میشود و مثلا ممکن است صاحب سواد صد بار حدیث شریف
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک را و سایر آیات و اخبار
که مخبر از دشمن بودن نفس و امر بمخالفت و مقاتله با او و
محذر از متابعت و غفلت از شر او است شنیده و دیده و گفته
و نوشته و ابدا قدمی از طریق محبت و متابعت نفس بیرون

نمیگذارد

نمیگذارد و در فکر مجاهده با او نیست و پندارد بدانستن عبارات
اینمطلب فضیلت بر دیگران دارد یا پندارد بهمین که زنا و لواط
و شرب خمر نمیکند نهایت مخالفت و مجاهده و مقاتله با نفس
کرده و همین پندار بیشتر نفسش را زنده و دست تسلط و غلبه اش
را در ملک عقل ناقص او دراز داده و ممکن است شخص عامی
صرف شبان بیابانی یا برزگر یکدفعه اینمطلب را از زبان
آن با سواد شنیده و میفهمد که نفس خود شخص است چیز
خارجی نیست پس خلاصی از شر او و ایمنی از مهالک او
دشوار است و مجاهده و مقاتله با او انحصار بفردی دون
فردی ندارد و بر همه کس فرض است پس چنان دشمنی
با خودش پیدا میکند و از پیروی هوا او و شهوات و غضبات
او میترسد که تا زنده است آرام و آسایش از او قطع
میشود و همچنین در باب حدیث من عرف نفسه فقد
عرف ربه و اعرفکم بربه اعرفکم بنفسه و لا صلوة الا بحضور
القلب و موتوا قبل ان تموتوا و آیات شریفه از قبیل

ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر ولذکر الله اکبر و فاسئلوا
اهل الذکر و واذکر ربک فی نفسک الی اخر و ایات و احادیث
در باب توحید و عقل و جهل و فرض طلب علم و صفات عالم
و کونه واسطة بین العبد و بین الله و بین الشیعة و بین الامام علیه السلام
و ایمان و کفر و اثار هر یک و امثال انها که کتب احادیث مشحون
بانست و متداول بین جمیع علماست من حیث المتن و العبارة
و احتمال شبهه در صدور انها از اهل عصمت علیهم السلام نیست و اهمیت
انها در نظر مبارک ان انوار الله و ذوات مقدسه صلوات الله
علیهم اجمعین نیست پس کسی که بفکر او فهم این مطالب و ادراک
معانی و حقایق اینگونه ایات و احادیث افتاد محتاج
میشود بعالمی که خودش بحقایق ان رسیده باشد و مطالب را
هم بتواند برساند بطوریکه شخص قانع شود یعنی دلش
متاثر شود از بیان او و بعبارة اخری بفهمد که فهمیده میگوید
و چون کسی بفکر فهم این مطالب بیفتد و لو یکی از انها باشد
که واقعا از طریق حاجت باشد نه آنکه بخواهد یک چیزی
یاد گیرد

یاد گیرد در جای دیگر اظهار فضل و عرفان کند و بعد از ان
از هر عالم بلکه از تمام مدعیان علم بشنود که تو کار با این مطالب
نداشته باش و محل تو و امثال تو نیست با این حرفها اسباب
بدنامی و مورث خیالات صوفیه و باعث شک در عقاید
تو میشود تو همین مسائل شک و سهو و قرائت نماز را
درست کن کار بحضور قلب و معرفت نفس و مقاتله با
نفس نداشته باش یا بگوید در این مطالب کاریکه همه مردم نکنند
تو هم نخواهی کرد این بلند پروازیها حد تو نیست تو مرد عامی
هستی میخواهی از علما بیشتر بفهمی یا نسبت جهل بعلما بدهی
و از این قبیل جوابها محال است که او را آسوده کند و از طلب
باز دارد چرا که نمیدانند هر کسی که این مطالب را که فهمیده اند از برای
همه کس فهمیده اند و اگر ممکن باشد که این مطالب جهت همه کس نباشد
و بعض مکلف بفهمش نباشند مسائل شک و سهو و قرائت
و امثال ان هم همچنین خواهد بود که از برای هر کسی نوعی تکلیف باشد
و اگر این سخن حق و از روی قاعده علمیه باشد که هر کاری همه

مسلمانان میکنند تو هم بکن با من هم خواهم کرد پس بالفعل
می بینیم همه مسلمانان بهمین اسم مسلمانی قناعت می کنند
و نه تقلید می کنند نه عالم می شناسند نه در صدد شناختن
هستند نه قرائت و آداب و مسائل نماز را درست میکنند
و هر وقت کسی اظهار نصیحت کند که تحصیل مسائل و تصحیح
تقلید کنید یا کسی را تحذیر کند که این وضع غفلت و در فکر
تصحیح اعمال نبودن باعث سخط خداوند و موجب عذاب میشود
همین عذر را می آورند که من هم کاریکه همه کس بکند خواهم کرد
پس همه مردم بجهنم خواهند رفت غیر از چند نفر بلکه ترک
کسب و کار کرده در مساجد دنبال مسئله آموختن و در منزل در
پی رفع نجاسات از بدن و جامه و مأکول و مشروب و بند یا در
فکر دفع حرمت و غصبیت لباس و مکان نماز یا آب وضو
و امثال اینها باشند و بنابر اینکه این حرف صحیح باشد که تو را
چه کار بدانستن معنی حضور قلب یا مقامات نفس یا
مقامات توحید و ایمان و ولایت و امثال آن پس باید

این سخنان

این سخنان عامه خلق هم صحیح باشد بهر حال غرض اینست که
کسیکه بفکر تحصیل معرفت و معنی افتاد با نحو فهمهای آن از طلب
باز نمی ماند مگر وقتیکه العیاذ بالله فکر بد نامی و استماع این سخنان
باعث شک و انکارش در اصل معنی و حقیقت و معاد و
شریعت شود و بگویند معلوم میشود که آنچه علماء از این بابتها با ما
میگویند و احادیثی که برای ما نقل میکنند حق معتقد بان
نیستند و دروغ است و چنانکه بسیار دیده ام یا ظاهرا
و باطنا یا باطنا تنها لا مذهب و منکر معاد شوند پس آنکه
بفکر معرفت و عمل باین مطالب هستند از دو قسم اولین محتاج ترند
بعالمی که رفع حاجت و دفع جهالتشان را بکند پس هرگاه مجتهد و
فقیهی که در مسائل فروع و صورت عبادات ظاهریه از او تقلید
می کنند و عالم باین مطالب هم این مرتبه از علم را داشته باشد
که درین مطالب هم کما هو حقه تعلیم و تربیت کند که اشکالی ندارد
و اگر نتواند و دارای این مرتبه نباشد اشکال در اینجا پیدا
میشود بشدت و تمام اول و آخر و اصل و فرع اختلاف میان

عرفای این سلسلهٔ علیه یا سلاسل دیگر که تابع معصومین علیهم السلام اند
با اهل ظاهر در سر همین مسئله است و بس و اعتقاد بعضی این فقیر
ضعیف اینست که از صدر اوائل بحال هریک از علما چه بالغین
بدرجهٔ اجتهاد و چه طلاب با فضل که در تحصیل آن بوده اند و بالجمله
هر کس با اصرار از احادیث ائمهٔ اطهار ع و قواعد علمیه دینیه بوده که
اطلاع صحیح بر قول و مذهب و مشرب عرفای این سلسله در خصوص
این مسئله حاصل نموده اقرار بحقیت آن کرده و چنان واضح الصحة
و الحقیه مشهودش شده که هیچ غرض هم مانع از قبولش نتوانسته
بشود نهایت اینست که بعضی موضوع عالم را هم شناخته تسلیم شده اند
و حقایق و فواید از آن یافته اند و بعضی در معرفت و تعیین موضوع
یا قاصر یا مقصر در شبهه و تردید مانده اند باین معنی که یا بجهة اختلاف
و تعدد عیان یا از جهة سستی طلب یا ممانعت نفس از تبعیت
و کوچکی یا قصور همت از ترک دنیا و ریاست که همه در معنی
یکی و ناشی از غفلت می شود بتفاوت درجات آنها می گویند اهل طریقه
خوب است لکن کسی را که از روی حقیقت دارای صفات باشد که اهل

الطریقه در بارهٔ عالم دلها در حق قائلند ما نیافته ایم و بعضی واضحا هم
راست می گویند هر کس را دیده اند مدعی کاذب بوده و کلیتهٔ هر کدام
دست از جستجو و طلب معرفت و تبعیت عالم بر[illegible] بیش
این میشود که گفتیم عقیدهٔ شان در بارهٔ این نوع از عالم باین درجه
رسیده که معرفت و طاعت او شرط نجات و دخول در ایمان نیست
بلکه یک نوع کمالیت از برای انسان هرگاه کسی تحصیل کند بهتر است
و اگر نکند و قناعت بظواهر عبادات و تکالیف نماید هم معاقب
نخواهد بود و مثاب در اعمال حسنهٔ ظاهریه خواهد بود و این عقیده
از جهتی صحیح است و عرفا هم قبول دارند اگر مجتهد اهل علم باشد که
والا تکن رابعا فتهلک ببغضهم و این مطلب نظیر اینست که بعضی
در تحصیل معاش و ادراک منافع دنیویه همت دارند که قناعت باکل
و شرب و منزل و لباس و نکاح متعارفی نکنند و خود را در
تعب و خطرها می اندازند و سفرهای بر و بحر میکنند و در معرض مهالک
واقع میشوند که کسب منافع کلیه و عزت و اعتبار و حشمت و دولت
کنند و جمعی بواسطهٔ آنها در راحت باشند بتفاوت مراتب همت

تا اینکه بعضی پاشان بوزارت وصدارت سلطان هم بندی شده
وبعضی یعنی اغلب مردم هم پست هستند بکسب یا زراعت ومعاش
جزئی حتی بعضی بگدائی وخادمی یاکناسی قناعت می کنند وابدا
بفکر عزت خود یا نفع رساندن باحدی نیستند حالا این صنف
هم هم بحسب دنیا موهوب وعقبای نیستند عقبا ایشان هم
محرومی وپستی درجه شان است خلاصه آنست که هر یک از
علما که مطلع بر عقیده وطریقه عرفاء شده تصدیق حقیت ایشان را
نموده بتفاوت مراتب متقربین که گفتیم وهر یک از علما که منکر بوده اند
وهستند بکلی جاهل باشند وابدا گوش بکلام یک فقیر عالم نداده اند
ونخواسته اند بفهمند بخصوص کسانیکه تکفیر کرده اند که فرض در بارهٔ
اینها نتوان کرد مگر اینکه یا معنی کفر واسلام را ندانسته اند یا هرگز
نه بایک فقیر اهل این طریقت صحبت داشته اند ونه یکی از کتبشان را
مطالعه کرده اند ونه از تکفیر با اطلاع جاهل شده اند که اینها چه می گویند
مگر محض عداوت شخصی با بعض عرفا بوده بلی یک راه دیگر از برای تکفیر
می تواند باشد که کسانیکه می کنند بناشان بر این باشد که هر کس معتقد

وتابع

وتابع مذهبیت ومرادم اصول وفروع واجب الاطاعه نمیدانند واحدی را
بر غیر ترجیح میدهد کافر است ومرادش از کفران باشد که مستوجب اذیت
واهانت است وغرضش از تجسس شیردان این باشد که این هم نکیوی اذیت
واهانت است ولی اینفقیر احتمال چنین امری در حق عالم بخصوص نمیدانم
هر چند ظاهر از اقوال واعمالش این باشد چرا که این داعیه فوق
ادعای امامت ورسالت وفوق داعیه الهیت واقعین در
ورطهٔ حلول واتحاد ووحدتیت بلکه نظیر باهمین دعوای ربوبیت
فرعون ونمرود با ادعای خلافت طاغیان از خلفای جور است
اللهم اعذنا وارحمنا واغفرلنا وتب علینا وقنا من شرور انفسنا
وادخلنا برحمتک فی عبادک الصالحین ولا تسلط علینا من لا
یرحمنا یا ولی المؤمنین پس باز چون عمده بلکه تمام محل اختلاف در سر
همین مطلب است مفصلا اقوال وآراء دران ذکر می شود اول
اقوال اهل ظاهر است آنچه فرض میشود ولی ملتفت باش که نکرنی
اقوال نسبت بعلما میدهد که خود آن نسبت توهین است غرض
وحدت
اقوال است که میان معاندین فقراء متداول است که بعضی است

صریحا می گویند و بعضی از عمد و در ضمن تکلیف معین کردن
برای عوام و تکذیب فقراء ظاهر و گفته می شود دیگر کار با آن
ندارم که تمام اینها را علماء قائل باشند یا عوام گویند که از قول
علما می گویند و علما هم تکذیب اینها را نمی کنند یا عوامی می گویند
که بصورت و لباس علما هستند و باز علما بجهة مصلحتی توضیح و
تصریح نمی کنند که اینها قول مجتهدین نیست بهر حال فقیر در
ذکر این اقوال مقصودم تنبه و بصیرت طالبین است بر تمام
آنچه در این باب در میان منکرین فقر گفته می شود و بعد قول
فقرای اهل این طریقت را که منحصر است بیک قول ذکر خواهم
نمود ان شاء الله پس اقوال اهل ظاهر اول اینست که این مطالبی که
ذکر شد که امور معنویه و متعلق بمبدأ و معاد و نفس و معرفت
و تکمیل آنست مطالب بیفایده است و احدی مکلف بدانستن
اینها نیست و احدی نمیداند و بر فرض آنکه بداند نه او مأمور است
بدیگری تعلیم کند نه بر دیگری جایز است که طلب علم اینها از او بکند
و هر گاه کسی بگوید بغیر از صورت عبادات ظاهره و مقدمات و مقارنات آن

که در رسائل

که در رسائل عملیه فقها نوشته علمی یا عملی دیگر برای انسان واجب است
و مثلا بگوید نیت در عبادات تصحیح و تخلیص در آن شرط است و
مسائل و احکامی و مراتبی در خلوص دارد غیر از آنچه میان عامه خلق معروف
است از وضو و غسل پیش از وقت و تعیین قصد و اخطار ببال و
عدم اشتراط آن یا بگوید حضور قلب در نماز شرط صحت یا شرط کمال است
و معنی آن بر همه کس معلوم نیست باید طلب علمش از اهلش کرد
یا بگوید ایمان و یقین مراتب دارد و در طلب تکمیل و تزاید آن باید
بود اینگونه گفتگوها خودش بدعت است و بعضی دیگر باین صراحت
نمی گویند ولی می گویند این مطالب هست و باید دانست لکن هر چه
هست نزد ما است و اگر کسی بگوید از درس و مطالعه کتب فقط
تحصیل آن ممکن نیست و مجاهده و تبعیت عالم اهل الله شرط است
بخصوص هر گاه آن عالم در نزد عامه خلق معروف باجتهاد نباشد
کفر و بدعت است لکن فقیر نمیدانم مقصود اینها از ما که می گویند
نزد ما است لا غیر کیست و چیست و بعضی دیگر می گویند اخذ این
مطالب از هر عالمی باشد عیب ندارد بلکه آنکه شرطش اینست که
بدنام نزد عامه خلق نباشد و متابعت او یا مراوده نزد او باعث
ملامت خلق نشود و بدنامی تابع و طالب علم نشود اینها که گفته شد

در حقیقت

اقوال عوام است نسبت بعلما نمی توان داد و بعضی دیگر که داخل علما نیند
لکن مخالفت جزئی با عرفا دارند می گویند تحصیل علم و معرفت
و اخلاق حسنه بعد از تکمیل عبادات و آداب ظاهریه برای هر کسی که
بفکرش بیفتد و همتی داشته باشد لازم است نهایت نه باید که
تارک آنهم الکّ و معاف باشد و این تحصیل را هر کس از نزد هر که بکند
که کاشش را باو داده عیب ندارد حتی اگرچه بلباس و اسم علما هم
نباشد لکن اولا مشروط باین است که آن شخصی که کمان باو داده
فاسد العقیده نباشد و جمیع عقاید جزئیه و کلیه او صحیح و بقانون
شریعت مطهره باشد و صحت عقایدش معلوم نمی شود مگر بتصدیق
علمای شریعت مقدسه و علمای شریعت هم کسانی هستند که روی
عامه مسلمین با نها باشد و تحصیل علوم ظاهریه را بطریق درس
کرده باشد و بدنامی بالدین انها نباشد از قبیل درویشی یا شیخی
بودن یا حکمی یا اخباری بودن و گمنام هم نباشد که مرجعیتی از
جهة مرافعات یا مسجد و منبر یا تقلید عوام هیچ از برای او نباشد
و ثانیا بعد از انکه یقین بعالم بودن آن بمعارف و اخلاق و امور
معنویه و عامل بودن او بظواهر و بواطن اوامر معصومین علیهم السلام

ومحتر

و محترز بودن او از معاصی و مهذب بودن او از اخلاق رذیله نمود
و جمیع اوصاف عالم و آدمی در او احراز شد اطاعت و [illegible] و
اخلاص و محبت بیش از این در حق او جایز نیست و بر فرض جواز واجب
و مفید نیست که او را معلم خود بداند در هر امری که برای خودش مجهول است
و حاجت بعلمش دارد پس همان مجهول خود را بپرسد پس اگر از
جواب او حل اشکالش شد فبها و اگر بصحت و حقیت جوابش پیدا
نکرد یا نفهمید از دیگری بپرسد و بداند که او نمی داند و اگر احتمال
میدهد که او دانسته گفته و این نفهمیده باز بپرسد و اگر بحث و رد
بخاطرش میرسد ایراد کند تا مجهولش معلوم شود که نوعی از درس خواندن
و مباحثه کتب علمیه باشد و بعد از معلوم شدن هر مجهول در باب
آن مجهول خود را مستغنی از او داند و هرگاه آن مسئله مسئوله امری باشد
که عمل کردنی است بعد از علم باز در باب عمل حاجتی بان عالم ندارد و نباید
خود را محتاج داند یا حیثیت اخذ و انقیاد او را منظور دارد پس کسی که
تابع و طالب و متعلم و مرید بهر اسم میخواهی بخوان آن محبت و تبعیت
خود را نسبت بعالم و محبت و توجه عالم را نسبت بخود موثر و مفید داند

از برای اخذ علم یا تکمیل عمل کما و کیفا بدعت و خروج از طریقهٔ علمای
شریعت است و بازهم غلو یا نوعی از ترک خواهد بود و همچنین هرگاه
کسی قائل شود که شخص عارف دارای اسراری است که بر عامهٔ خلق مستور است
و کشف آن اسرار بارادت و تبعیت او میشود این قول را نیز بدعت
صریحه میشمارند بسبب آنکه لفظ اسرار را حمل بر این معنی میکنند
که یا مقصود از آن عقایدی است غیر آنچه در آیات و اخبار ذکر شده
و معصومین علیهم السلام باصحاب خود فرموده اند یا اعمالی است غیر از
عبادات مشروعهٔ ماثوره و البته اگر چنین باشد بدعت خواهد بود و ایضا
نباید عالم مطاع خود را منحصر در فرد داند و طاعت و متابعت را در
هر امری منحصر باو داند و میگویند این انحصار و اقتصار در امر تقلید
بیکنفر اعتقاد بامامت اوست یا غیر امام را دارای شان امامت
دانستن و بهر حال خروج از تشیع است اینجا اقوال اهل ظاهر صرف است
حال قول و عقیدهٔ عرفای اهل سلسلهٔ علیهٔ علویهٔ رضویهٔ نعمة اللهیه را
ذکر میکنم یعنی عقیدهٔ خود را که اقتباس از مشایخ خود رضوان الله علیهم
نموده ام یا ظاهرا و شفاها یا از کتب ایشان یا سرا و امیدوارم که مخالف

نباشد

نباشد و اول اجمالا میگوییم که اما آن اشتراطی که فقها میگویند شرط عالم
آنست که بدنام و گمنام نباشد و در میان معروف باشد و باجتهاد
هیچ منکر و معاندی نداشته باشد این اشتراط را صحیح نمیدانیم و اما
در خصوص سایر مطالب مذکوره که گفتیم علمای ظاهر مخالفت فی الجمله
دارند و بعض اقوال مذکوره را باطل و بدعت میدانند میگوییم سببش
اینست که بدون تامل اقوال عرفا را حمل بر خلاف مقصود ایشان
کرده اند پس هرگاه تامل و تحقیق کنند معلوم خواهد شد که در اغلب
مطالب مذکوره مخالفتی نیست و بدعتی لازم نمی‌آید و در بعضی اختلاف
در دانستن و ندانستن است اگر بدانند موافق خواهند شد
و اما تفصیل آن اجمال اینست که میگوییم از اشارات آیات و تصریحات
اخبار مستفاد میشود و جای شبهه در این مطلب ندارد که ایمان و یقین
مراتب دارد و امری است که شدت و ضعف در آن متصور و محقق است
و مراد از ایمان باور داشتن امور معنویهٔ غیبیه و اخرویه است و از
جمله باور داشتن حشر و بعث و بهشت و دوزخ و وعد و
وعیدهای اخرویه که انبیا و اوصیای ایشان علیهم الصلوة و السلام خبر از آن

داده اند که حاصلش این میشود که انسانی از اول روزیکه بمیرد و از این
نشأه دنیا خارج شود مسئول و مبتلا بعمل خود خواهد بود چه در عقاید
قلبیه و چه در اخلاق نفسیه و چه در اعمال بدنیه و هرگاه عقاید و
اخلاق و اعمالش مرضی اله و مقبول درگاه باشد ادراک راحت
و لذت و نعمت خواهد کرد از اول خروج از دنیا تا همیشه که فوق هر راحت
و لذتی که فرضش را در دنیا بتواند بکند خواهد بود و اگر عقاید و اخلاق
و اعمالش بر خلاف آنچه خداوند تعالی از او خواسته و بواسطه انبیاء ع
و اوصیاء ع و نواب ایشان او را تکلیف نموده باشد در شکنجه و عذاب
خواهد بود بتفاوت مراتب که اقلش اینست که فوق بلیات و عقوبات
دنیویه خواهد بود بالطور خلود و همیشگی یا بر فرض آنکه از اسلام و تشیع
خارج نباشد و بقدر معصیتش معذب شود و بعد ادراک شفاعت
کند باز بقدریکه بنای عقوبت اخرویه و مجازات و مکافات عمل
باشد اقلا بقدریکه یکعمری در دنیا مبتلا ببلیات و مصائب متعارفی
باشد از قحط و احتیاج و ضربهای بلاء و سیاستهای حکومتی موقف
خسارت و ندامت خواهد بود و آنقدر یقین با خرت و ثواب و عقاب

ازا

از اجمیع اهل اسلام بلکه تمام اشخاصیکه داخل در ملتی هستند هم گویند
داریم و هم پندارند که دارند ولی حقیر میگویم یعنی بر هر متأمل منصفی
ظاهر است که درجات یقین در همان امر در افراد مسلمین آنقدر
در شدت و ضعف بلکه در صدق و کذب بتفاوتست که در بعض
افراد احتمال صدق نمیتوان برآن اطلاق کرد بامعنی که احتمال هم نمیدهند
که آخرتی با وصافی که ذکر شد و خبر داده اند متحقق باشد و بعضی احتمال
صدق میدهند لکن شک دارند و بعضی ظن بتحقق و صدق آن دارند
بتفاوت مراتب مظنه و بعضی یقین دارند بتفاوت درجات یقین
تا بحد یقین متقین که حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان و آقای
موقنان علیه صلوات الله الملک المنان در وصف ایشان میفرماید فهم
والجنة کمن قد رآها فهم فیها منعمون وهم والنار کمن قد رآها فهم
فیها معذبون پس بنابراین میگوییم کسیکه از یقین گذشته مظنه
بصدق و تحقق آخرت و معاد داشته باشد بلکه احتمال واقعی
بدهد ممکن نیست که در امر یکه بواسطه اهمال و تقصیر در امر معرفت
و تحقق آن احتمال هلاک و عقاب و عذاب اخروی باشد و در

تکالیفی که بسبب فعل آن امید ثواب و نعیم اخروی و بسبب ترک آن خوف
نکال و الم اخروی برای انسان باشد قانع و خاطر جمع باین شود که هر کار
که همه کس بکنند من هم خواهم کرد یا گوش بسخن هر عالم و عامی بدهد که
بگوید اگر همه مسلمانان بجهنم بروند تو هم برو و یقین برای او حاصل شود
که گوینده این کلام یا خود یقین بجهنم نداند یا از دخول این شخص بجهنم
باک نداند و منجر آید او را منصرف کند از خیال تدارک و چاره
خلاصی از جهنم چرا که این مطلب از برای همه کس هر چند جاهل و عامی باشد
محسوس است که هر گاه یک منجم یا رمال یا کاهنی بگوید مثلا امسال غله
گران و تنگ خواهد شد یا ناامنی خواهد شد هر کسی بخیال تهیه و تدارک
و احتیاطی می افتد و حسب المقدور سعی میکند که اگر آن خبر صدق
باشد بتنگی و صدمه آن گرفتار نشود حتی آنکه بالفعل تنگی بخود می دهد
که در آن وقت زیاد بعسرت نیفتد و حال آنکه اولا آن خبر بی اعتبار است
ثانیا چه قدر در آیات و اخبار تاکید و مبالغه شده و تجربه هم شده
که رزق و وسعت و ضیق معاش برای هر کسی مقدر و مقسوم است
و احتیاط و تدبیرش چاره تقدیر را نمی کند و آخرت و علم و معرفت

تحصیلش

تحصیلش باختیار و کوشش عبد است و انسان مامور است بطلب آن
از اول و ثانیا آنکه در معاش و دنیوی ممکن است بندگان استعانت از
یکدیگر و اعانت بیکدیگر جویند و در هنگام شدت مثلا در قحط
و ناامنی شخصی چیزی قرض کرد یا گدائی کرد یا چیزی فروخت و نان خرید
و در آخرت هر کسی مشغول بخود و شان خود است لکل امرء منهم یومئذ
شان یغنیه و در حدیث قدسی وارد است که یا ابن آدم انک
ولدت وحده و تموت وحده و تحشر وحده فعش فی الدنیا وحده
و این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه انسان در دنیا در
خصوص امر دین و معرفت فرض تنهائی خود را بکند و با مبدا با و
اجداد و امثال و اقران خود نباشد که هر چه آنها کرده اند و میکنند
من هم پیروی و تقلید میکنم و الا در امور دنیویه و معاشیه تنهائی
نه ممکن است و نه عند الشرع ممدوح و ماجور است پس تقلید و متابعت
در امر دین هیچ قسم از آن جایز نیست مگر آنکه یک شخص عالم کاملی را
انسان از روی بصیرت و تحقیق طوری بشناسد و بحدی محبت
حقیقی باو داشته باشد که از جهة معرفت یقین قطعی داشته باشد

که رضای خداوند در متابعت و طاعت اوست و از جهة محبت
از روی جدّ بر خود محکم کند که فردای قیامت بجز مرافقت و مجالست
او هیچ نخواهد چنانکه گفته نیست ما را خطره از نرخ و سودای بهشت هر کجا
خیمه زنی اهل دل آنجا آیند و هرگاه کسی گمان کند که متابعت عامه
مسلمین در معرفت و تعیین عالم از جهه آنست که قبول ایشان سبب
علم و اطمینان بحقیت آن عالم میشود یا اقلا باعث وثوق و اعتبار
و اعتقاد میشود که ما فوق آن از اماره و علامت دیگر که در موضوع
عالم گمنام و بدنام باشد نیست اند حاصل شود این حرف هم خالی از تحقیق
و دور از حق است زیرا که اولا بر فرض که از برای بعضی چنین باشد
از برای بعضی دیگر که قبول عامه موجب ظن هم نشود چه بحث و گناه
و تکلیف خواهد بود و ثانیا خداوند و خلفاء او در هیچ امری حتی
در محسوسات کثرت را مطلقا دلیل صدق قرار نداده اند
بلکه موافق آنچه امام علیه السلام در حدیث طولانی در باب عقل و جهل
بهشام نشان میدهد خداوند مذمت نموده کثرت را در مواضع کثیره
از قرآن که اکثرهم لا یعقلون و اکثرهم لا یعلمون و ما یؤمن اکثرهم

بالله

بالله الا و هم مشرکون و آیات دیگر و ستوده است قلت را در چند جا
که و قلیل من عبادی الشکور و قلیل ما هم و ما آمن معه الا قلیل و غیر آن
و ثالثا این مطلب بدیهی است که آثار امامت و خلافت کلیه از معجزات
و کرامات و اوصاف کمالیه و براهین الهیه و خصایص معصومیه و
نصوص محکمه در هر یک از ائمه معصومین ع بخصوص از برای حضرت
امیر مؤمنان ع چه قدر زیاده تر از علامات عالم مقصود بود که نمیتوان
نسبت بهم داد و اصحاب حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله
اجمعین یقینا از ما ها در دین و عقل و تمیز شان کمتر نبود و اغلب
کسانی بودند که ترک دین و آئین آبا و اجداد و خانمان خود نموده
و چه قدر در معارک و مهالک از جان و مال گذشته و سالها در
حضور و خدمت اشرف و اکمل اولین و آخرین تربیت شده
بودند و آخر در مقام تعیین خلیفة الله و رسوله آنچنان خبط و خطائی
از آنها صادر شد که موافق حدیثی که حمران بن اعین از جناب ابی جعفر
حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة و السلام روایت میکند بجز سه نفر از
ایشان معدن ظلمت را بر منبع نور اختیار کردند و همچنین در زمان

حضور هر یک از ائمه علیهم السلام و همیشه مخالفین و منکرین حجج بالغه
الهیه تابعین و شیعیان آن انوار مقدسه را خارج از دین میخواندند
بشر و صریحتر از آنکه ائمه اطهار و شیعیان اخیار ایشان را اکراه و هلاک
میفرمودند و این مطلب هم نقصی و سلبی بود و هست که اشتباه در امر امامت
باعث هلاک ابدی و عذاب سرمدی است هزار آن مرتبه فوق آنچه
در اشتباه در تعیین عالم است و این فقره را هرگاه شیعه ملتفت باشد
و تصور فرو عاقبتش را بکند آرام نباید داشته باشد کسی نگوید آنها که
در آن امر بخطا رفتند محض حب ریاست و دنیا دانسته غصب حق
خلفاء الله را کردند و جهالت و اشتباه نبود چرا که این حرف اگر کلیه صحیح باشد
هم در حق رؤسا و ائمه ضلالت صحیح است نه عوام رعیت و تابعین
و در اینجا هرگاه کسی تامل کند و از روی دقت و انصاف نظر نماید می بیند
که عامه در رد و قبول هیچ امری علاوه بر آنکه فکر و دقتی نمی کنند
و از یکدیگر اخذ می کنند بدون آنکه جهت اخذ را هم فکرش را بکنند
هیچ جز نفری از آنها متحد الخیال و متفق الرأی در کار دین و دنیا
نیستند هر چند متفق نمایند و چون نیک نظر کنی هر فردی از آنها

بهر

در هر امری که از جمله آن رد و قبول عالم است جز صرف خیال نفسانی چیزی
را منظور ندارند و دلیلی بر آن اقامه نمی کنند مگر آنکه مردم با همه کس
چنین می گویند پس معلوم میشود که هر یک متبع هوای خود نیز تابع
آن عالم که مدعی قبول اند شد و هرگاه شخص جاهلی بحال عالمی مثلا از ده نفر
بشنود که بگویند ما او را عالم و متقی میدانیم و هر یک از ایشان یک
آثاری از علم و تقوای او نقل کنند مثل آنکه در فلان مسئله دینی
اشکالی برای من بود از هر که میپرسیدم حل آن نمیشد از او پرسیدم
چنین جوابی داد دیدم جوابش در من اثر کرد و اشکالم رفع شد دیگری
بگوید در فلان موقع دیدم از مال دنیا گذشت و چنین فهمیدم که محض
ورع بود دیگری بگوید در فلان موقع من انکار صریح از قولش با اعتراض
حشمت بر فعلش کردم تاملی کرد و از روی انصاف تصدیق مرا کرد و
مانعش نشد و هکذا پس ممکن است که آن شخص جاهل از قول این ده نفر
وثوق و اطمینان بعلم و تقوای او حاصل کند اگر چه آن اشخاص عالم
و مجتهد و عادل هم نباشند یا بی غرضانه ذم یکی را از چند نفر بهمین
طور با دلیل و حکایت آثار و علامات مشاهده خودشان باشد اما

هرگاه هزار نفر عالم و عامی مدح و ذم میکنند که شخص ببیند که همه از قول
یکدیگر میگویند و هیچیک معاشرت و مصاحبتی با آن شخص ممدوح
یا مذموم ندارند اگر بگوید از این شهرت و شیاع چیزی معلوم یا مظنونم
شد علم و ظن عادی خواهد بود که از جهل بسیط بدتر است و اتباعش
موجب هلاکت است و اما قول آخر که میفرمایند شرط عالم است
که فاسد العقیده نباشد و در باب صحت و فساد عقاید تصدیق
علما شرط است نه عوام این کلام صحیح و متین است اما در صورتیکه
مقصود از فساد عقیده فساد واقعی باشد و مقصود از علما عالم
یقینی واقعی اهل الله باشد نه آنکه این کلام را در مقام لفظ طوری بگویند
که صحیح باشد و در مقام عمل و رفتار قسمی کنند که منشأ تصدیق
و تکذیب و رد و قبول عوام و جهال باشد تفصیل مختصری از
این اجمال آنکه اما در اصول کلیه دین و عقاید منشأ مسلم بودن و
شیعه اثنی عشری و معترف بعدل و معاد و ضروریات دین
و مذهب بودن البته شرط عالم بلکه شرط اخوت و جواز معاشرت است
و مجال انکار نیست لکن اولا شارع مقدس حق در این باب اقرار

واعتراف

و اعتراف خود شخص را مناط اعتبار قرار داده و هرگاه هر کس بر خلاف
اعتراف خودش گواهی دهد بخصوص در مورد مفروض مسموع ندانسته‌اند
مگر آنکه آن شخص گواهی دهنده را معصوم و عالم بر اسرار خلق دانیم
و از این واضحتر میشود که اتفاق علماء است که هرگاه یهود یا نصاری
بلاد در حالتیکه در میان ملت خود معاشرت کند بگوید من معترف بدین
اسلام و رسالت و شریعت حضرت خاتم انبیا هستم و اسلام اختیار
کرده‌ام لکن برای مصلحتی ناچارم که در میان اهل ملت خویش باشم
بلکه اگر بگوید محض اینکه طاقت ضررهای دنیوی و قطع علاقه از
عیال و اطفال ندارم اهمال میکنم چنین شخص محکوم باسلام است
و نمیتوان او را نجس العین شمرد یا کسیکه در میان اهل سنت در تمام
آداب و اعمال ظاهره بوضع آنها حرکت کند همان در خفیه بشیعه
بگوید من شیعه هستم و معتقد بخلافت بلافصل علی علیه السلام باید
او را شیعه بدانند پس چگونه میشود کسیکه از ابتدا اسلام و شیعه
اثنی عشری بوده نشوش بیقین بوده و حالا هم با تأکید و مبالغه میگوید بر
این عقیده باقی بلکه موقن‌تر و ثابت‌تر از سابقم و آداب و اعمالش

هم موافق اقرارش باشد و محض نسبت دادن دیگری کسی او را کاذب
و خارج از تشیع و اسلام داند و ثانیاً بر اهل علم و خبر معلوم است
که در زمان حضور ائمه علیهم السلام نسبت فساد عقیده یا انکار
ولایت بعضی از اعیان می داده اند که بعضی صحابه و منسوب بامام ع
بوده اند و اصحاب ائمه و شیعیان آن بزرگواران بر تحقیق
حال ایشان را از حضور مبارک امام ع مستخبر گشته اند و مدح و ذم
هر یک از ایشان رسیده و مع ذلک امر شان مجهول مانده مثل مختار ابن
ابی عبیده و ابو مسلم مروزی و احمد سفاح و حسن بصری و شقیق بلخی
و عبدالله ابن مسعود و ربیع بن خثیم و ابی الدرداء و اصبغ بن نباته
بلکه مثل جناب محمد حنفیه و عباس عم رسول صلعم و عبدالله بن عباس
و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که ادعای خلافت و خروج بر سلطان
عصر خود نموده که مقتول شدند و بسیاری از مشایخ و اصحاب
هر یک از ائمه علیهم السلام که هر یک بکم و زیاد و شدت و ضعف
حالشان مجهول بود که هنوز هم هست هر چند حال بعضی در نزد
جمهور شیعه حقیقتشان یقینی است و بعضی بطلانشان واضح است پس

درینصورت

درینصورت چگونه شخص عالم منصف خداترس جرأت می کند
که در حق شخص عالم عاملی بطور جزم بگوید و نسبت دهد که چون
فلان شخص مثلا ملای رومی یا حکیم سنائی و شیخ عطار سلف را تمجید
می کند و ایشان در یک کتاب تمجید شیخین را کرده اند و بوضع اهل
سنت چیزی گفته اند پس این شخص هم شیعه نیست و حال آنکه
خود این قائل معترف است که حالا زمان غیبت و حیرت
و ظلمت است و باب علم مسدود است و اخبار آحاد مفید علم
نیست و ظن حجت نیست مگر در احکام شرعیه فرعیه و حمل فعل و
قول مسلم بر احسن و اصح واجب است نعوذ بالله من شرور انفسنا
واما در جزئیات مسائل و مطالب معرفت اصول مثل مقامات توحید
و ایمان و یقین و کیفیات امور اخرویه و معاد و مراتب علم و احاطه
امام ع و امثال آن که از جمله مطالب و عقاید مهمه چه داخل در اصول
محسوب داریم چه فروع همین مسئله تقلید و معرفت و تعیین عالم
و طریق متابعت آنست پس می گوئیم اگر کسی بگوید شخص طالب و محقق
باید تمام اینها را خود بداند و صحت و فسادش را فهمیده باشد

تا عالم را که در صدد تحقیق حالش است معلوم کند که عقایدش مطابق
فهم خودش صحیح است یا فاسد پس چنین کسی محتاج بعالمی نخواهد بود و
خود اعلم از جمیع علما خواهد بود و مفروض ما اینست که حاجت شخص بعالم
از بابت فهمیدن و تصحیح همین مطالب است و اگر این شرط را بان
وضع قرار دهیم تناقض و دور خواهد شد و اگر بگوئیم در باب تصحیح
این عقاید باید بتصدیق علما رجوع کند همین حرف در حق آن علما
جاری خواهد بود که معلوم شود در این مسئله که یکی صحیح میداند یکی فاسد
کدام درست فهمیده اند پس اگر باید بثالث و رابع رجوع کرد
تسلسل لازم اید مگر آنکه منتهی شود بعالمی که یقینی باشد که در اصول
و فروع و ظاهر و باطن قولش حجت است و احتمال خطا در حق او
نباشد و فرض آنست که چنین عالمی بجز معصوم نیست که سخن عرفاست
که باید سلسله اجازه بمعصوم متصل شود و هر گاه کثرت و قلت را
مناط اعتبار دانیم که هر طرف بیشتر شد قوتش زیاد در حق اظهر فکذا کثرت است
معتبر دانیم همان کلامیکه در قلت و کثرت گذشت اینجا هم خواهد بود
زیرا که این نوع نسبت فساد عقیده و صحت آن که فرض شد از قبیل شهادت

بلی

نیست بلکه از قبیل اینست که مطلب معنوی علمی باطنی را یکی میگوید چنین فهمیده ام
و ده نفر میگویند طور دیگر فهمیده ام پس احتمال خطائی که در حق یک نفر
میرود در حق ده نفر هم هست و اینست که مجتهدین عظام در مسائل اصول
فقه شهرت و کثرت را معتبر ندیده اند و بسا در مسئله قول مختارشان
میشود که با مخالف قول متقدمین و معاصرین است با اینکه بسیاری
از مجتهدین نرسیده که مخالفت یا موافقت ظاهر شود و بسا مطلب
مما الاهمیت ائمه رجال متحیر اند و تفاوت میگذارند در مقام فهم مسائل
اصولیه و فقهیه در اعتبار موافقت با جمهور که در مسائل فقهیه شهرت
را بعضی حجت و بعضی اقلا مؤید دلیل میدانند و در مطالب اصولیه ضرر
پس هر گاه بگوئیم صحت و فساد عقیده العالم را از شهادت شهود باید
فهمید پس اگر عنوان شهادت این باشد که من او را فاسد العقیده یا
صحیح العقیده میدانم یا چیزی از عقاید او از کلام او بر خورده ام که فاسد
بعضه همان عبارات پس لازم میاید که این شهادت نیست بلکه خبر دادن
از اجتهاد خود است و معلوم میشود که اهل اجتهاد این مطلب بود و عقاید
فاسد را از صحیح تمیز داده و در فهم مقصود متکلم از کلامش بمرتبه است

که اعتماد بقول نتوان کرد ۔ چه بسیار دیده شده که کسی نسبت فساد عقیده
بکسی داده و چون بحثش را پرسیده می بینی حدیثی از او شنیده که
از کسی شنیده بعضه است یا در مطالب قضا و قدر و جبر و اختیار
و امثال آن از مسائل دقیقه غامضه چیزی شنیده که نفهمیده و
حمل بر خلاف مقصود او کرده و حال آنکه کلام او عین مفاده آیه و
حدیث بعضه مثل آنکه گفته است جمیع موجودات آثار صنع حق تعالی
و مسخر امر و قضا و قدر حق است پس این کلام را پیش خود حمل بر این
کرده که پس اعتقادش اینست که مؤمن و کافر و مطیع و عاصی نسبت
بامتثال در اعمال خود معاقب و ملوم نیست و از این قبیل سخنان
بسیار شنیده میشود که بعد از دقت معلوم میشود که گوینده اش
بقصد خوبی هم میگوید اما از جهت نفهمیدن مقصود خلاف واقع
گفته پس کسیکه طالب معرفت عالم است یا حکم بصحت و فساد
عقیده کسی میخواهد بکند باید اقلا ملتفت باشد که اینگونه نسبتها
با شهادت در امور حسیه مشهوده فرق دارد که مثلا کسی بگوید من
شاهدم که زید فلان ملک را بعمرو فروخت یا اقرار بفروش کرد

یا دیدم

یا دیدم فلان جنایت را بعمرو رسانید یا فلان بخواه را قرض کرد
یا شرب خمر یا زنا کرد و امثال از همه امور واضحتر آنکه این مطالب را از خود
آن شخص که منسوب بفساد عقیده شده باید تحقیق کنند که در باب
این نسبتی که بتو میدهند چه میگوئی که بسا میشود که از تقریر و بیان
خودش علم حاصل میشود که از شهادت هر شاهدی بهتر اسباب یقین
و اطمینان میشود و مثلا شاید کلامی را که شهود باو نسبت میدهند
اقرار بصدق آن میکند ولی مراد خود را از آن کلام طوری بیان
میکند که غیر از آنست که گمان کرده اند و یقین حاصل میشود که آنکه
خودش میگوید صحیح است آن مطالب وجدانی است و از برای کسیکه
اهل علم باشد و غرض نفسانی نداشته باشد محتاج باظهار و اثبات
نیست و اما اشتراط گمنام و بدنام نبودن از همین شرط معلوم میشود
باینمعنی که مجرد آنکه گمنامی او این باشد که ریاست ظاهری و
مرجعیت در امور عامه عوام برای او نباشد البته این شرط را
صحیح نمیدانند و همچنین بدنامی اگر باین باشد که منکر و مبغض
از برای او باشد که از برای او بد گویند دلیل بطلانش نیست

چنانکه از اخباریکه در باب اصناف علما و شئون ایشان وارد شده
مستفاد میشود که عالم ربانی اهل الله همیشه کم میباشد و دشمن
میدارند طالبین و تابعین او میکنند و البته کسیکه وجهه همتش
بسوی آخرت است و مخالف است با هوای نفس و مردم سالها
بسوی آخرت و مخالفت نفس دعوت میکند و از جمع مال و
حرص بر ادراک مشتهیات نفسانی منع نماید هم طالب او کم است
هم دشمن او بسیار و این هم بعض یکی از اسباب گمنامی و بدنامی است
غرض اینست که اینها عذر و مانع از تحقیق و طلب نمیشود بلکه بعد از
طلب و تحقیق اگر معلوم شد که عالمی که بسیار بدنام است اهل الله است
و مستحق متابعت است هرگاه فرض شود که عالمی دیگر بهتر اسم و
بهتر شان باشد بگویند با آنکه اهل الله و بر حق است چون بدنام
و خارج از حوزه اهل اسلام است بحسب ظاهر و بزعم عامه خلق نباید
تابع و محب او بود بجهت آنکه فرموده اند اتقوا مواضع التهم در این
مسئله عرفا مخالفت صریح دارند و این کلام را از روی جهالت
میدانند و اما از جهت آنکه تبعیت عامی طالب علم عالم را که در

چه امر

چه امر باید خود را محتاج داند و متابعت کند و بچه درجه معتقد بعلم
او باشد و تبعیتش بچه وضع باشد بعضی از آنها از آنچه گفته شد
معلوم شد و چند فقره دیگر مخصوصا ذکر میکنیم که از مواضعی است
که ممکن است بعضی از اهل ظاهر باعث مخالفت و مغایرت اظهار
نمایند و اما هرگاه کسی نیک تامل کند هیچ مخالفتی در واقع نیست بلکه
در اغلب موارد کلام و عقیده که نسبت بعرفا میدهند و باعث کفر یا
خطا ایشان میشمارند در مقام عمل در حق خودشان بر ایشان
اشد از عرفا میگیرند و امر میکنند مردم را بآن و اما تفصیل
این اجمال را در ضمن چند مطلب ذکر میکنیم که نمونه باقیش باشد
اول آنکه بعد از آنکه چنانکه گفته شد انسان خود را محتاج دید
بعالم از جهة ادراک مطالب معنویه و امور اخرویه و اخلاق
نفسیه و اعمال و عبادات بدنیه بلکه تمام امور معاشیه از آن
حیثیت که در همه جهة معادیه هم هست و ایضا برای هر کسی مشهود است
که تمام علما بعضی اشخاص که معروفند بعالم یا عارف اختلاف مذاق
و مشرب و فهم و ادراک و حالات باهم دارند در صورتیکه در
ملت و مذهب متحد هم باشند و یقینی است که در هر مطلبی بخصوص

در غیر از مسائل فقهیه از طهارت و صلوة و صوم چنان نیست که
از هر کدام بپرسی یکطور جواب بگویند پس در این صورت هر مطلب
معلوم خواهد بود که صحیح نیست یکی آنکه عامی عالم مخصوص تعیین بکند
برای اطاعت و اخذ مطالب اصول و فروع و هر مجهولی سؤال از
هر کدام اتفاق افتاد سؤال کند و هر چه میگوید قبول کند بعینه
ممکن نیست قبول اضداد و متخالفات دویم آنکه نگاه کند هر عالمی
اسم و آوازه و شهرت و ریاستش بیشتر است او را برای خود اختیار
کند بدون ملاحظه آنکه شاید ریاست و شهرت و قبول عامه او
جهة عارض دنیوی داشته باشد و یقینا احدی از علمای ظاهر
صرف هر چند العیاذ بالله اهل غرض و هوا باشد از روی عقیده
این حرف را نمیزند هر چند در نزد عوام بگویدش بجهة انجام غرض بگوید
پس شکی در این نیست که هر فردی از عوام و طالبین علم باید خود
یک تحقیق از حال عالم بکند که اطمینانی حاصل نماید که او را واسطه میان
خود و خدا داند و کلامی که از او میشنود نمونه و سایه و عکسی از
کلام معصوم ع بداند و او را و اطاعتش را وسیله نجات خود
و بندگی خداوند داند و این اطمینان از شهرت و قبول عوام حاصل

نمیشود

نمیشود اقلا در این حرفی نیست که هر گاه کسی مطلع بر احوال عامه
خلق باشد که در زمان حال و ماضی چه خبط و خطاها از اشخاص
صادر شده در رد و قبول انبیا ع و اوصیا ع و علما و اضداد ایشان
و بالواسطه اطمینان پیدا نکند حقی بر او نیست و هیچ عالم منصف
با بصیرتی کسی را بدین جهة تکفیر و تخطئه نخواهد کرد که چرا جمع کثیر
یکی را پیشوا و عالم یا عادل یا هادی و مرشد میدانند تو لقن
بر طبق قبول آنها نمیکنی پس میگوییم بر هر طالبی واجب است
که کسی را که معلم و پیشوای خود قرار میدهد از روی بصیرت و کمال
دقت از حال او چنین بفهمد که عملش از هر جهة بخصوص در امر
تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت عباد لله است و غرض نفسانی
داخل آن نیست و از اقبال و ادبار و قبول و رد کسی شاد و
غمگین و فربه و لاغر نمیشود و پیوسته در خوف و خشیة و
با خلق برأفت و رحمت و شفقت است و طاعت خود را
بر کسی حتم و حمل نمیکند و از مخالفت کسی با او و انکار قول او
غضبناک نمیشود و کینه و عداوت احدی را از جهة مخالفت

باخودش بدل نمیکرد مختصر او را بطوری بحالت عبودیت وخضوع
وخشوع ورقت ودر ذکر وحضور حق ببیند که بتواند در این حالات
وصفات تاسی باو کند نه آنکه همین بطور تحکم وتجبر بگوید علی من
دخل شماها نداشته هر طور هستم وبگویم شماها باید خوب بدانید وهرچه
میگویم در اصول وفروع وموضوعات باید از من از آن حیثیت که
من چنین فهمیده ام قبول کنید خواه بفهمید یا نفهمید بلکه عالم ربانی
مؤمن متقی هرگاه مطلبی از اصول معارف یا بیان موضوعات بگوید
وهرکس قبول نکند حتی آنکه مریدش هست تغیر وغضب در کارش
نیست وبملایمت واشفاق وصفای سریرت وحسن بیان
وتصرف من عندالله مسفهمانید در صورت گوش دادن وقبول
تصرف کردن بهر حال این نوع معرفت واطمینان شرط اولش
اینست که طلبش لله فقط باشد کار بمدح وذم مردم نداشته
باشد ودر خیال نفع وضرر دنیوی آن نباشد ودر کمال التضرع
وتوسل از خداوند مسئلت نماید واز ملامت خلق اندیشه نکند
واول درجه این اطمینان اینست که از تصدیق وموافقت
خلق

خلق زیاد نشود واز تکذیب وانکار خلق ضعف وزوال نیابد نه آنکه
زیاد ونقیصه عارضش شود یک علامت وشرط صحت یقین وعلم
ومعرفت اینست که در اشتداد وازدیاد باشد لکن زیاد شدنش
باید از مشاهده آثار حقیقت وصدق در وجه عالم وملاحظه تاثیر
متابعت ومحبت او در وجه تابع ومتعلم باشد پس هرگاه کسی بگوید طریق
برای معرفت عالم نیست مگر تصدیق جمعی مردم این قول هم با قول و
عقیده عرفا مخالف خواهد بود زیرا که گفتیم عرفا میگویند تصدیق عوام
مؤید دلیل معرفت هم نمیتواند باشد وفقره دیگر آنکه میگوییم حصول
معرفت واطمینان بعد از آنکه قصد خالص شد لله از برای هر فردی
از طالبین معرفت بیک وضعی واز یک امری وبیک اندازه نیست
ونفوس در سرعت وبطوء قبول وتقدم وتاخر ودیر وزود شناسائی
تفاوت دارند وعلما هم در ظهور وکمون اوصاف علم وکمال ومراتب آن
وشدت وضعف تاثیر حالات تفاوت دارند پس ممکن است طالبی
عالمی را بیک نظر اول بشناسد یا با استماع یک کلام حق یا جواب مسئله
یا مشاهده یک خلق حسنه وصفت نیکو وامثال اینها وممکن است

بعد از مدتی معاشرت بشناسد و از جمله علامات و وسائل معرفت
و یقین هم ممکن است رؤیائی باشد که دلالت بر حقیقت و علو
مقام عالم باطریقهٔ او داشته باشد پس هرگاه کسی ایراد بر کند
که خواب حجت نیست یا بگو صفت نیک یا فعل خیر یا خلق حسن
احتمال تدویر و ریا در آن هست ایراد بمعنی است زیرا که حجیت این
امور کلیت و عموم معلوم است که ندارد یعنی خوابی که زید می بیند اسباب
یقین عمرو نمی شود باشد بهمان خواب اسباب خود عمرو هم ببیند
باعث یقین او نمی شود اما هرگاه برای یکی باعث یقین شود بخصوص
در حالتی که با کمال خلوص و صدق نیت از خداوند مسئلت کرده
باشد و خوابی که دلالت بر مقصود او دارد مکرر و بانواع مختلفه
دیده باشد بحثی نمی توان با او کرد و آنکه نقض می کنند که بلکه کسی در
خواب می بیند که عمر بر حق است یا می گویند اهل هر مذهب باطلی
هم خوابهای موافق مذهب خود می بینند یا پیشوای خود را بطور
خوبی در خواب می بینند پس اگر خواب حجت باشد باید در
طریق خود معذور و مؤاخذه و عتاب نباشند این نقض و بلکه در نهایت

والتصدیق

والتصدیق عوام و خواص بیشتر دارد و متصور است که بلکه تصدیق
و قبول ایشان از قبیل اتفاق بر خلافت خلفای جور و تکذیب و تکفیر ائمهٔ ع
از قبیل نسبت خروج از دین دادن بجناب ابی عبدالله الحسین ارواح
العالمین فداه و اصحاب و انصار آن بزرگوار باشد پس حال آن اشکال
باینست که آن کسی که شخص طالب در صدد تحقیق حال او است
می بیند و میداند که اقوال و اعمال و دعوات او موافق شریعت
و زهد و تقوی است شبهه که هست در اینست که باطنش مطابق
ظاهر است یا نه و بعضی نسبتها که باو میدهند که خودش منکر است
و بعید است از حال او و صدق است یا تهمت و از خداوند سبحانه
مسئلت می کند که این امر را بر او مکشوف دارد پس آنمسئله
دخلی باین ندارد که کافر یقینی را بطور خوب در خواب ببیند
از اینها گذشته کسانیکه از حقیقت رؤیا خبر دارند و ما فرق
انرا از اضغاث و احلام تمیز میدهند میدانند که در صورت
مفروضه محال است کسی خوابی ببیند که باعث ضلال او شود
همهٔ این امور و مطالب از آیات و احادیث بطریق تصریح و اشارات

و لطایف برای اهلش معلوم است حدیث شریف من یذکرکم الله
رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الاخرة عمله خوب
طریقه معرفت عالم را نشان می دهد با بسیاری از احادیث
الحاصل کلام عرفا اینست که شان هدایت و تعلیم حاصل نمیشود
بکر بکیفیت و فعلیت نفسانی و حقیقی که از علم و عمل و مجاهده
حاصل میشود و چون آن کیفیت حاصل شد من عند الله تعالی
و با مضا و اجبار و اذن امام علیه السلام موافق اخبار خود آن
بزرگواران آن شخص عالم ماذون و مامور بهدایت و تعلیم است
و عوام محتاجند در کلیه امور دینیه باو و من الله مامور بتسلیم
و تقلید و تعلم و اخذ احکامند از او چه یکی باشد چه متعدد
پس اگر کسی دارای این شان و رتبه شد اگر هیچ کس تصدیق
او را نکند از این مرتبه نمی افتد و آن یکنفری که او را باین شان
بشناسد بر او واجب است اطاعت و اعزاز و اکرام او
و می بیند که رفع حاجتش از او میشود و بر فرض آنکه عالم دیگر
غیر او را بشناسد و تقلید کند اقلا احترام و تعظیم او هم بر او و از جهت

و هرگاه

و هرگاه کسیکه دارای این شأن نباشد در واقع اگر هزاران هزار
از عوام تصدیق او را نمایند این تصدیق باعث جواز اطاعت
او نمیشود خلاصه در باب کیفیت احتیاج عامی بعالم نیز اختلافی
مابین علمای ظاهر با عرفا فی الجمله هست با بعض که یک صنف از
مجتهدین عظام با عرفای کرام متحدند در قول و عقیده که ذکر
خواهد شد و یک صنف دیگر میفرمایند عامی باید یک مجتهد را
اختیار کند بجهة تقلید در مسائل شرعیه فرعیه کلیه از قبیل طهارت
و صلوة و صوم و حج و کیفیات آن که ممکن است محل اختلاف
مابین علما و مجتهدین باشد که در آن مسائل هر فتوائی از او
صادر شود از او اخذ و بان عمل کند و دلیل از او نخواهد و همچنین
در احکامی که بطریق قضاوت و حکومت شرعیه از او صادر شود
باید مطاع و متبع داند و اداب و شرایطی هم مقرر فرموده اند که
انجا محل ذکرش نیست و اما در باب مسائل اصول دین و معارف
و امور اخرویه میفرمایند تقلید نیست باید خود عامی تحقیق
کند و رجوع بمجتهد بودن و از جهة آنکه تقلید از او میکند واجب نیست

وامّا در باب اخلاق و آداب مجاهدات نفسانیه و ریاضات شرعیه
نیز مفتقر آید در صدد تحقیق و تهذیب و عمل بآن بوده خوبست
ولی آن هم دخلی بامر تقلید ندارد و شخص محتاج هست بعالمی که
بصیرت بآن امور داشته باشد اما بهر کس کافی و اطمینانی
داشته باشد و ازاو اخذ کند خوبست هر چند مجتهد نباشد
لکن البته شرایطی دارد معرفت و تعیین آن عالم و تهذیب حال
قانون و میزان مضبوطی در این امور معین نکرده اند پس در
صورتیکه مجتهدیکه ازاو تقلید میکنند صاحب این مراتب شان
هم باشد بطوریکه مقلد اطمینان داشته باشد که در این مراتب شان
هم بالاتر از انی نیست البته بهتر خواهد بود ولی اگر رفع احتیاج
ازاو نشود و احتمال بدهد یا ببیند که از نزد دیگری بهتر رفع
حاجت و حل مشکلاتش میشود کار بسیار دشوار میشود بخصوص
در صورتیکه مخالفت و مضادتی در میان باشد و بعضی دیگر
از علمای صرف ظاهر میگویند در باب مسائل اصول معارف و جزئیات
عقاید و امور باطنیه معنویه از قبیل آنچه بعضی از آن ذکر شد مثل

از

مراتب ایمان و یقین و تقوی و طریق مجاهده با نفس و حضور قلب و
خلوص نیت و ظهور و بطون و قوت و ضعف ایمان و دلالات
و معنی حب فی الله و بغض فی الله و موالات اولیاء الله و معادات
اعداء الله و امثال اینها در باب اخلاق و صفات خصائل و رذایل
و همچنین در باب جزئیات فروع که در حق اشخاص و در اوقات
و احوال تفاوت میکند که اغلب متعلق بامور معاشیه است
که جهت اخرویه در آن ملحوظ میباشد برای اهل آخرت یعنی
ممکن است بلا خطائی باعث نجات و ثواب شود و ممکن است
از جهاتی اسباب هلاکت شود چنانکه بعد و اضحتر ذکر خواهد شد
در تمام این امور میگویند او انسان نباید در فکر و در صدد
تحقیق و تصحیحش باشد و باید بکلیات احکام و مطالب اصول
که شنیده اکتفا کند و فکر در جزئیاتش را ابدا راه ندهد و اگر
در خاطرش راه یافت از آنکه تحقیق تام و علم حقیقی برای او حاصل
شود مأیوس باشد و هرگاه از خاطرش بیرون نرود چاره از برای
خود غیر از این ندانند که از همان عالم و مجتهدیکه مسائل فقهیه را لازم

اخذ می کند بپرسد پس اگر آن مجتهد باو بگوید بتو نرسیده که فکر
در این مطالب بکنی تو قرائت نماز و مسائل شک و سهوت را درست
کن بس است تو را چه کار یعنی حضور قلب باید دیگر فکرش را نکند
و اگر یک جوابی گفت باید هر چه باشد تعبدا قبول کند و در این
صورت اگر دیگری پیدا شود که این مطالب را بهر نحو صحیح واضحی باو
بیاموزد و هر قدر مطابق با آیات و اخبار و قواعد کلیه و وجدان
خود سائل باشد و علم و اطمینان برای او حاصل شود بنا باید گوشش
بحرف او بدهد و از او قبول کند و اگر قبول کند با صیرتی برای او
حاصل شود که آیا این چه حکایتی است که اموریکه متعلق باخرت و
بازگشت انسانست انسانرا از تحقیق آن منع می کنند و تحصیل علم
بانرا که در اخبار امر بان شده نهی می کنند محض همین قبول قول
با صیرت باعث کفر و ارتداد و استحقاق ایذا و اهانت میشود و
دلیل این طائفه از علماء را فقیر حقیر نفهمیده ام چیست و آنچه سعی کرده ام
نتوانسته ام بفهمم و محال است کسی بفهمد بجهة اینکه طلب بیان برای قول را
اگر از روی جد باشد باعث کفر میدانند کار باین قول نداریم

و اما محققین از علما و کملین از عرفا می گویند انسان جاهل در هر
امریکه متعلق بدین و ایمان و آخرت و معاد است محتاج است بعالمی
که دانا بهان باشد و مأمور است از جانب خداوند تعالی و رسول
مختار ص و ائمه اطهار ع باخذ علم و طلب دین از عالمیکه اهلیت ارشاد داشته
باشد من عند الله و مادامی که بکمال علم و معرفت و ایمان نرسیده جاهل
و متعلم است و محتاج است بعالم هر چند نسبت با دون خود عالم و عارف
و در بعض مقامات و صور معلم باشد بنا بر این وقتی انسان
میتواند در این باب تکلیف برای غیر خود معین و تصدیق و تکذیب
عالم را با مدح و ذم عامی متعلم و مقلدی را در متابعت یک عالمی
بکند که خودش از عهده کمال تکلیف خود بر آمده باشد بطور یقین
قطعی که آنچه برای انسان غیر معصوم ممکن است تحصیل آن و وصول
بآن از علم و عمل تحصیل نموده و بان رسیده باشد که آن شخص را که
منع می کند از متابعت هر عالمی بتواند او را دلالت کند و باو بفهماند
که این حاجتی که تو بعالم داری از آن موضوعی که تو تعیین کرده
روا نمی شود و از من یا فلان عالمی که من شناخته ام روا می شود و تا کی

باین درجه از علم نرسیده و شأن هدایت پیدا نکرده حق این را
ندارد که نسبت ضلالت و اضلال بدیگری بدهد مگر آنکه بطور اجمال
بگوید هرکس خارج از شریعت مصطفوی و طریقت ائمه اثنی عشر است
گمراه است و اصحّ بگوید هرگاه کسی از قول و فعلش چنین معلوم شود
که کسانیکه اصلا در طلب تحصیل علم و تصحیح و تکمیل عقاید و معرفت
و محبت عالم ربانی نیستند حرفی با نها نداشته باشند و آنها را مسلمان
و صحیح العقیده و اهل نجات شمارد و معدودی کم از مسلمانان که
معتقد بعالم شده اند و در خیال اطاعت او و تکمیل عبودیت حق تعالی
و ولایت و محبت اهل بیت طاهرین علیهم الصلوة والسلام اند تخطئه و
تکفیر کند و بطریق تجبر و خشونت و تهدید و ایذا حرکت کند و دلیلش
همین باشد که چون معتقد نیز و متفق با عامه خلق نیستند و یک
امتیاز و جدائی با عامه خلق از آنها ظاهر است پس معلوم است یکی
با شریعت دارند هر چند اعمالشان مطابق شرع است و چون اعتنائی
بمن ندارند پس معلوم است معتقد بعلما نیستند این وضع و سلوک طریق
عوام و عامه است و شأن عالم و هادی خلق و طریقه اصحاب ائمه علیهم السلام

نیز

نیست بلی بگوید تکفیر و حکم بارتداد شأن عالم است که بکند و تکلیف
عوام است که قبول کنند و آن اینست که هرکس منکر اسلام و شریعت
مقدسه حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله شود که بطور صراحت
بگوید من معتقد باین شریعت نیستم چه از جهت عناد از انکار شود
چنانکه طبیعی یا دهری یا یهود و نصاری یا مجوس و امثال آن شود صریح
بگوید هر چند آن حق و صحیح بوده ولی حالا منسوخ شده و کسی پیدا شده
که اطاعت او واجب است اگر چه امر بمخالفت شریعت مقدسه کند
و تغییر در احکام آن بدهد چنانکه از طائفه بابیه اظهار میشود چنین کسی را
بعد از ثبوت بر عالم و مجتهد جامع الشرایط واجب میشود که تکفیر و
از حوزه اهل اسلام خارج فرمایند و اما در جزئیات عقاید و
معارف که اختلاف در آنها در میان هر دو عالم متصور و در اصناف
آن محتمل و متحقق است حتی در میان افراد و اشخاص مجتهدین
یا اخباریین با شیخیه شأن هر عالمی اینست که آنچه را بالتحقیق نموده
و صحیح دانسته تعلیم تابعین کند و بآنها بفهماند بلکه هرگاه خلاف
آن کفر و موجب هلاکت بنظرش میآید آنرا هم بگوید لکن حالی

تابعین خود کند که هرگاه مسلمانی را به بینید که برخلاف این معتقدات است
متابعتش را بکنید اما او را بحسب ظاهر خارج از اسلامش هم ندانید
و اگر یقین ندارید که اعتقاد کسی برخلاف حق باشد البته تجسس از عقیده
او نکنید مگر اینکه در عقیده خود تان شک داشته باشید و بالجمله
این مطلب از بدیهیات است که هرگاه باب این معنی مفتوح شود که هر
کس از علما و عوام هر کسی را در جزئیات معارف و عقاید و اعمال
با خود مخالف می بیند او را کافر بداند یا هر کس را احتمال بدهد که
مخالفتی داشته باشد در صدد تحقیق و تفتیش او برآید موجب
مفاسد کلیه میشود و یقینا این معنی مرضی خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم
الصلوة و السلام نیست و خود معصومین صلوات الله علیهم در زمان حضور
خود با اینکه صاحب علم لدنی و عالم بر باطن خلق بودند این وضع را
برای اصحاب خود تجویز نمیفرمودند بلکه موافق احادیث کثیره هم منع از
تجسس و تفتیش میفرمودند و هم بکرر مضامین مختلفة الالفاظ و متحدة المعنی
تعلیم میفرمودند اصحاب خود را که مردم در مراتب ایمان و معرفت و فهم
مطالب متفاوتند پس اینکه هر کس قصوری در معرفت و خطائی در عقیده

و عمل به بینید او را تخطئه و تکفیر نکنید و هر کس را که به بینید اظهار تشیع
و محبت بما می کند او را شیعه و ناجی بدانید هر چند از آثار تشیع بجز اظهار
محبت و اینکه اسم ما را بطور تعظیم میبرد چیزی از او پیدا نباشد و این
مطلب موافق عقل و نقل و وجدان بر هر بصیر متاملی واضح است که
در صورتیکه معلوم شود که کسی در بعضی از جزئیات عقاید و اعمال بر خطا رفته
و باطل فهمیده حکمش در موارد باختلاف است و در هر جائی یک حکم دارد
در بعضی جاها خطا باعث کفر باطنی میشود نه ظاهری در بعضی جاها اگر اظهار
کند باعث کفر ظاهری هم میشود و در اغلب موارد اصلا دخلی بکفر ندارد
بلکه موجب فسق و هلاکت هم نمیشود همان قدر دلیل بر قصور فهم و قلت
معرفت است که در هر کسی بیک مقداری هست و لازمه انسان ناقص
است بلکه ممکن است باعث نقص درجه و قصور ایمان هم نباشد یعنی
ممکن است که مطلبی که خطا فهمیده امری باشد که دانستن آن لزومی
نداشته باشد و خطای در فهمش معفو باشد و کسی آن مطلب را خطا
فهمیده باشد اما در مقام عمل و عبادت و اخلاص و محبت کاملتر از
کسی باشد که درست فهمیده مثالش اینکه در خصوص علم امام ع که حضرت است

باحصولی یکی بگوید من بعض علم حضوری را هم می فهم اعتقادم است
که هر چه را امام عم بخواهد بداند می داند اما در مقام عمل و طاعت و محبت
بمراتب اکمل از آن باشد که حضوری می داند یا بر عکس کسی بگوید من
از اینجا که انکار علم حضوری را نسبت با امام عم نقص میدانم و نسبت هر نوع
نقصی را با امام عم خطا میدانم لهذا علم امام عم را حضوری میدانم و این شخص
اهتمامش در عبادات و خلوصش در عبودیت و محبت بیشتر باشد و اکمل باشد
در هر حال صورت اکمل ایمانا و احسن عملا آن شخصی است که نیت و عملش
خالص تر و بیشتر و زهد و ورعش زیادتر باشد اگر چه در این عقیده که
گفتیم اشتباه کرده باشد و همچنین است بسیاری از این جزئیات معارف
و یک میزان دیگر در صحت و مرضی حق تعالی بودن در این امور این است که
صاحب هر عقیده که در مقام خوف و خشیت و تواضع باشد و خود را
قاصر و مقصر و جاهل و عاجز داند و معترف بقصور ادراک و نقصان
معرفت خود باشد و بداند که مطالب اجل و اعلای از آنست که
انسان غیر کامل احاطه بر آن حاصل کند و با این واسطه ترک مجادله و مخاصمه
با دیگران کند و از علما ادب کند و بر عوام و جهال رحم نماید این طریقه

اصح

مرضی و ممدوح تر است نزد خدا تعالی و اولیای او از آنکه شخص
غرور و خود پسندی داشته باشد که بگوید هر چه من میدانم
صحیح است و هر کس از من قبول نکند کافر و مرتد است پس مطالبی که
که با این وضعها دقیق و مخفی است بدست عوام الناس دادن
و آنها را اجری کردن در رد و قبول آن کمال جرأت و جهالت
است و اما در باب تکالیف جزئیه که در حق اشخاص و در احوال
و اوقات تفاوت پیدا می کند مثالش اینکه یکنفر در یک وقت
و حالی نکاح برای او واجب است و گاهی مستحب است و گاهی مکروه
یا حرام میشود بواسطه عوارض خارجیه یا سفر زیارت برای یکی
مستحب است بتفاوت درجات و ممکن است برای یکی حرام
باشد یا خصومات و مرافعات شرعیه در بعضی مقامی احقاق حق
خود و استیفای دین یا اخذ ملک از برای یکی در حق یکی واجب میشود
و در مقامی مباح میشود و در موردی حرام میشود و همچنین در
هر امری از امور معاشیه از سلوک با زن و فرزند و خویش و بیگانه
و کسب حق در امر دید و باز دید و همچنین در بعض عبادات

مستحبه و سنن و مکروهات و مباحات که آن برای کسیکه در مجاهده
و سلوک است معلوم میشود که هر آنی اشکالات پیدا میشود و در تمام
اینها احکام کلیه شرعیه از جانب صاحبان شریعت مقدسه صلوات الله
علیهم معین شده لکن تعیین و اجرای آن در موارد جزئیه بسیار
کار صعبی است از جهت اینکه نفس مداخله میکند و آنچه را حرام است
حلال و هرچه را حلال است حرام بنظر شخص جلوه میدهد و اغلب
امور نیست که برجوع برساله و کتب معلوم میشود و اشتباه و
جهالت در اینها از دور باعث هلاکت انسان میشود پس در
اینموارد علمای عظام و عرفای کرام میگویند عمده حاجت انسان
بعالم و مربی و راهنما اینست که باید بصیر کاملی وارسته از هوای
نفس و دانا و بینا بمنجیات و مهلکات در حق هر فردی سالک
بشناسد و اختیار خود را بدست او بدهد و در همه حال ظاهرا
و باطنا از او انقیاد نماید و زمام اختیار نفس را بدست او
سپارد تا از وساوس نفس و شیطان ایمن باشد و فریب
مکر و خدعه و چشم بندی انرا نخورد و اما بعضی از اهل ظاهر

میگویند

میگویند انسان بجز در مسائل کلیه طهارت و صلوة و صوم و چند
فقره که در رساله جات عملیه تعیین شده محتاج بعالم نیست
و در سایر امور که نمونه از آن ذکر شد میگویند اینجا چیزی نیست
در نه حکمی وارد و نه کسی در حکم آن محتاج بعالم است بلکه هرگاه کسی
بگوید در اینموارد احکام در حق اشخاص و در اوقات و احوال تفاوت
میکند همین قول را بدعت و تشریع میدانند پس اینهم یک
موضع اختلاف میان عرفا و اهل ظاهر صرف است و اما در
باب کیفیت اطاعت و ارادت عامی عالم را عرفا موافق آیات
و اخبار میگویند علاوه بر آنکه عامی و متعلم باید در احکام شرعیه
و اخلاق و آداب متابعت کند قول عالم را شرط تاثیر و استفاضه
از آن اینست که یکنوع نسبت و محبت و استناد و تعلق خاصی
باو داشته باشد که نسبت و تقلید و انقیاد او را منظور دارد
و توجه و محبت او را در باره خود موثر داند و در طلب ارشاد او
حریص باشد و وجود مؤمن عالم کامل اهل الله و اهل دلالت و [illegible]
باو اسباب تربیت و تکمیل نفس و معین در مجاهده با او داند

و تا اطاعت و متابعت و ارادت باین وضع نباشد تقلید مسئله
بر آن صادق نمی‌آید و برهان بر این مطلب بسیار است از آیات
مثل کونوا مع الصادقین و وابتغوا الیه الوسیله و آیات بسیار
دیگر که بطور اشاره دلالت دارد و اخبار مثل حدیث قدسی که خطاب
بحضرت داود میفرماید لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا
بالدنیا فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین و حدیث دیگر
اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء
یحوط ما احب و حدیث شریف من یذکرکم الله رؤیته الی آخره و
حدیث شریف و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض
فاطلب لنفسک دلیلا و احادیثی که امر بمجالست با علما و محبت
علما و مدح از نظر کردن بصورت علما و تعظیم ایشان فرموده اند
بعضی بمنطوق بعضی بمفهوم و بعضی باشارات و لطائف دلالت
دارد بلکه حس و شهود و وجدان شاهد است بر اینکه در کسب
هر علم و خلق و صفتی حتی در صنایع ظاهره هرگاه کسی در حق
استاد و مقتدای خود حرمت و اعتماد و خصوصیتی داشته باشد

زهد

زودتر و بهتر کسب علم و هنر میکند از آنکه خودسر و خودپسند باشد
و سوء ظن در حق علما و اساتید داشته باشد و همیشه در خیال
رد و بحث باشد و یک عالم بخصوص را پیشوای خود قرار ندهد
و اقلا این مطلب بدیهی است که وجای انکار برای احدی نیست که
هرگاه کسی عالمی را بطوری بشناسد که در علم و عرفان و زهد و تقوی
و اخلاق و اوصاف و گفتار و رفتار مستحق تاسی و متابعت
است و باین جهة محبت و اخلاص باو داشته باشد و در هر
فعل و صفتی تاسی باو را منظور داشته باشد ضرری ندارد
و باعث ارتداد و هلاکت او نمی‌شود و در این مسئله هم بعضی از
اهل ظاهر صرف مخالفت دارند و میگویند عالم و مجتهد شأن
زیاده بر این ندارد که عامی مقلد احکام شرعیه فرعیه را یا از او بپرسد
بی‌واسطه یا با واسطه یا از رساله او ببیند و بآن عمل کند و در
هر مسئله اگر بخواهد تخلف کند که رأی مجتهد دیگر بر خلاف او باشد
جایز است در آن مسئله تقلید از مجتهد مخالف کند و آشنائی و نسبتی
میان مقلد و مقلد عنه لازم نیست باشد و شأن باطنی زیاده
بر مجتهد بودن نباید برای مجتهد قائل باشد بلکه هرگاه مقلد احتمال

بدهد که مجتهد یکه از او تقلید میکند در واقع مخطی و هالک باشد و
مصداق حدیثی باشد که فرموده اند سخت ترین مردم از جهت
حسرت و ندامت در روز قیامت عالمی است که مردم بواسطهٔ علم
او به بهشت روند و خودش بواسطهٔ معصیت و عملش در دوزخ
باشد ضرر از برای تقلید کنندگانش ندارد و همچنین اعتقاد عوام مقلدین
اینست که مجتهد بغیر از اینکه مسائل شرعیه را از روی کتب اخذ نموده و
قوهٔ استنباط از آن داده شانی ندارد و صریح می گویند تکلیف ما
اینست که اخذ مسائل خود را از یک مجتهدی بکنیم و اگر او خطا فهمیده
باشد یا حکمی که میکند از روی هوا باشد گناه ما هم بگردن او است
واما عوام فقرا را اعتقاد اینست که ما یقین داریم که مراد و عالم ما
قولش از روی هوای نفس و اغراض دنیویه نفسانیه نیست و
در تعلیم و هدایت جز رضای حق تعالی و امر معصومین علیهم السلام
منظوری ندارد پس اگر چه او را معصوم و صاحب شان امامت
و اهل وحی و نزول ملک نمیدانیم لکن بر فرض که در یک امری
که از روی احادیث و قواعد مقرره از جانب معصوم ع بما می کند
در واقع نفس الامر خطا و اشتباه باشد موافق فرمایشات معصوم ع

خطای

خطای او چون در راه صواب است معفو است و خطای ما هم در آن امر
بواسطهٔ او و بجهت طاعت او بخشیده میشود بلکه بمصداق و فقه
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و لیجزیهم الله احسن ما
عملوا اصحاب در عقد هم مطاع و هم مطیع و عمدهٔ اختلاف مابین عرفاء
و مفاد است
و اهل ظاهر در این مسئله و فروعات آنست که فقراء اخلاص و محبت
و ارادت خود را نسبت بعالم مراد و توجه و دعای او را در حق
خود مثمر ثمر معنوی میدانند و اگر چه این عقیده موافق آیات
و اخبار ممدوح است و احدی را ابداً مجال انکار این نیست لکن چون
محبت و خلوص جوهر لطیف است و در هر کسی بمقداری از آن
است و اظهارش را بیک بیانی می کند و آنکس که از آن بی بهره
است ممکن نیست خبر درست از حال آنکه دارای آن است پیدا کند
لهذا اینست که اشخاصیکه اهل محبت و صفا هستند اظهار
محبت خود را بعباراتی ادا می کنند یا در مقام عهد و استناد
و تعلق و طاعت محبوب خود وضعی حرکت می کنند که در نظر
آنهائیکه از اهل محبت بهیچ محبوبی و مطاعی ندارند و بجز خود
احدی را چنانکه باید حرمت ندارند غلو می نماید و کلمات اهل محبت را

حمل بر خلاف مقصود ایشان می کنند و چنان پندارند که خود ایشان
هم محبت و ارادت نسبت بعالم و مجتهد خود دارند و غافلند که
این محبت بواسطه اینست که این عالم را آلت و وسیله نفع خود
میدانند و این محبت راجع بخود ایشانست نه بعالم پس در حقیقت
معنای محبت که مقصود اهل البیت است ادراک نمی کنند که محب مراد
محبوب خود را بر مراد خود ترجیح دهد نه اینکه فقط و اگر اغراض
نفسانیه هم در میان باشد که آنچه را هم که نشنیده و ندیده اند
و ندانسته اند از ایشان بآنها نسبت دهند که نعوذ بالله روزدست
که علاج ندارد و مخالفتی است که هرگز بموافقت نخواهد انجامید
لکن هرگاه غرض نباشد مخالفتی نیست که مجوز تکفیر و ایذا باشد
نهایت اینست که اگر خلاف در موضوع باشد مثل این خواهد بود
که یکی کسی را مجتهد اعلم بداند و یکی دیگر آن کس را مجتهد هم نداند
و اگر ایراد بواسطه غلو و افراط در عقیده و محبت باشد از قبیل
این خواهد بود که بسیاری از عوام مقلدین هر مجتهدی بسا قول
و حکم و فتوای او را عین حکم الله واقعی میدانند بلکه بعضی عوام در
حق بعضی علما معتقدند که هر مطلبی را بواسطه از حضرت حجة عجل الله فرجه

اخذ

اخذ می کند یا می نویسد جواب بخط مبارک امام علیه السلام باو میرسد و هرگاه کسی
با ایشان بگوید چنین نیست و مجتهد شما باب علم را مسدود میداند
و راضی نیست باینکه عقاید شما را ابدا قبول نمی کنند مع ذلک کسی
اظهار تکفیر نمی کند کما لا یخفی بلی یکصنف از علما هستند که عقیده
ایشان کلیتاً در باب مقامات انسانی وضع دیگر است باین معنی که
عقیده شان در حق حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله اینست که شان او همین است
که احکامی از جانب خداوند اخذ نموده و بامت رسانیده و در حق ائمه طاهرین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین عقیده شان اینست که اوصیای
آنحضرت بوده و شان ایشان همین بوده که اعلم از تمام امت بوده
باحکام شرعیه و هر مسئله که از ایشان میرسید صحیح و موافق حکم
رسول خدا صلعم بوده و از مخالفین آن بزرگواران باطل و از روی
جهالت بوده و در حق حضرت حجة عجل الله فرجه می گویند شان ایشان
همین است که هر وقت ظاهر و قائم بامر حق تعالی گردند افعال و
آثاریکه از اخبار رسیده از آن بزرگوار بروز خواهد یافت و در
زمان غیبت فیض وجود مقدس ایشان بخلق میرسد اما معلوم نیست

بهمه کس صفت بخر آنکه مثالی از جانب ائمه علیهم السلام روایت شده
که وصول فیض ایشان مثل روشنی دادن خورشید است بر خلق در روز
ابر از پشت ابر و عقیده ایشان در حق علما این است که واهمند در زمان
غیبت این است که مسائل شرعیه فرعیه را از طریق ظنون معتبره استنباط
میکنند و معمول به خود شان و دیگران میشود اما در مسائل اصول
هر یک از ایشان هر طور تحقیق کند هرگاه مطالب کلیه اصول دین باشد
که همه متحد باید باشند که هر کدام تخلف کنند صادق باشد که منکر
اصول دین است که همه کس باید در اعتقاد تابع باشد اما نه بطور تقلید
واما در مسائل که ممکن است هر عالمی یکطوری بفهمد و بر خلاف یکدیگر
معتقد شوند اینجا است که اشکالات پیدا میشود که بعضی از آن در ضمن
امر [illegible] ذکر شده و اجمالا این طایفه از علما میگویند هیچ عالم شان این
راندانند که در عقاید اصولیه کسی باید موافقت با او بکند و در هر صورت
میگویند هیچکس از انبیا و اوصیا و علما بیش از اینکه احکام الهیه را تعلیم
عباد الله کنند تاثیری برای کسی در ارشاد هدایت ندارند و هرگاه امر محبت
و مودت ائمه علیهم السلام و ذوی القربی یا محبت و خدمت بعلما و مؤمنان

شده

این امر و عبادتیست علیحده و همچنین اخباری که از شفاعت ایشان
مؤمنین و عاصیان از امت را رسیده امریست متعلق باخرت و دخلی
باعمال دنیویه ندارد و بالجمله در باب علم و عمل هیچ عالمی وجودش تاثیری
در وجود عامی و متعلم ندارد مگر امر خفی مسائل یا بکار داشتن او و چه
بطور هدایت و نصیحت و چه بطریق زور و تهدید و حکومت و محبت و
و خدمت و مجالست عامی با عالم هیچ ثمر و تاثیری ندارد مگر شنیدن
اقوال او و از آنکه بگذریم آنکه از محبت و خدمت ثواب و اجری
دارد و فرق میان قول امام علیه السلام و قول مجتهد را در این
میدانند که کلام امام ع در هر امری چه در اصول و چه در فروع
از روی علم و یقین و کشف و الهام الهی است و اگر کلام ایشان ع
در باب اصول دین و معارف و امور اخرویه غیبیه باشد واجب است
قبول آن تعبدا و معنی تعبد را این میدانند که اگر عقل قبول نکند و سر
از آن نفهمد هم واجب است قبول کند و طلب اطمینان قلبی و سؤال از
سر مطالب نباید بکند و اگر کلام آن بزرگواران ع در باب فروع باشد
یقین قطعی حاصل میشود که عین حکم الله است و هر کلام و رأی مخالف

این ببینند نباید اعتنا بآن کند مطلقا از هر کس باشد و در هر مسئله باشد
برخلاف قول مجتهدین که اگر مخالفی داشته باشد شک و احتمال خطا پیدا
بشود و ضرر ندارد بلکه ممکن است در بعض موارد رجوع از قول و تقلید او
بقول مجتهد دیگر و بالجمله علم امام علیه السلام لدنی و بدون واسطه تعلم از غیر است
و علم مجتهد بواسطه تعلم از غیر یا از کتب و در غالب موارد ظنی است و
باین تقریبات طریقه تعلیم و تعلم و کیفیت فائده بردن و بخشیدن را
منحصر بگفتن مسئله و آموختن حکم از طرف معلم و یاد گرفتن از جانب متعلم
میدانند در جمیع مراتب دیگر آنکه نفس انقیاد و طاعت و تسلیم او
بودن و محبت تاثیری در وجود عالم و مطیع داشته باشد و واجب
بلکه جایز باشد منظور داشتن جهة انقیاد و تقلید از برای عامی انکار
دارند و بدعت میشمارند و این طائفه از علما باز بر دو صنفند:
صنف اول انکارشان باین جهة و باین وضع است که میگویند ما
زاید بر آنکه گفته شد از برای عالم شانی و از وجود و طاعتش
تاثیری نفهمیده ایم و از ادله و احادیثی که عرفا میگویند یقین بمقصود
ایشان برای ما حاصل نیست و علاوه بر آن موضوعی که دارای مقام

باشد

باشد راه نداریم و چون زمان غیبت و باب علم مسدود است قدر
متیقن از وجوب تقلید و اطاعت عالم بقدر است که گفته شد
لکن هرگاه کسی در حق یکی اعتقادش چنین باشد که نفس معاشرت
و مجالست و محبت و خدمت با او موثر در وجود خود و یا سایر
تابعین و محبین او است و مورث حالات خوش و اوصاف نیک
و صفای نفس و طهارت و خلاصی از اغراض و حب دنیا و حرص
شهوات نفسانیه میشود که بواسطه این تاثیرات بر علم و عملش
افزوده میشود و هم کمّاً علم و عمل او بیشتر میشود و هم کیفاً آنچه میداند و
میکند قوام و مغزی پیدا میکند و خلوص نیتش بیشتر میشود صاحب
این اعتقاد را تخطئه و تکفیر نمیکنند و منکر نباید چه ضرر دارد که یک
در حق یک مومن عالم محبت و عقیدة زیادی داشته باشد و از مصاحبت
و طاعت او کیفیتی را ادراک کند که دیگران نکرده اند مگر در صورتیکه
این عقیدة خود را بر همه کس حتم کند یعنی یا عالم یا تابع عالم بگوید بر
همه افراد مکلفین واجب است که این اعتقاد و محبت را درباره من
یا مطاع من داشته باشند و هر کس نداشته باشد هالک و کافر است

که این قول باطل بلکه در بعض صور موجب کفر و ارتداد میشود چنانکه
از بعض شیخیه نقل شده که مخالفان طریقهٔ خود را کافر حربی و خون
و مالش را مباح میدانند و میگویند مثلا پدر یا هر موٴمنی شیخی باشد
و وارث او منکر باشد ارث از او نمیبرد که اگر این قول در حق هر کس
صدق باشد بدعت صریح و مخالف ضرورت مذهب امامیه بلکه
موجب ارتداد خواهد بود علی الظاهر و همچنین این صنف از علماء
شان را که میگویند در هیچ عالمی نیست در هیچ موردی نحو نزاع
نسبت نمیدهند و در مقام عداوت از جهة غرض و هوای نفس خود را
دارای آن شان نمی شمارند و مثلا در جزئیات معارف اصول
که محل اختلاف است میان علمای امامیه بر مردم حتم نمیکنند که آنچه را
من فهمیده ام همه باید تعبدا قبول کنند و حکم بر بطلان کسی نمیکنند
دیگری را که ندیده اند و نمی شناسند بمجرد اینکه اجمالا شنیده باشند
که یک مخالفتی با خودشان دارد تکفیر و تخطئه نمیکنند مختصر اینکه
از حد خود تجاوز نمیکنند و عمل شان مناقض قول شان نیست
در مقام علم بحکم علم و در مقام ظن معتبر بحکم ظن و در مجهولات

بتکلیف

بتکلیف شخص جاهل عمل میفرمایند و این صنف از علما نیز با عرفاء
ضدیتی ندارند بلکه عرفای ایشان را از ابرار می شمارند نهایت اینکه
میگویند اگر قناعت کلیه باین مرتبه کند و بواسطهٔ القناعة منغص
کسانی شود که دارا یا در طلب معرفت و تحصیل مقامی بالاتر از
این هستند آن بعض باعث هلاکت است و صنف چهارم اشباع
کسانی هستند که داعی بر انکارشان غرض و هوای نفسانی است
بانمعنی که طالب ریاست و عزت و حشمت و ثروت و شانی که
از علم و معرفت حاصل میشود میشوند و همت و غیرت اینکه بجاده
زحمت تحصیل مقام بلند علم صحیح ایمانی را بکشند ندارند و هم تسلیم
و طاعت و عبودیت شان بحدی نیست که منتظر بلوغ بمقام مطاعیت
واقعی و اذن و اجازه از صاحبان اجازهٔ صحیحه باشند پس لهذا
یکمقام پستی را که تحصیل آن برای خودشان آسان باشد معین
میکنند و کافی میدانند از برای ریاست و مطاعیت مثل اینکه بعضی
از طلاب ریاست چند کتابی فارسی یا عربی که محض حکایات و نقل
اقوال و قصص باشد جمع نموده و هرچه در آنها نوشته فهمیده یا نفهمیده

برای عوام صرف میخر شند و چون وجه منزل حساب میکنند و بجهة
رواج بازار خود زاید برانمرتبه از علم را بکلی نفی می کنند و مدعی انرا
ومعتقد بانرا در حق دیگری نسبت کفر میدهند و چون غرض نفسانی
داعی بر انعمال شد انمقدار از علم که دارند فاسد و مبدل بجهل شده
بعلم مشوب اعم از انکه ملتفت باشند که عملشان از روی غرض نفسانیست
یا نباشند و گمان کنند که عداوتشان با اولیاء الله لله است و علامت
انکه هوا و غرض داعی بر بغض و اذیت رساندنست بسیار است
از جمله علامات واضحه اینست که رتبه و مقامی اکه از کلیه علما نفی میکنند
ومعتقد بودن بانرا در حق همه کس کفر میدانند در مقام عمل در حق خود
اثبات می کنند و اعتقاد بکه در حق امام می گویند نباید و انشاء می گویند
در حق خود داشته باشید و در مقام علم و قول می گویند ما مامور بظاهر اسم
و از باطن نه اطلاع داریم و نه مامور هستیم بتجسس و حکم بران و همچنین میگویند
عدالت بحسن ظاهر است و با انکه خلاف شرع و کبیره از کسی دیده نشده
باشد اما در مقام عمل و غرض کسی را که بجز نیکی از او دیده نشده میگویند
در باطن عقیده و در دل یا عمل در خلوت دارد که صحیح نیست و هکذا

دلی صو

واین صنف از علما باعرفا ضدیت واقعی دارند متفاوت درجات غیر محصوره
و عرفا را با ایشان عداوت و کینه نیست بخصوص بزرگان و سالکین حقیقی
از ایشان لکن حالت کینه ورزی و حسد و جهالت ایشانرا خوب
میدانند بخصوص انهائیکه غرض و کینه شان چنان غالب بر تقوی
و خوفشانست که از هیچ باطلی باک ندارند حتی آنکه میگویند تهمت
زدن بفقرا ثواب است یا هر دعا و ذکر و ورد و آیه قران بهر وضع که
باشد که بتعلیم و تلقین و اجازه اهل ذکر باشد حرام و بدعت است
و امثال اینکلمات که کاشف از شدت عداوتست و برهانی برای
آن ندارند خلاصه اینست که این صفات و حالات و اقوال بروز
از هر کس بروز کند عرفا بر طبق فرمایشات ائمه هدی سلام الله علیهم
میگویند خوب نیست خواه آنکس مجتهد فقیه باشد خواه عارف و فقیر و اگرچه
اینکلام مذمت از بی علمی یا ذم از جهت شباهت بعلم است لکن در نظر
بیخبران با ارباب غرض مذمت علما مینماید و مخالفت با علما گمان میکنند
و ایضا یک مطلب دیگر در باب کیفیت اطاعت است که عرفا می گویند
عامی جاهل در باب جمیع مطالب اصول و عقاید و اخلاق و اعمال شرعیه

فرعیه و معادیه و معاشیه محتاج است بعالم بصیر کامل و باید جمیع جزئیات را
از او اخذ کند لکن کیفیت اخذ در کلیات مسائل فروع بهمان
طور است که اهل ظاهر هم همه متفقند یعنی باید یا بطریق سؤال و
شنیدن جواب و استفهام از قول و رأی مجتهد باشد یا بی واسطه
یا با واسطه معتبره یا بملاحظه و مطالعه رساله و استفتا و اما در باب
مسائل اصول در هر مسئله و مشکلاتی باید سؤال کند و متابعت
قول عالم را بکند اما نه بطور تقلید که در اصول صحیح نیست بلکه باین
عنوان که چنان یقین و اطمینانی بصحت عقاید و کمال علم و بصیرت
عالم خود داشته باشد که تحقیق و یقینی از برای خود بالاتر از
آموختن از او برای خودش تصور نکند و چنان داند که در هر امری
هرگاه بطریق و قواعد فلاسفه و متکلمین و استعمال فکر و نظر خود هر قدر
تحقیق کند و مطلبی را ادراک کند و ترجیح دهد اطمینان بفکر و عقل خودش
بدرجه نخواهد رسید که از آن عالم چیزی بشنود و هرگاه عالم چیزی برخلاف
مفهوم او بفرماید اعتماد بفهم و ادراک خود سست خواهد شد و
یقین قطعی داشته باشد که اگر علم و معرفت و یقینی فوق آنچه از

استماع

استماع کلام عالم برای او حاصل شده باید تحصیل کند باز هم بتوسط تعلیم
و تربیت و هدایت او باید باشد و معنای تعبد را که معروف است
که می گویند این مطلب را باید تعبداً قبول کرد این می دانند که کلامی و
عقیده که معلوم شود که از جانب حق تعالی است لازمه عبودیت یعنی
بنده و خدا بودن که کلام خداوند را حق بداند اگر چه عقل خودش ادراک
حقیقت و سرّ آن را نکند و در اینجا باز اختلاف و مغالطه پیدا کرده
که اهل ظاهر بعضی در مقام عقاید معنویه و امور غیبیه مطلبی می گویند و
هرگاه کسی در صدد تحقیقش برآید تغیر میفرمایند که تو باید تعبداً قبول
کنی و چون حالت تعلیم و تربیت در آنها نیست کسی جرأت نمی کند
بگوید مولانا مقصود شما را از تعبداً نمی فهمم اگر مقصود شما اینکه
این مطلب مفاد آیه قرآن یا فرمایش معصوم ع است لهذا باید تعبداً قبول
کنی البته من هم شکی ندارم که اگر کلام خدا و رسول ص و امام ع است باید
قبول کرد اما از کجا بفهمم که اینکه شما می گویید کلام خدا و معصوم ع باشد
من مثلهم عالمی دیدم که مثل شما یا بالاتر اهل تفسیر است این آیه را طور دیگر
تفسیر می کند یا کسی نیست که یقیناً مستند و حجت آن فرمایشات

معصومین علیهم السلام است اینمطلب را بطور دیگر می گویند و نسبت
بمعصوم میدهند پس من چگونه قول شما را قول معصوم و کلام الله
بدانم تا تعبدا قبول کنم و اگر مقصود شما اینست که محض اینکه من میگویم
تعبدا قبول کن و کلام مرا کلام خدا و طاعت و بندگی مرا طاعت و
بندگی خدا بدان من چنین یقینی در حق شما ندارم و اگر قصد شما
طاعت من طاعت تمام علما است یعنی میگوئید مخالفت با تمام
علما مخالفت با معصوم است و متابعت قولیکه اتفاق جمیع
علما است متابعت معصوم است و تعبد صحیح بر آن صادق خواهد
بود پس من میبینم اینگونه مطالب غالبا اتفاق تمام علما نیست و هم
در کتب ایشان بطور اختلاف نوشته شده و هم در مقام تکلم
مابین معاصرین و حاضرین در یکمجلس متصل هر یک بدیگری
میگویند اینکه تو میگوئی کفر است و حال آنکه همه یا مدعی اجتهاد اند
یا در طریقه اجتهاد واقعند پس من چگونه مطمئن که قول شما قول
معصوم است غرض اینست که اشکال در اینجا پیدا میشود
که هر یک از مدعیان علم یعنی این صنف که مردم را مجبور بر طاعت

خود

خود میخواهند میگویند قول من قول امام علیه السلام است و حال
آنکه خود معترفند که باب علم قطعی مسدود است و اخبار مفید
علم نیست و در عقاید اصولیه هر یک از افراد مسلمین و مکلفین
مامور بتحقیقند و قول مجتهد را عین حکم اله نباید بدانند پس در اینجا
اسباب حیرت و سرگردانی برای خاص و عام پیدا میشود و هر کس جری
میشود بر تکفیر و تخطئه علما و عوام و حقیر فقیر را چنین بخاطر میرسد
یعنی در همین وقت که تحریر باینجا رسید این نکته بخاطر فاتر رسید
که اینکه فلان مطلب را باید تعبدا قبول کرد تکلیف و ضرور نیست
بلکه معنای تعبد اینست که انسان طالب ایمان باید صفت خودسری
و خودرائی که از جهة جنبه نفسانی و شیطنت و جهل است
از خود سلب کند و حالت عبودیت و انقیاد که نتیجه جنبه
عقلانی و علم و ایمانست در او حاصل شود تا یقین قطعی برای
خودش حاصل شود که آنها انبیا و اوصیا یعنی ائمه طاهرین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین آنچه از بابت امور معنویه و غیبیه و مطالب
اخرویه و عقاید اصولیه میفرمایند و فرموده اند در کلی و جزئی تماما از

روی کشف و شهود و معاینه و بصیرت الهیه بعینه یعنی خداوند تعالی
حشر با نهایت عنایت فرموده ورای حواس بشریه که مبدأ و معاد و
قیامت و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و برزخ و قبر و
ملائکه و جن و ارواح و تمام عوالم ملکوت و ما فوق زمان و مکان
و حقایق اشیا را بآن حس می بینند و از دید خود خبر میدهند
بلکه آنچه خبر داده اند نازله و رقیقه و عکسی است از عوالم غیب و
مشهودات خودشان که در خور ادراک ما باشد و محال است
که حواس و عقول هیچ عاقل و ادراک هیچ دراکی بحقایق معلومات
و مشهودات انها برسد پس هرگاه انسان چنین یقین و معرفتی
در حق نبی صلعم و امام علیه السلام داشته باشد هر فرمایشی از ایشان باو برسد
که بداند از ایشان است اگر عقل خود رش ادراک آن نکند میداند
که نباید بکند چرا که ورای ادراک او است و اگر عقلش انکار کند
و شک در آن عارضش شود باید که تاملی ملتفت میشود که عقلی
که شک در فرمایش معصوم علیه السلام کند عقل نیست بلکه جهل صریح و وسوسه
شیطانست پس بعد از التفات بر دهن آن عقل میزند و خاک بر فرق

خیالات

خیالات خود میریزد و تسلیم فرمایش معصوم علیه السلام میشود و محتاج بآن
نیست که باو بگویند باید تعبداً قبول کنی و هرگاه انکار و شبهه
بجائی رسد که العیاذ بالله شک در حقیقت فرمایش ایشان کند این شک
ناشی از شک در مقام امامت و ولایت یا نبوت ایشان خواهد بود
پس باز هم اینکه کسی تکلیف کند که تعبداً باید قبول کنی بی معنی و غیر معقول است
و اما در باب فرمایش علمای اعلام معنای تعبد اینست که شخص عامی
متعلم باید یقین و اقلا اعتماد واثقی در حق عالم مخصوصی یا علمای
معینی داشته باشد که بیقین بداند که آنچه در خصوص امور معنویه
و اخرویه و معارف اصولیه و احکام شرعیه میفرمایند یا نص کلام
معصوم علیه السلام است که مثل این خواهد بود که از معصوم علیه السلام بشنود یا هرگاه
تحقیق و اجتهاد خود عالم هم است یقین داشته باشد که مأخوذ
از آیات قرآنیه یا اخبار معصومیه است و اعتماد واثق نیز در حق
او داشته باشد که فهم او در استفاده مقاصد معصومین علیهم السلام
از خود این شخص عامی متعلم و سایر مدعیان علم و معرفت زیادتر است
و بر آن نص تکلیف خود را در متابعت و موافقت با آن عالم

داند در تمام امور پس در اینصورت هرچه از او شنود که با عقل خودش
ادراکش را نکند یا بر خلاف آن چیزی بخاطرش رسد مثل صورت
سابقه تکذیب خیال و فهم خود را و تصدیق عقل و بصیرت عالم را
می کند پس هرگاه کسی چنین معرفت و اعتمادی بعالمی نداشته باشد
و احتمال خطا در فهم و تحقیق او بدهد و اگر قولش را نسبت بمعصوم ع
دهد یقین نکند که نسبتش صحیح است بخصوص هرگاه ببیند عالمی دیگر
بر خلاف قول او چیزی میگوید و او هم نسبت بمعصوم ع میدهد
آنجا قبول و تصدیق تعبدی معقول نیست و تکلیف کردن بآن
باطل است باینمعنی که هرگاه عالمی بکسی تکلیف کند که هرچه من میگویم
اگرچه خودت ادراک حقیت از آن نکنی و یقین نداشته باشی که
از جانب خدا و رسول ص و ائمه طاهرین علیهم السلام است چون
من میگویم حکماً تعبداً قبول کن معنای این حکم اینست که مرا معبود
خود قرار بده و اما در مسائل فرعیه که از برای عامی تقلید مجتهد
جایز است با آنکه میداند که فتوای مجتهد از روی ظن است و مخالف
هم دارد این مسئله دخلی بتعبد ندارد و دلیل خاص دارد خلاصه مطلب

در بعض

در اینفقره اینستکه بعضی از اهل ظاهر که اهل ظاهرشان هم نمیتوان نامید
بلکه از اهل غرض و جهالت می گویند که جهة اطاعت و تأسی و محبت
بعالم را منظور داشتن و توجه و محبت و دعای عالم را در باره خود
مؤثر دانستن و در طلب از دیار تعلق و آشنائی و تحصیل آشنائی
او بودن و رضای خاطر او را در هر کاری ثواب دانستن و خدمت
باو را ~~در هر کاری~~ از عبادات شمردن اینها همه حرام و بدعت و باعث
خروج از دین است پس عرفای اهل طریقت نعمة اللهیه با این نحو
اشخاص ضدیت دارند و اینها را داخل اهل علم نمیدانند بلکه بعض
اهل علم و پست ترین جهال میدانند و یکی از موارد عمده که عرفا را
بعض علما مخالف میشمارند و بواسطه آنکه کلماتشان را احتمال
بر خلاف مقاصدشان می کنند بسا موارد اتهامات کثیره
و منسوب ببدعت و کفر مشهور همین مورد است که عرفا می گویند
عالمی که صاحب قوه قدسیه شد و نفسش از هوا و صفات رذیله
مرده و بروح تقوی و ایمان زنده شد و بعنایت حق تعالی
از شر شیطان خلاصی یافت و مقام عبودیت کامله را دریافت
و امیر بر نفس خود شد و بمضمون الا عبادک منهم المخلصین

در این باب

دست تصرف و اغوای شیطان از ملک وجودش کوتاه گشت
تاثیری و قوه و کیفیت نظیر اکسیری در وجودش حاصل میشود
که محبت و طاعتش قوام بخش وجودات ناقصه و معاین در
مجاهده با نفس و سلوک در راه بندگی حق تعالی میشود بلکه محبت
و مصادقت تابعین و محبین او خالی از اثر نیست و این مطلب
هم اینقدر از آیات و اخبار مستفاد میشود که جای انکار و تامل نیست
و هم از برای اهلش محسوس و مشاهد است و مثلا شخص میبیند
که یک صفت مذمومه یا فعل قبیح و عصیانی را که سالها متوجه است
که از خود سلب و ترک کند و هوای نفس مانع بوده یا صفت و فعل
مذمومی که اینقدر نفس طالب و حریص بران بوده که ملتفت قبح آن
نمیبوده و بسبب تزیین شیطان نیک می انگاشته و هرکس از عالم
و عامل او را منع میکرده در او اثر نمیکرده محض تبعیت العالم با مجرد
یکدفعه نهی یا اظهار کراهت او بکلی از آن متنفر و بسهولت تارک
آن میشود یا باکسی دشمنی و معارضه داشته هرکس بهر زبانی و بهر
دلیل و برهانی باو میگوید دست از معارضه و مخاصمه با او بردار
فائده نمیکند و خود و خصم خود را از حمت می اندازد اگرچه فائده که

مقصودش

مقصودش است بعمل نیاید و امید فتح نباشد و بمحض آنکه عالم
مرادش بگوید ترک مخاصمه کن بلکه نیکی کار بدی او کن باسانی
قبول میکند اگرچه قدرت بر خصومت و امید غلبه داشته باشد
و از دل خود می بیند که این قبول امر و مخالفت با نفس از تاثیر
کلام و امر العالم است و اینست مقصود و سر آنکه بعض ادعیه و
اوراد و اذکار را سلام میگویند با جازه شخص مؤمن اهل الله صاحب
نفس باشد بهتر و تاثیرش زیادتر است و فقرا بعض ادعیه و آیات
قرآنیه و اذکار از اسماء حسنای الهی از عالم مراد خود اخذ میکنند
و اجازه میگیرند که در مواقع معینه بعدد مخصوص معمول دارند
و بعضی که بیخبرند این عمل را حمل بر بدعت میشمارند و حال آنکه بدعت
بودنش در صورتیست که معلم بگوید که مثلا تلاوت این آیه بعد از
نماز از واجبات مشروعه است و شارع مقدس حق امر نموده که چنانکه
نماز یومیه واجب است تلاوت آیة الکرسی هم مثلا بفلان عدد
بعد از نماز واجب است و کسی دیگر این حکم را نمیداند من میدانم
یا بگوید العیاذ بالله شارع حق این حکم را نکرده اما من میگویم که چنانچه

نماز را واجب می‌دانی تلاوت این آیه را هم باید مثل واجب بدانی یا اگر بگوید
این اذکار و اوراد به همین وضع معین واجب یا مستحب است و یا از
شارع بتحقیق رسیده و یا حدیث دیگر نقل نموده‌اند یا من خود در تشریع وجوب
یا استحبابش ساری کنم و حال آنکه در اعمال و دستور العمل اهل طریقت
ابدا اشتراط باین عنوانها نیست و ایجاب و تشریعی در کار نیست
بلی محتمل و متحقق است که یکی یا کسان یک دعا و اوراد را کسی بلد
که باذن و اجازه میگیرد و میخواند یا بواسطه فایده دیدن از آن یا از
جهة اعتماد و محبتی که بملقن آن دارد بسیار مواظب بآن باشد
بلکه شاید اگر عادت ساده باشد اهتمامش بآن از بعض واجبات شرعیه
بیشتر باشد ولی آنهم دخل به بدعت ندارد و باعث کفر نمی‌شود
اغلب عوام بلکه بسیاری که خود را از خواص می‌شمارند یک دعائی
یا عملی که یا باختیار خود یا باخذ از دیگری اختیار نموده‌اند و قصد دینی
یا خوری از او منظور دارند از نماز یومیه مواظبت و رعایت بیشتر
دارند مثل اینکه در دهه عاشورا حیوانی نخورند یا لباس سیاه بپوشند
یا آب ننوشند یا زیارت مزار فلان مجهولی را چند شب جمعه بروند

یا فلان دعا و تعویذ را جهة فرزند پیدا شدن یا ماندن بخوانند
یا همراه بدارند بوضع مخصوص اگرچه آن تعویذ را یهودی یا رمال داده
باشد چنان در این امور دقت می‌کنند که با در ضمنش خلاف
شرعهای بین بعمل بیاید بلکه سستی و فساد عقاید از آن معلوم
می‌شود و مع ذلک احدی از علما کسی را بواسطه این امور تکفیر
نمی‌کنند و قائلین و عاملین با نزد اهل بدعت نمی‌شمارند بلکه در
هر موردی که غرض داعی شود و بمقداری که شغف حاصل گردد غرض است
که کسی را اهل الله و صاحب قوه قدسیه و صاحب نفس و اهل دانش
و عرف حرمت و طاعت و مجالست و خدمت باو را وسیله
ضرور اسباب فیض و معانی در کار عبودیت و عبادت و کسب
اخلاق حمیده برای خود قرار دادن را هیچ عالمی کفر و بدعت نمی‌شناسد
مگر اینکه هر وقت پای غرض در میان آمد این عمل را طوری در نظر عوام
بتغییر جلوه میدهند و تهمت‌ها جزافش می‌کنند مثل اینکه هیچ اینها
و عمله خود را امام یا خدا می‌دانند یا سایر علما را بد می‌دانند یا اعمال این
مخالف شریعت است و امثال این و بعضی هم در موردیکه دروغ بودن

این تهمتها واضح شد و نفس ایشان طغیان کرده ناچار شدند میگویند
اگر هیچ عیبی در کار نباشد همین ارادت و فرط محبت بعالم و محبت
او را وسیلهٔ نجات دانستن بدعت و باعث خروج از دین است
ولی اینکلمات شأن عالم و مجتهد و فقیه واقعی نیست اگر بر فرض
متشبه بعالمی بگوید و عقیدهٔ اش چنین باشد که وجود عالم و
حقیقت انقیاد و طاعتش هیچ مؤثر نیست بلکه منظور داشتن آن باطل
و بدعت است عرفا ضدیت با چنین کس خواهند داشت و او را منکر
فرمایشات الهیه و جاهل بکلمات معصومیه علیهم السلام و مبغض اهل علم خواهند
شمرد نه عالم و اما در فقرهٔ اینکه عامی طالب علم و مقلد عالم در چه امور
باید تقلید و طاعت و اخذ مسائل از عالم کند باز میگوئیم که عرفاء
میگویند جاهل در هر امری از امور دینیه و اخرویه که بکسب مدخلیتی بنجات
و هلاکت اخرویش داشته محتاج است بکسی که عالم بآن باشد و بتواند
رفع حاجت این جاهل را بکند و شرایط جواز تعلیم در او موجود باشد
[illegible]
بطوریکه عامی جاهل مطمئن باشد که هر چه از او اخذ کند خداوند راضی
از آن عقیده و عمل چه آن امر از عقاید و معارف حقه باشد چه اعمال شرعیه

فرعیه

فرعیه کلیه چه اعمال قلبیه و نفسیه یعنی آنچه از قبیل اخلاص نیات و خوف
و رجا و شکر و رضا و توکل و حب فی الله و بغض فی الله و تصفیهٔ سر
و تطهیر نفس از کینه و حسد و بخل و حرص و امثال آن و چه در
اجرای احکام شرعیه کلیه در موارد جزئیه که غالبا متعلق این امور معاشیه
است که مدخلیت با معاد شخص پیدا میکند و در بعض اوقات و بسا
که اختیار شخص مکلف در آن مدخلیت داشته و امر را بر شیخ بیان
چند شقه که از آن متحیر میماند که کدام را اختیار کند باید در اوقات
و حالات و از برای اشخاص و باختلاف مقاصد و نیات تفاوت
در رجحان فعل و ترکش پیدا میشود در تمام این امور عامی باید [illegible]
عالم را بکند نهایت آنست که در هر مقامی به یک عنوانی اما در کلیات
مسائل شرعیه فرعیه بعنوان تقلید و در مطالب اصول عقاید و معارف
بعنوان تعلم و تجسس در اعمال قلبیه و نفسیه و در موارد جزئیه و
طریق مجاهده و سلوک و معاش بعنوان استرشاد و استکمال و قبول
تصرف و تربیت یافتن نظیر استعلاج مریض از طبیب و بیان
مختصر از این فقره اینست که چون دنیا دار مشتبهات و بازار تزویر

و تدلیس ابلیس است و موافق کلام حق سبحانه که میفرماید وَ زَیَّنَ
لَهُمُ الشَّیطانُ ما کانُوا یَعمَلُونَ همیشه نفس و شیطان در کارند که
در نیات و اعمال و اخلاق انسان القای شبهه و تزیین قبیح و
تقبیح حسن نمایند و حق را بصورت باطل و باطل را بلباس حق
مشتبه سازند پس انسان ناقص هرگز ایمن از خطا و وقوع در
هلکه نخواهد بود لهذا محتاج است بولی مرشدی و مامور است بتمسک
بذیل عالم کامل بصیری که در هر موردی اعانت نماید او را در استخلاص
از چنگ اضلال و اغوا و تزیین شیطان و وسوسه نفس و اغواء
شیاطین جنی و انسی که فرموده اند من لم یکن له ولیٌّ مرشدٌ تمکن
الشیطان من عنقه پس شخص سالک در راه بندگی خدا اگر آگاه
خود باشد در هر آنی و در هر حالی می بیند متحیر است در میان هر امر که
در هر حرکت احتمال هلاک و نجات است و ممکن است طاعت باشد و
محتمل است معصیت باشد مثل اینکه انزوای از خلق اختیار کردن
ممکن است بوضع رهبانیت و حرام باشد و ممکن است بطریق زهد
و ورع و عین صواب باشد و عکس آن همین طور آمیزش با خلق

محتمل است

محتمل است بطور مجاهده فی سبیل الله و عین طاعت باشد و ممکن است
محض هوای نفس و غفلت از حق و باعث هلاکت گردد و همچنین
در انفاق و امساک و در انواع و اقسام انفاق و در وضع معاش
و معاشرت با خلق و سلوک با اهل و عیال و دوست و دشمن و غیر ذلک
و اما علمای ظاهر یعنی غیر اهل طریقت نعمة اللهیه هر یک واقفا عالم و نا[illegible]
اخبارند مخالفتی در این مسئله ندارند الا اینکه میفرمایند در غیر کلیات
مسائل شرعیه فرعیه متابعت شخص مربی مخصوصی لازم نیست بلکه
در این موارد خود شخص اجتهاد می کند یا بکتب اخبار و اخلاق و مواعظ
و حکمت عملیه رجوع می کند و البته از داناتری هم مشورت کند بهتر
و تسلیم امر صاحب دل باشد این تربیت از غرور نفس و اغوای
شیطان و اقلا بدتر از خودسری و خودرائی نیست و این طایفه از
علما در حقیقت متفقند با عرفا اقلا در حد علم نهایت اینست که در
مقام عمل و سلوک آنکس که می بیند که در هر جزئی و کلی کار خود و هر
قدمی از سلوک خود محتاج است بعالم و مربی مخصوص و کلام و توجه و
تربیت او را درباره خود موثر می بیند هر کس بهر اندازه که ملتفت است

و استعلام

دست از تمسّک بطاعت و محبت او بر نمیدارند و طاعتش را منحصر باو
میکنند نظیر اینکه مجتهد مفرع احکام بطور حکم کلی که انسان باید در حفظ
صحت و رفع مرض رجوع بطبیب حاذق کند و عامی مقلد میرود
طبیب حاذق را میشناسد و بمعالجه و مداوای او عمل نموده رفع
امراض خود را میکند پس اطاعت امر مجتهد و طبیب هر دو را کرده
و اما بعضی از متشبهین که تابع هوا و محب دنیا و اهل غرض‌اند
و دلسوزی بحال خود و عوام ندارند صریحا منع میکنند لذا اینکه
در غیر از مسائل شرعیه فرعیه کسی متابعت عالمی دیگر را بکند بلکه نهی و
تحذیر میکنند از اینکه کسی بخیال این بیفتد که در سایر مطالب دینیه
مرقومه حاجتی برای انسان هست و جز علم و تربیتی در کار است
و گاهی اگر حرفش بمیان آید میگویند هر کسی خود بهتر از همه کس میتواند
تکلیف خود را بفهمد و نباید افسار خود را بدست احدی بدهد و نقص
علم و معرفت و کمال نفسانی و بصیرت و صفای باطن و غلبه بر ابلیس
نفس و صاحب قوهٔ قدسیه و ملکه تقوی بودن مختص سلب جمیع
اوصاف ایمانی و کمالات انسانی را از جمیع افراد علما و عرفا میکنند

و در نزد

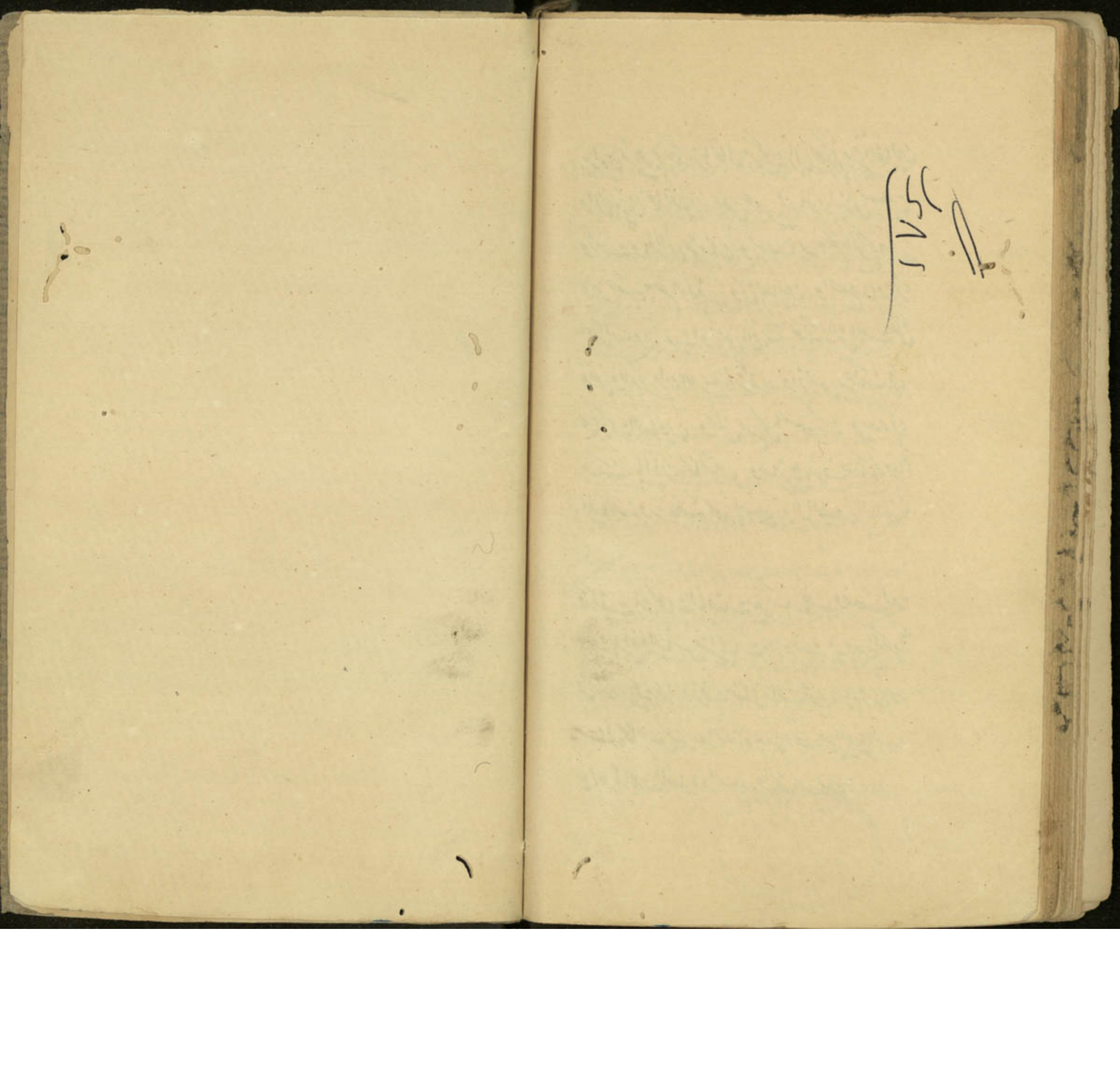
و در نزد جهال اتباعش را در حق خود قطعی مینمایند و محض اغوای عوام
بجهت ترویج ایشان میگویند شماها بهر چه من میگویم عمل کنید بار
گناه و تقصیری در قیامت بر شماها وارد نشود از ترک طلب علم
و معرفت و اذیت و آزار و اهانت مؤمنان بکردن من و حال آنکه
این کلام یقینا از روی جهالت است و هیچ نبی و وصی و عالمی چنین
عبارت و مضمونی نگفته بلکه در کلام الله مذمت از آن شده
و اینطائفه هم کمال ضدیت را با عرفا دارند دیگر هیچ امری که میان
عرفای اهل طریقت نعمة اللهیه با اهل ظاهر اختلاف در آن باشد
که در این مرقومه ذکر و اشعار بآن نشده باشد نیست و هر چه
نسبت داده شود غیر از این امور از عقیده و عمل محض تهمت و افترا است
حالا هر کس از روی انصاف تأمل نماید به بیند اگر مخالفتی نیست که
مضایقه رفع فتنه و معادات میانه مسلمین کند بقدری که بتواند
و اگر مخالفت بنظرش می‌آید و هر کدام از مطالب را باطل میداند
حکمش را بکند و بعوام تعلیم نماید و هر کس ملتفت باشد که نظا
در حق هر فردی از عالم و جاهل مسلمین مختار است اما هر خطائی

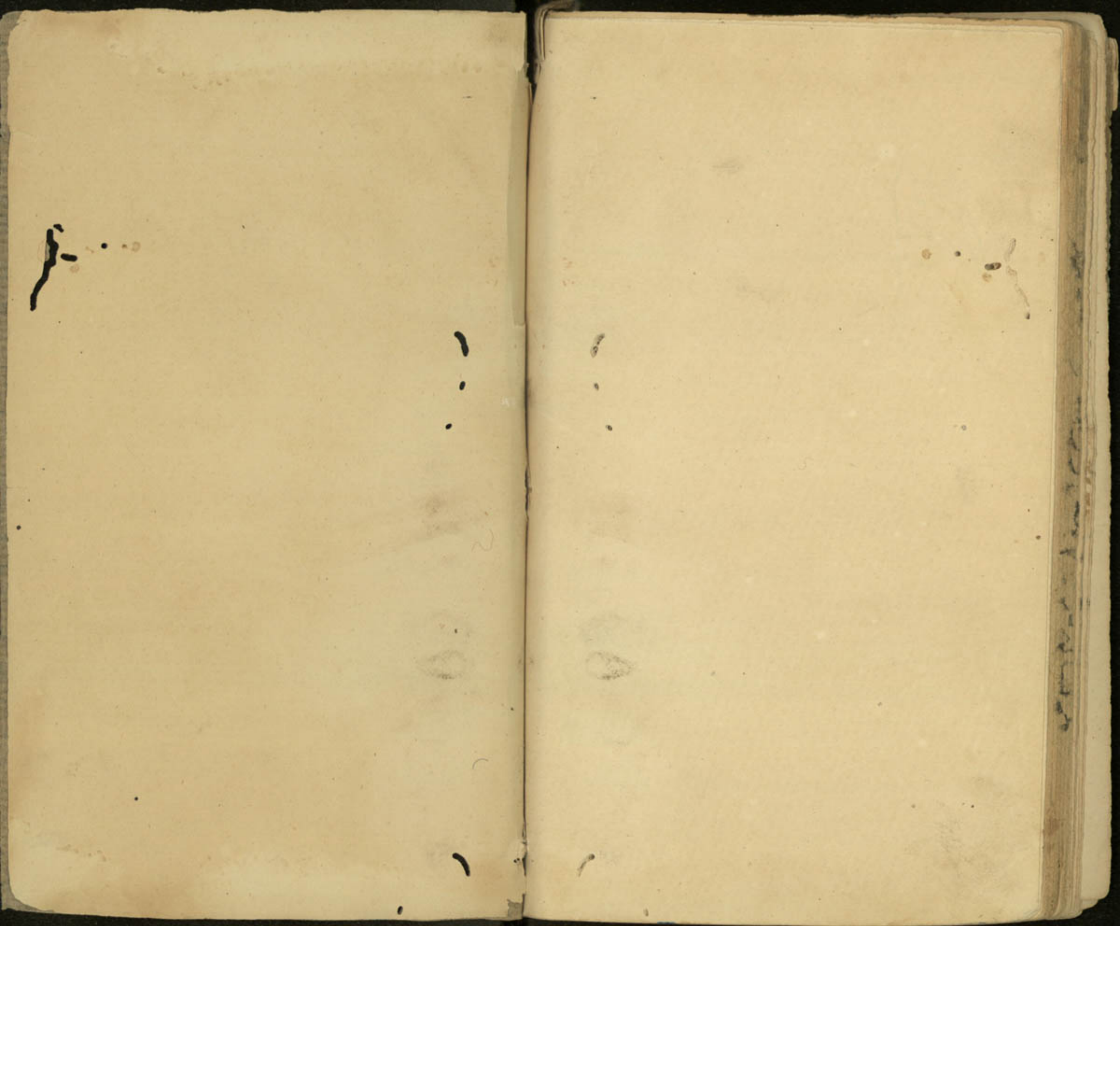
موجب کفر دار نداده است و اگر بنا بر این باشد که هر کس دیگری را
که در یک مطلبی از اصول و فروع مخالف فهم خود و مخطی در عقیده
و عمل میداند تکفیر کند و ایذای او را بهر حدی که میتواند جایز شمارد
و هر گاه احتمال خطا و مخالفت در حق صنف و فردی بدهد اصرار
در تفحص و تجسس آن کند یا مخالفت اجمالی را دلیل تکفیر شناسد چنانکه
در این زمان رسم شده مفاسدی بر آن مترتب میشود که یقیناً
مرضی خداوند سبحانه نیست و احدی از علمای اعلام تجویز آن نموده اند
و این ضعیف فقیر بی بضاعت با عدم لیاقت این مختصر رساله
محض حسبت و خدمت بجانب مسلمانان و کافه شیعیان مرقوم داشتم
و ترحم و شفقت و خدمت در حق منکرین و معاندین خود را
بیشتر از دوستان منظور دارم که بی سبب خود را در دنیا زحمت
و در قیامت هلاک کنند و ندامت نیفتند و اشهد بالله تعالی
بجناب اولیای حق کینه احدی در سینه ام نیست و در حق کسانی که
با جهالت یا بغرض کمال عداوت را با فقیر دارند و کشتنم
را جایز می شمارند نفرین هم نمیکنم و از شخص حق ایشان

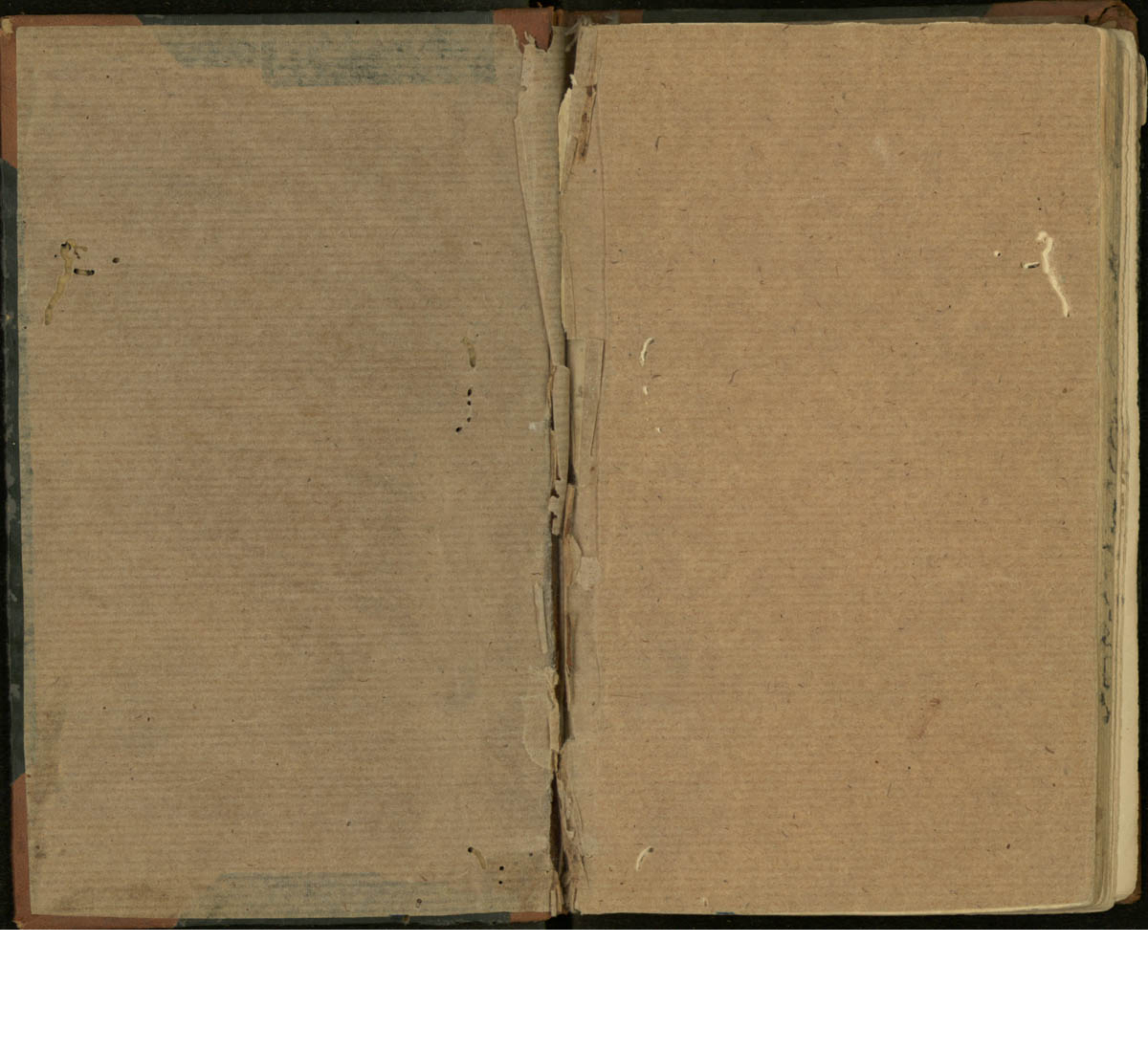
بیزاری

بیزاری می جوییم بلکه بزبان حال می گوییم انی لعملکم من القالین
و انی بریء مما تعملون یعنی عمل فساد و ایذای مسلمین
و تهمت و افترای بمؤمنین و سبحانه و نعم الوکیل
و هو حسبی و نعم الوکیل و ولی الصالحین و المصلح لما فسد من
امور المسلمین رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی
و علی والدی و ان اعمل صالحاً ترضاه و ادخلنی برحمتک فی
عبادک الصالحین و نجنی من کل ما یسخطک و یبعدنی
عنک بامان الخائفین و صل علی اشرف خلقک و خاتم
انبیائک و رسلک محمد المصطفی و آله الطیبین الطاهرین

قد کتبت هذه الکلمات الناقصة مع انکسار القلب و ضعف البدن
و علة المزاج و الیأس من الحیات و لذا وقعت فیه بعض المکررات
فی شهر ذی الحجة الحرام و فرغت منها فی ثالث محرم الحرام من شهور
سنة الخامس عشر بعد الثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة
علی هاجرها الاف الصلوة و السلام و التحیة تمت








خطی